بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

الحمد لله الحکیم والصلوة علی نبینا محمد المصطفی صاحب العلم العظیم و علی آله و اصحابه و سلم تسلیما
چنین گوید مؤلف این کتاب و مصنف این احکام العبد الفقیر علی شاه بن محمد قاسم الخوارزمی
المعروف بعلاء المنجم البخاری چنین مینماید که در شهر همدان در اواسط شهر
رمضان سنه ۶۸۹ تسع و ثمانین و ستمائه باشد بادب کعبة الاسلام و مزارات
مشاهد مدینة الاسلام رسیده و مالتی(?) اتفاق که آن دولت میسر نشد بطالع اگر کر(?)
موسم [illegible] باشد که سعادت مساعدی کند متوطن گشت جماعت یهود که در
بغداد و [illegible] و در کل ممالک مستولی شده بودند از این فقیر خبردار گشتند و ملازم
خود گردانیدند در سفر و حضر و پیش نکردند بحکم [illegible] غیبت نماند لا نظر ایشان و بدولت
خود چنان مغرور بودند که از احوال ای کلمات سوال نکردند بحکم غزویات(?) طالع
تحویل قانع که بشر ایشان این سال و ماه و روز محسوس میشود و برادر حاکم
بغداد که مهتر بود مقدم ایشان که ملازم پادشاه عهد گشتند و مقرب و
صاحب رای شده و در کار همه شان نظام گرفته و امانیده بهر وقت در تفکر
آن میشود به بسیار سبب که مخلص خود از صحبت آن قوم بچه طریق تواند خلاصت(?)
و رجوع بمقصد خود بچه وجه داند شناخت که دل و جان بحضرت مشهدین شریفین
بود ناگاه در سنه پنجم ماه ربیع الآخر سنه ۶۹۰ هجری بود اول صبح باد قهر برخواست
و خرمن دولت و انجم سعادت مخالف دین اسلام بآتش غضب در طرفة
العین بسوخت غلغله تمام شد و حکام اتراک و تاجیک مقوی آن حال گشتند
تا شهر بغداد بهم بر آمد فتنه عظیم بالا گرفت و دزد و اوباش قوت گرفتند

احکام الاعوام

علی شاه بن [illegible]

... بر بوتها و محلتها یهودان افتادند و از مال و قماش ایشان بدست آ
وردند و مسلمانان بسیار کشته شد اما اغاز فتنه روز دوشنبه دویم ماه [illegible]
بوده است در اطراف و روز پنجشنبه ماه مذکور یهودان از اهل [illegible]
باطل کرده بودند بعد از یکماه قاصد ایلخان رسید در اول شب و [illegible]
گشت و چون فراغتی کلی حاصل شد بخاطر فرود آمد تا موسم فرصت [illegible]
اگر در اعمال تسییران و احکام طالع تحویل و برج انتها مسوده ساخته شود
کتابی مشتمل بر فنی از نظر تمام است و تا ازین فقیر یادگاری باشد عزیزان را
همان پسندیده باشد که علم [illegible] است که میوه او راحت انجم [illegible] و کار
دار زند تازه تر بود و [illegible] بردار دور از زمان و گذر باد خزان [illegible]
او نقصان نپذیرد [illegible] کرد بس غنیمت شمرده این خاطر [illegible]
را دوستان محرم و عزیزان همدم نیز برغبت میکردند چون [illegible]
شروع رفت تمسک کرده شد بکتب اصحاب احکام چون ابو معشر بلخی و
عبد الجلیل سجزی و ابو المحامد غزنوی و مظفر و کتاب برهان الکفایه و مجمل
کوشیار [illegible] و دیگر مغارات که این همه بزرگان تتبع کتب بطلمیوس کرده
اند و اختیار کرده آنچه موافق نموده و ضم کرده تا هرچه از عالم غیب رسیده
بود بجز [illegible] کرده و این مسوده تالیف داده در دو مقاله
و در هر یک ابواب و فصول و نام او احکام الاعوام نهاد اگرچه این فقیر [illegible]
و استطاعت نداشتی که در صفت [illegible] جرأت نموده و خود را
[illegible] کرده و از حق توفیق خواست باتمام این نامه [illegible] حسبنا و
نعم الوکیل مقاله اول در [illegible] اعمال تسییرات چهار باب باب اول

٥٥ فصل

فصل هشتم در احکام بیت نهم فصل نهم در احکام بیت دهم فصل دهم در
احکام بیت یازدهم فصل دوازدهم در احکام بیت دوازدهم باب دویم در
احکام والیان سالها هفت فصل فصل اول در احکام ولایت زحل فصل دویم [illegible]
احکام ولایت مشتری فصل سیوم در احکام مریخ فصل چهارم در احکام
ولایت شمس فصل پنجم در احکام ولایت زهره فصل ششم در احکام ولایت
عطارد فصل هفتم در احکام ولایت قمر باب سیوم در احکام تسییر
طالع تاریخ انتها و مواضع کواکب در طالع اصل هفت فصل فصل اول بموضع
زحل فصل دویم بموضع مشتری فصل سیوم بموضع مریخ فصل چهارم بموضع
شمس فصل پنجم بموضع زهره فصل ششم بموضع عطارد فصل هفتم بموضع قمر [illegible]
چهارم در احکام هفت کوکب و دو عقده در دوازده خانه طالعهای [illegible]
بگردند نه فصل فصل اول در میسر زحل فصل دویم در میسر مشتری فصل سیوم
در میسر مریخ فصل چهارم در میسر شمس فصل پنجم در میسر زهره فصل ششم
در میسر عطارد فصل هفتم در میسر قمر فصل هشتم در میسر راس فصل نهم
در میسر ذنب و باب پنجم در احکام خداوندان بیوت در احکام در طالع
و دیگر خانها دوازده فصل اول در حکم صاحب طالع فصل دویم در حکم
خداوند دویم فصل سیوم در احکام خداوند سیوم فصل چهارم در حکم
خداوند چهارم فصل پنجم در حکم خداوند پنجم فصل ششم در حکم خداوند ششم
فصل هفتم در حکم خداوند هفتم فصل هشتم در حکم خداوند هشتم فصل نهم
در حکم خداوند نهم فصل دهم در حکم خداوند دهم فصل یازدهم در حکم خداوند
یازدهم فصل دوازدهم در حکم خداوند دوازدهم باب ششم در احکام [illegible]

کواکب

کواکب [illegible] های [illegible] باب دیگر هفت فصل فصل اول در احکام زحل فصل دوم
در احکام مشتری فصل سیوم در احکام مریخ فصل چهارم در احکام شمس فصل
پنجم در احکام زهره فصل ششم در احکام عطارد فصل هفتم در احکام قمر فصل
[illegible] هشتم در نظرهای کواکب بموضع اصلی خود و اتصال خداوندان بیوت طالع
بعضی ببعضی بمودت و عداوت در وقت تحویل سال مولود ده فصل فصل اول
در نظرهای زحل فصل دوم در نظر مشتری فصل سیوم در نظر مریخ فصل چهارم
در نظر شمس فصل پنجم در نظر زهره فصل ششم در نظر عطارد فصل هفتم در نظر
قمر فصل هشتم در عکس راس و ذنب بموضع اصلی خود فصل نهم در اتصالات خداوند
[illegible] بیوت با همدیگر فصل دهم در کیفیت احکام کودکی چون در عهده دیگری باشد
هشت فصل فصل اول در موضع زحل فصل دوم در موضع مشتری فصل سیوم
در موضع مریخ فصل چهارم در موضع شمس فصل پنجم در موضع زهره فصل ششم
در موضع عطارد فصل هفتم در موضع قمر فصل هشتم در نقل تسییر از حدی بحدی
[illegible] اول [illegible] اول فصل اول در مقدمه [illegible] بر ارباب فهم و اصحاب
عقل پوشیده نیست که کلیات امور عالم بکسانی منسوبست که اشرف خلایق
اند و شرف سبب سعادت های آسمانی و قوت های نفسانی باشد و هر آنکس که سعید
افتاد اثر کواکب در روی او مؤثر بود پس تبدیل احوال در روی ظاهر باشد و از این
جهت که احکام نجوم بر شریفان راست تر رود و درست تر آید و با زیر دستان
[illegible] بر ایشان بعد از آنکه [illegible] زنان اگر چند زن شریفه باشند پس [illegible] و مؤثرات
و موجودات اجرام علوی باشند و استحقاق سعادت فلکی در اصناف آدمی
از آدم مساویست ولکن تفاوت در استعداد قبول است آن سعادت است و

استعداد قبول است از اشکال افلاک چون درجه طالع و اوضاع کواکب ... بود
مولود را اما دلایل طالع مولود کلیست و جزوی آنچه کلی است درجه طالع و فرودها
او و آنچه جزویست طالع تحویل سال است و اتباع واجب است که صاحب احکام
چون بر طالع تحویل حکم خواهد کرد اول بر دلایل کلیات طالع نظر کند اگر دلایل ...
را قوی یابد از تحویل مال و بقاء شخص ممکن بعد از آن در جزویات او شروع ...
مثال طبیعت چون بر سر بیمار رسد اول نبض و دیگر دلایل معلوم کند که بیمار
قابل است یا نه اگر باشد بمداوای او مشغول گردد چنانکه بقاء شخص با ...
بیمار را اختلاط قوت طالع بسعادت بیمار او تا دست چنانکه بسببی اگر خلط
مفسد گردد عارضه پدید آید از مزاج آن خلط همچنین اگر درجه طالع منحوس شود
سبب شری گردد از طبع آن و تدبیر بقاء مولود از دو دلیل اصلی معلوم شد
یکی از آن هیلاج است که او دلیل است بر کیفیت عمر و دوم کدخداه که او دلیل
است بر کمیت عمر پس ازین جهت شرط آن باشد که اول احوال ازین شخص
که از کلیات طالع اند محقق کند اگر نماید شروع تعبیر کردن بقضیه الاخود را در جانب
اما احکام طالع تحویل و هیچ انها دلایل که دیگر که از اتباع اند دشوارتر و
دقیق‌تر است از احکام طالع اصل و مهارت و ایقان صاحب احکام زود
تر ظاهر شود که آنچه حکم او سال بسال و ماه بماه و روز بروز بود و آنچه در
طالع اصل یک لفظ کلی که بر بدو بگذشت چنانکه گوید این مولود عالم گردد
یا امیری و چندین سال عمر یابد تا آنچه او گفته باشد از قوت بفعل آید
شناخت علم کلیات منجم در احکام موقوف باشد پس معلوم شد که کار
درین وقت دشوارتر باشد و احکام ظاهر تر بنا برین مقدمه جمع کردیم

نحوس

ان که

این رحمه الله در احکام فروعات دهم و در مطالع اصل و هم در مطالع وقت بکار آید پس لازم شد
که صاحب احکام اول احوال دلایل اصلی خواصه او تا دوار بعه و هیلاج و کدخدا بداند با عمال
تسیرات انتهاء بجزویات شروع کند فصل دویم در اعمال تسیرات و اعمال تسیرات
منقسم است بر پنج قسم اول تسیر اعظم که هر یک سال شمسی یک درجه مطالع رانند و طریق رانیدن
آن چنان بود که بر مطالع طالع محقق هر سال یکدرجه برافزایند و در مطالع بلد مقوس کنند
و دلایل کل را بدو استعمال کنند دوم تسیر اکبر یکسال برجی رانند و در مطالع را بدو بکار
دارند سیوم تسیر اوسط که برج [illegible] انتها را بدو عمل کنند تا هر ماه یک برج
[illegible] درجه و سی دقیقه رانده شود چهارم اصغر است که هر روز سیزده درجه و
[illegible] رانند برج انتها را پنجم آنست که هر روز پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه رانند
مثل حرکت وسط آفتاب طالع تحویل را [illegible] تسیر [illegible] هر درجه که برسد آن را درجه
[illegible] خوانند و صاحب حد او را قاسم و تا تسیر در حد آن کوکب بود حکم خیر و شر
[illegible] بود از طبیعت قاسم کنند و اگر تسیر شعاع کوکب رسد در مطالع اصل یا بجرم کوکب
[illegible] آن شعاع مدبر خوانند و حکم از وی کنند تسیر [illegible] قاسم تا وقتی که تسیر در
شعاع او بود چون تسیر از وی بگذرد باز حکم از قاسم کنند و اگر تسیر بجرم کوکبی رسد که در
اصل بجا بود باشد قیاس همان است تا وقتی که تسیر او بگذرد دو نصف جرم او را
اعتبار کنند بوقت رسیدن تسیر که ابتدا آغاز قوت تسیر باشد و گذشت از نصف جرمین
نهایت قوت بود و جرم کواکب ثابته را [illegible] دارند و غافل نباشند از آنکه
[illegible] خوفیست [illegible] انتقال تسیر از حد سعد بحد نحس و از حد نحس
بحد سعد اثر عظیم دارد بعد از آنکه حکم سعادت و نحوست کنند و نیز بدل شدن
مدبر بمدبر از سعد و نحس موثر و با احکام همه در یکجدول بنمایم در آخر کتاب ان شاء الله

و در تسییرات بکار دارند و بر همان قیاس سخن رانند فصل سیوم در تسییر و علام
بجزو تا معلوم شود هر سال یک درجه مطلع رانند چون خواهند که وتد بیرا از اوتاد اربعه
یا دلیل را که بر حقیقت وتدی بود تسییر کنند در سال پس سالهای گذشته را بر درجه
یا مطلع طالع جمع کنند و اگر با سالها ماه و روز باشد هر ماهی را پنج دقیقه و هر
شش روز را یک دقیقه گیرند و حصه ماه و روز با مطالع طالع جمع کنند و آن جمله
را جملة المطالع خوانند پس اگر مطلوب تسییر درجه طالع بود قوس او از جدول مطالع
بلد ولادت برانند هر کجا که رسد موضع تسییر بود از برج و درجه و دقایق و نظیر
موضع تسییر درجه غارب باشد باز همان جملة المطالع را قوس کنند در جدول
مطالع فلک مستقیم من اول الجدی موضع تسییر درجه عاشر حاصل آید و نظیر او
تسییر درجه رابع بود و طریق احکام از جدول قسمت قاسم و مبر کنند و آن که
شده است و اگر دلیل دیگر بر درجه وتدی بود عمل او همین است و معنی این عمل
آنست که چندان سال را تسییر فلان درجه یا فلان دلیل بر آن جزو رسیده است
یا خواهد رسید فصل [illegible] در معرفت ساعات بعد دلیل از وتد چون هیلاج
یا کدخدا یا دلیل دیگر از درجه وتدی دور افتاده بود تسییر او مطلوب بود بجرم
یا به شعاع نحسی یا سعدی و آن مسیر الاهدین ربع بود و حاجت کند بمعرفت
بعد آن دلیل مسیر را شناختن از آن وتد با مطالع او و مطالع مسیر الاهدین
ساعات بعد معدل [illegible] درجه عمل آنست که اگر دلیل میان [illegible]
بود مطالع درجه با نظیر گیرند بخط استوا من اول الحمل و از مطالع خط استوا
دلیل کم کنند آنچه بماند درجات بعد دلیل بود از وتد عاشر آن را بر
اجزای ساعات درجه آن دلیل قسمت کنند خارج از ساعات بعد آن

دلیل بود

دلیل که بعد از وتد [illegible] ابتدای ساعات کمتر از شش بود و چون آن ساعات بعد را از
شش کم کنند باقی ساعات بعد بود از دلیل تا وتد طالع و این ساعات معوج باشد جهت آنکه
ز [illegible] وتدی [illegible] ساعات راست تر آید از ساعات معوج و اگر
[illegible] میان وتد رابع و سابع باشد مطالع درجه رابع بگیرند بخط استوا و از مطالع
[illegible] دلیل بخط استوا کم کنند باقی بعد بماند از وتد سابع اجزا از شش کم کنند ساعات
بعد ماند از دلیل تا وتد سابع و اگر دلیل میان وتد رابع و طالع باشد بگیرند مطالع
درجه طالع ببلد و از مطالع درجه ببلد کم کنند بعد مانده اجزا بر اجزای ساعات
[illegible] دلیل قسمت کنند خارج برج قسمت ساعات بعد دلیل بود از وتد طالع و اگر
میان سابع و عاشر بود بگیرند مطالع نظیر درجه غارب یعنی مطالع طالع ببلد و
از مطالع نظیر دلیل ببلد نقصان کنیم باقی بعد بود از وتد سابع تا دلیل آنرا بر
اجزاء ساعات دلیل قسمت کنند خارج ساعات بعد دلیل بود از وتد سابع فصل
ششم در معرفت اجزا بر ساعات دلیل و نظیر او و طریق عمل آنست بگیرند
[illegible] دلیل بخط استوا من اول الحمل و مطالع او ببلد و تفاضل بردارند و اجزا در
[illegible] ضرب کنند مرفوع او تعدیل بود و اگر شمالی بود بر پانزده زیادت کنند و اگر
جنوبی بود کم کنند آنچه شود باند اجزای ساعات آن دلیل بود و چون اجزا
او [illegible] باقی اجزا ساعات نظیر او باشد آن نیز ما باشد که قوس النهار
[illegible] بعد و [illegible] قسمت کنند خارج اجزا ساعات او بود و چون از سی کم کنند
باقی نظیر [illegible] فصل هفتم در معرفت تسیر دلیل معلوم بجزو معلوم اگر خواهند
که [illegible] که خدا یا دلیل دیگر را میان عاشر و طالع افتاده بود به دلیل دیگر
[illegible] درین ربع [illegible] بعد و [illegible] قسمت کنند پس دلیل میر را اول نام کنند میر الا

ثانی و بگیرند مطالع دلیل اول بخط استوا من اول حمل و بلد تفاضل هر دو را در ساعات
بعد اقصد عاشر ضرب کنند و بر شش قسمت کنند خارج قسمت تعدیل باشد پس اگر فضل
مطالع خط استوا را بود بر بلد تعدیل از وی کم کنند و اگر فضل مطالع بلد را بود تعدیل
بر مطالع خط استوا زیادت کنند تا مطالع خط استوا بدین هر دو عمل معدل شود و [illegible]
مطالع دلیل ثانی را بگیرند بخط استوا و بلد تفاضل آن هر دو را در همچنان ساعات
بعد اول ضرب کنند بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل شود و بر مطالع خط استوا زیاده
کنند اگر از مطالع بلد کمتر بود و کم کنند اگر بیشتر بود تا هر دو وجه مطالع خط
معدل گردد آن انگاه مطالع خط استوا معدل اول از مطالع خط استوا ثانی کم
کنند تفاوت بماند هر درجه را سالی گیرند و هر دقیقه شش روز بتقریب چندان
سال و ماه و روز که حاصل آید بر آن مدت رسیدن تسییر اول بود بثانی اما شبهه
آید درین و آن چنان است که اگر مطالع دلیل اول را بساعات بعد او از وتد معدل
کنند بعلت دور افتادن او از وتد تفاوت اجزا بر ساعات و جزء را واجب
مطالع دلیل ثانی را هم بر آن ساعات بعد دلیل اول معدل کردند چون بعد [illegible] ثانی
از آن وتد زیادت از بعد دلیل اول است و نسبت ساعات او بیشتر بیشتر
و تفاوت میان اجزاء ساعات دلیل اول و ثانی ظاهر پس از نزدیک قیاس بایستی
که نسبت بعد دلیل ثانی هم بتحقیق معلوم گشتی و نسبت اجزاء ساعات او [illegible]
با مطالع او میزان نسبت با معدل شدی و چنین تحقیق است آن که تقریب [illegible]
و از چند شبهه که درین احتمال آمده است یکی آنکه دیدیم که پیش از این [illegible]
که شبهات آمده است و خلاص [illegible] الا که دلیل اول میان [illegible] و سایر [illegible]
باشد و دلیل ثانی [illegible] بود بگیرند مطالع نظیر [illegible] استوا و بلد [illegible]

در ساعات بعد از وتد رابع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید
اگر از مطالع نظیر خط استوا کم کنند و یا بروی افزایند چنانکه گفته شد و یا دلیل
ثانی را همین عمل کنند مطالع نظیر معدل اول بخط استوا از مطالع نظیر معدل ثانی
نقصان کنند باقی که مانده هر درجه را سالی حساب کنند و هر دقیقه را شش
روز یعنی این مدت را تسییر اول چنانی خواهد رسید اما اگر دلیل اول ما بین طالع و
رابع بود دلیل ثانی هم در این ربع باشد بگیرند مطالع دلیل ببلد و بخط استوا و تفاضل
هر دو را در ساعات بعد از وتد طالع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند خارج تعدیل
بود اگر فضل مطالع بلد بیشتر بود تعدیل از وی کم کنند والا بر افزایند تا هر دو عمل
مطالع بلد معدل شود و با مطالع بلد دلیل ثانی همین عمل کنند و مطالع بلد معدل
از مطالع ثانی نقصان کنند باقی هر درجه سالی گیرند و هر دقیقه را شش روز چنانکه
گفته شد اما اگر دلیل اول ما بین وتد سابع و عاشر باشد بگیرند مطالع نظیر او
ببلد و خط استوا و تفاضل هر دو را در ساعت بعد دلیل اول از وتد سابع ضرب
کنند و بر شش قسمت کنند و تعدیل را بر مطالع نظیر دلیل اول زیادت کنند یا کم
کنند تا تعدیل ثانی شود مطالع نظیر دلیل ثانی همین شرط بجای آرند و مطالع نظیر
معدل ببلد از مطالع نظیر بلد نقصان کنند باقی را هر درجه سالی و هر دقیقه شش
روز حساب کنند اما اگر این دو دلیل کواکب بوند به سهمی از اسهام و ایشان را
عرض بود عرض هر یک بدانند و درجه طلوع و درجه ممر و درجه غروب استخراج کنند
پس اگر دلیل اول بر درجه طالع او بود آن عمل بدرجه طلوع او کنند و اگر بر درجه
هفتم او بود عمل بر درجه غروب او کنند و اگر درجه ممر او مثل درجه عاشر یا رابع
بود بر مطالع درجه ممر او عمل کنند و اگر کواکب میان دو وتد افتاده بود بر درجه

عمل کنند که میان درجه ممر او عمل کنند و اگر کواکب میان دو وتد افتاده بود برده
عمل کنند میان درجه ممر و طلوع او یا غروب او باشند و اعتبار نکنند درجه نقطه
را که راست نباشد اما آنچه بطلیموس گفته است که چون دلیل مابین سابع و
تسییر او بود سابع رانند بر خلاف قول خویش او آنست که عمل معاکس
نظر هر یک کنند چنانچه ذکر رفت پس چون مطالع نظیر غارت از مطالع نظر
دلیل کم کنند این عمل بر عکس نمایند و بدان ماند که دلیل را قوتی رانند اما در
حقیقت وتد را تسییر رانده شده جهت آنکه درجه غارت مقدم است در طلوع
بر درجه دلیل والبته تسییر مقدم را میکنند بموخر اگر دلیل بود مابین دو وتد
در گذشته او را تسییر کنند واجب باشد ساعات بعد او از آن وتد شناختن
و هر طریق عمل که در معدل کردن مطالع بعرض گفته شده آنست مناسب آن
ربع هم بجا آوردن از وتد غاغر یا نظیر او یا از وتد طالع یا نظیر او تا دلیل مطالع
معدل شود قوس او بگیرند از جدول مطالع مستقیم تا بعد موضع تسییر او حاصل آید
و اگر بر مولود روزگار برآمده بود موضع تسییر آن دلیل مطلوب بود بحساب
گذشته بر مولود با مطالع معدل او جمع کنند و اگر با سالها روز بود حصه هر
یک برافزایند متقوس کنند در جدول مناسب ربع او موضع تسییر حاصل آید در
وقت مطلوب او همان تسییر غیر معلوم است بجز با معلوم
تسییر اکبر در پیش گفته شد که تسییر اکبر را تسییر استوا نیز خوانند که هر یک سال شمسی
یک برج بود بر درجات استوا و هر ماه دو درجه و ٣٠ دقیقه و درجه طالع را
تسییر کنند حصه هر روزی پنج دقیقه بود و افزایند موضع تسییر یک روز حاصل
آمد و اندرو دقیقه و روز مولود درجه و ٢٨ دقیقه موضع

روز را به برج رفته باشد رجعت و صاحب این برج را والی سالی خوانند و
حال سال از طبیعت و سعادت و نحوست او کنند بسبب او با طالع و صاحب طالع
در اصل و در رجعت همچنان و درجه قسمت و قاسم را اعتبار کنند و شعاعات
کواکب هر یک بر نهند و احکام کنند و هر ماه مدبر کنند بشد امتزاج دهند طبیعت
تیر را با قاسم یا با ورزنی سال یعنی صاحب برج انتها و نسبت هر یک با طالع اصل
انند و از میان احکام بیرون آرند اما اگر درجه عاشر را تیسیر کنند هم چنان حصه
روز و ماه برین افزایند و درجه قسمت و قاسم نگاه دارند و نسبت او با وتد طالع
و عاشر بدانند با صاحب هر یک سعادت و نحوست ایشان نزد در اصل و در رجعت
اگر ذکر رجعت نیز معتبر بدانند و احوال مولود در تربیت و بلد و اقلیم و سال عمر او
که احکام نجومی بر کودکان همان نبود که بر جوانان و بر جوانان همان نبود که بر کهلان
و بر کهلان همان نبود که بر پیران و بر مردم شریف همان نبود که بر خسیس و بر مقبل
همان نبود که بر مدبر و در پیش یاد کرده ایم که احکام بر شریفان و مردم با دولت
تیز زود و درست تر باشد فصل دوم در معرفت تیسیر اوسط و او را تیسیر شهوری
نیز خوانند و سیر او هر روز یک درجه سواد بود و چهارده دقیقه تا هر ماه یک برج
و دو درجه و شش دقیقه بود تا یکسال سیزده برج رفته باشد یک برج انتها و برج
طالع و بر کل دلایل اصلی و فرعی گذشته باشد و هم چنان در هر برج درجه قسمت و
قاسم و شعاعات و مدبر را نگاه دارند انگاه احکام کنند و تیسیر در هر برج که در آید
صاحب آن برج والی ماه باشد احکام آن ماه از مزاج او کنند و سعادت و نحوست
او را نگاه دارند و نسبت او را با طالع چنانکه گفته شد اما تیسیر اصغر که آن را یومی خوانند
سخت سرعت برود چندان اعتماد نتوان کرد از حالات قمر را نگاه دارند بصورت

طالع و از وی حکم کنند روز بروز درست آید بشرط آنکه نسبت قمر را با طالع کنند
و نظرهای او را از قبول و رد و سعد و نحس با کوکب سعد و نحس و نیک و بدی احوال
در موضع خود و اگر خالی السیر بود قوت و ضعف او از زیادت و نقصان [illegible]
کنند اما قول بعضی آنست که قمر از رؤیت تا امتلا زاید النور است و از آنجا تا [illegible]
ناقص النور و قول دیگر آنست که از تربیع اول تا تربیع ثانی زاید النور است که
این مدت نور بر ظلمت غالب است و باقی ماه ناقص النور و این دو تفسیر را جدول [illegible]
حصه ماه و روز در وی نهاده تا عمل آسان تر باشد و جدول اینست حصه [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ــ	ا	ا	ح ح	ا ب	ح ح	ا ــ	ط	ــ	ما	ا	ه ے	ح	ا ب
و	ی	ــ	ب	سو	ح ح	ح ح	ح د	لو	و	ما	ب	ه ی	ح ح	ج د
[illegible]	و	ح	ح	که	ه د	ح ح	ه د	له	و	ما	ح	له	ح ح	ه و
ح	ی	ا	ا	لط ح	رح	ح ح	ر ح	سد	ط	ما	ا	له	ح ح	ز ح
[illegible]	ح	ه	ه	لما	طی	ح ح	طی	سی	[illegible]	ما	ه	مط	ح ح	ط ی
ط	سـ	و	و	مط	ماس	ح ح	ماسـ	مح	مر	ما	و	نه	ح ح	یا یب
الـ	یه	ز	ز	ح ح	مد ح	ح ح	ح د	لو	سر	ما	ر	سط	ا ا	یج ید
الو	ید	ـه	ح	ـو	لو سر	ح ح	له و	مس	لط	ما	ح	نه	ا ا	یه یو
الط	ع	ط	ط	ماه	لط ح	ح ح	سر	ـسـ	لس	ما	ط	لط	ا ا	یز یح
لــ	ـع	ی	لـ	[illegible]	کا	ح	لی	یم	لد	ما	ــ	له	ا ا	یط ک
له	الـ	ما	ما	الول	ح	ح ح	لهـ	ح	لم	ما	ما	ح ح	ا ا	کا کب
[illegible]	ما	ح	ــ	لط	لد	ح ح	لح	لو	[illegible]	ما	سـ	ح ح	ا ا	کج کد
[illegible]	حصه قمر از تفسیر				لو	ح ح	له	[illegible]	حصه شمس از [illegible]			ح ح	ب	که کو
یا	[illegible]	شرکت تمام	[illegible]		لط ح	ح ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سی		ح ح	ب	کز کح
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]		ح	ا ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ح ح	ب	کط ل

مشعو

نفی

فصل در معرفت درجات سعد و نحس و کواکب قاطع درجات قاطع و کواکب
قطع عبارت از آن جزویست که چون تسییر بیکی از اوتاد اربعه یا یکی [illegible] رسد
خوف قطع عمر باشد یا فساد مزاج یا آفت از خارج و آن اجزا بر دو قسم
است اصلی و فرعی اصلی آنست که در وقت ولادت اتفاق افتاده باشد چون
موضع نحسین در صورت طالع و شعاع [illegible] مقابلات هر دو یا موضع
آفتاب اگر نحس بود شعاع و تربیع و مقابله او و موضع عقده و ذنب و موضع عطارد
[illegible] و تربیع و مقابله [illegible] موضع سهم الموت و درجه
هشتم و ششم و موضع صاحب هشتم اگر نحس بود [illegible] و مواضع ذوات الاذناب
و [illegible] طلوع و غروب و درجات کواکب ثابته [illegible] قاطع اند اما فرعی آنست
که بعد از ولادت واقع شود چون [illegible] قران نحسین و [illegible] اجتماعات و استقبالات
[illegible] طالع با ایشان [illegible] مقارنات کواکب [illegible] کواکب
ذنب [illegible] احتراقات کواکب [illegible] کسوف و خسوف و درجه طالع هر دو موضع
[illegible] کسوف و خسوف [illegible] تربیع آفتاب و تربیع ماه
[illegible] اجتماع و استقبال و طالع هر دو مقدم [illegible] تحویل سال مولود فصل
در معرفت دلایل موت و آن دوازده است اول رسیدن هیلاج است بدلیل
طالع [illegible] رسیدن تسییر [illegible] رسیدن [illegible] درجه طالع دلایل
[illegible] رسیدن تسییر درجه [illegible] رسیدن تسییر درجه طالع ششم رسیدن تسییر
[illegible] رسیدن تسییر [illegible] سال [illegible] صاحب برج انتها [illegible] رسیدن
تسییر درجه طالع تحویل [illegible] رسیدن تسییر صاحب او [illegible] رسیدن تسییر صاحب درجه
هشتم یازده رسیدن [illegible] دوازدهم رسیدن تسییر [illegible] درجه طالع اصل

اما اگر مسیر دو ازین یا بیشتر تسییر هیلاج یا کدخدا بموضع قاطع رسیده [illegible]
شده خوف قطع عمر باشد و آن نیز که هیلاج و کدخدا در اصل ضعیف افتاده
و مقدار دو ثلث از عقبه کدخدا گذشته بود و اگر بهره و قوی افتاده
عارضه افتد گذرنده از مزاج بود نحس قاطع اما اگر تسییری از تسییرات [illegible]
عمر با تسییر برج انتها با تسییر طالع تحویل سال بموضع قاطع رسیده و سعدی نظر
بآن دلیل یا موضع نحس یا بعضی از تسییرات خاصه که از تسییر او تا او در حد و [illegible]
بود با تسییر دلیلی دیگر بموضع سعدی یا شعاع سعدی رسیده بود از اصل [illegible]
و صاحب برج انتها و قوی افتاده بود یا سعدی بود در طالع اصل یا تحویل یا برج
انتها یا ناظر بود بمودت و نحوس ساقط بوند خاصه آن طالع اصل یا سعدی [illegible]
شده باشد بر هیلاج یا کدخدا دافع الفساد شوند و مانع آن گردند اگر او سلامت
بگذرد خاصه که دلایل عمر اند در اصل قوی افتاده باشد اما در عارضه بالتمامی
خالی نبود خاصه طبیعت آن مفسد در تسییر مسیر الیه از تسییر اعظم و اکبر و [illegible] مناسب
دفع آن فساد مناسب طبیعت واقع باشد اما اگر تسییر دلایل [illegible] موضع
سعود رسیده بوند و برج انتها و والی سال سعد بوند و طالع تحویل صاحب
از نحوس دور و صاحب عرض از و شریق او نیکو حال یا سعد بوند و طالع اصل
مستولی و صاحب طالع قوی حال بوند دلیل خوش عیشی بود و صحت سلامتی نفس
و بر ترقی بود آن قوت های نفسانی و سعادت های خارجی در آن سال
و اگر این احوال را شرح و مستوفی خواهند در کتاب اختیار و استمار طلبیده اند
از نسخه آخر که نیک بشرح و روشن یاد کرده ایم و در روی بچند حالی شعبه گفته از کتاب
و در احکام عالم و سوالیه مبتدی و منتهی را تمام بود باب ششم در باب [illegible]

تسییر اعظم بحسب درجه قسمت قاسم و میان هر او تا او اربع و پنج فصل
اول در احکام قاسم بموضع تسییر درجه طالع اگر قاسم مشتری بود دلیل کند بر
صلاح و سعادت و دیانت مولود و راستی و پاکی و امانت گذاردن و عبادت
و خیرات کردن و توانگر شدن و رغبت او با امور اخروی و بتحصیل علم دین و مجانست
با اشراف و وزرا و ائمه و قضات و پوشیدن لباس های اهل ورع و اعتدال
مزاج و سلامتی قوت ها نفسانی اما گفته ایم در پیش که همه احکام مناسب سال عمر
و حزو بود و مناسب مرتبه او و در هیچ حکم از این طریق غافل نباید بود و دیگر
اگر تسییر در هر وتد که باشد حکمش از آن وتد بود چون بمایل اوتد رود مزاج باید
دادن بیت مایل را با وتد و چون بر زایل اوتد رسید مزاج دهند با همان وتد
احکام مناسب مایل و زایل کنند و در حکم بحث مثال نمایم و اگر قاسم زهره
بود دلیل کند بر طرب و لهو و زینت و لطافت و معاشرت و مناکحت و طلب
زرین و شهوت و غزلها و طرب بر شیرین و صحبت خوبان و خوابان و اصحاب
طرب و میل بهزل و بازی و موانست با حیوانات و الحان و عطرها و لباسها و حرمات
سفید و لطیف و نازکی و اعتدال مزاج مایل برطوبت و اگر قاسم زحل بود دلیل
کند بر صبر و سکوت و دانایی و وقار و ثبات و گرانی اندام و کسالت و تعویق در
کارها و دشواری حرکات تنگدستی و عجز و طمع و کم همتی و نومید بودن و تحمل
کردن از اولاد مردم سفله و درهم شدن و بیمار ناک بودن و فساد دماغ
و لباسهای کهنه تا سیاه یا خشن پوشیدن و آرام یافتن با مردم جاهل
یا بی‌پایا عقوبت و غمگین و اگر تسییر بمایل وتد نقل کرده بود دلیل بر اکنده شدن
مال بود و اخراجات و بعهد و علت و بیماری و نفقه کردن از تنگدستی و اگر در زایل

بود زیان رسد از خویشان و خوار مند و خشم [illegible] و اگر قاسم مریخ بود دلیل کند
بر شجاعت و هیبت نمودن و قوت و تسلط حسین و تندی و تیزی و خوف [illegible]
و دلیری و سرکشی و کثافت کاری و راه [illegible] امراض و سخت دلی و تلف کردن مال و
اختلاط با ارباب سلاح و ترکان و مردم او بیش [illegible] آنچه
و از مردم حسین و مایل شدت بلباسهای سرخ و آنچه در جوب [illegible] و ترکان [illegible]
بود و اگر تسیر در مایل الوتد نقل کرده بود هم جمع کردن مال بود با خسارت و تلف
کردن و امراض و امور و تیر انداختن خون و خوف قتل از گذر مال و دزد
بردن اگر در زایل بود از اقربای جوید و خصومت کنند و مزر بیند از نقل و
تحویل و سفر و اگر قاسم عطارد بود دلیل کند بر تمیز و ذکا و کیاست و فطنت
و قوت رای و تدبیر و تندی [illegible] علوم و فصاحت و بلاغت و خواندن اخبار
و اشعار و تجارت و بیع و شری و صحبت ارباب قلم نقاشان و دبیران و پوشیدن
لباسهای عالمانه اما عطارد در هر گونه که باشد از بهار و تدا شر او بر مزاج آن
وتد بود و طبع برج و قاتل تدبیر [illegible] او معرفت صاحب احکام قاسم
در هر وقت واجب دانند و در مایل و زایل مزاج او معلوم کنند و مزاج و طبع
و آن وتد و احکام نهند چنانکه با احوال مریخ کردیم [illegible] سعد ان را حکم
بر سعادت و در بیوت ساقط نکرده از طبقات ان سعد فضل [illegible] در
احکام قاسم بر موضع تسیر و تد رابع و اگر قاسم مشتری بود دلیل کند بر منفعت
از املاک و ضیاع و عقار و زیادتی و آن و عمارت کردن جایها خوش [illegible]
ساختن مساجد و صوامع نیک عاقبت کارها و محبت او طالب [illegible] فایده
از نقاعات و دخل مستغلات و توانگری و نیکی احوال مادر و پدر و ایمنی در مولود

دشمنان

منشاء و اگر قاسم زهره بود دلیل کند بر مردمی کردن با هر کس و معاشرت و تماشا
و دیدن [illegible] و انگیختن [illegible] شور زارها و با پیر و اجتماع با زنان و اما اهل طرب
و مباشرت اهل زینت و لهو و سرود و بهانهٔ طرب و فرح و نیکی و احوال مادران
و خواهران و ساختن آلت کتان و ابریشم و پنبه و اگر قاسم زحل بود دلیل کند
بر کشت و زرع و عمارت [illegible] زمین مشغول بود و [illegible] رباط و [illegible]
و مرمت خانهها و خرابها و بیرون رفتن از مسکن [illegible] و سفر و بیماری
پدر و مادر و موت ایشان و خوف از [illegible] بیرون دیوار ماندن و طلب
داشتن دفینه و منزوی شدن در رنجوری و شکستگی و در دلایل الوتد بیماری
یا موت فرزند باشد و خوف از مجلس شراب عشق و در سادس بیماری و
مزمن شدن و ضرر از بندگان و بر جای ماندن و اگر قاسم مشتری بود دلیل کند
بر هجرت از وطن و مولد و منشاء املاک خود و قرار کردن لشکریان و
ترکان و اهل شهر و املاک [illegible] از راه و زد و رسانیدن یا زیان و آزردن
پدر و مادر به بیماری ایشان قتل و سوختن مکان ایشان [illegible]
کردن مولود باشد که بد [illegible] کند و فساد بود از جای با خراب و
خصومت یا خون در املاک او و از [illegible] از فرزندان و صحبت
لشکریان و شراب خوردن و در سادس بیم بیماری خونی بود و فصد نهد
و خیانت و اگر قاسم عطارد بود دلیل کند بر طلب صحبت ارباب قلم و اهل
دیوان و مردم کامل و خواندن شعر و تحصیل علم نجوم [illegible] و خط
و بلاغت و نقاشی و در سرای و بیع و شری املاک و تجارت رفتن [illegible]
تدبیر با عمارتها و افتادن سخن میان پدر و مادر و فکر در عواقب

نوشتن خطها و ساختن معاملات و اخراج املاک [illegible] و اگر قاسم بر
موضع تسییر رسد سابع اگر قاسم مشتری بود دلیل کند بر امن و فراغت از [illegible]
و مصاحبت این قوم و عقب جفت و رستی و در شریکان و منافع از [illegible]
نیکوی رای و تدبیر مولود و صحت نفس شناختن معاملات با تمام رسانیدن [illegible]
و دخل مال و سفر با خیر و مبارک عقد و نکاح و اگر قاسم زهره دلیل کند بر فرح از قبل
زنان و خادمان و زیادتی محبت و موافقت و با اهل بیت و موانع شدن باز [illegible]
و شهوت راندن و عشق و طلب نگاه و لذات و شهوت تناظر داشتن و یافتن فرح
از اهل طرب سفر خوش و حصول جفت خوب صورت خوش طبع و نیکو رای و [illegible]
عیش با تا در خواهد و خوف بیماری از سبب شهوت و اگر قاسم زحل بود دلالت
کند بر افتادن شدت و خصومت میان صدان و اعدا و افلاس شریکان [illegible]
دزدان و خواتیان و افتادن دعوای کهن و کارهای گذشته و بیماری [illegible]
بر قوی شدن و دل بر کردن و خیانت انباز و قصد خصمان و خصومت های ضعیف
رای تدبیر مولود و سستی در قوت شهوتی و بدی سفر و بیم موت جفت یا بیماری
آورد و در ذهن خوف موت مولود بود و هراس از خصمان و مفسد و خوار [illegible]
رسیدن مصیبت و غم خوردن و ترسیدن از واقعه یا مرگ شخصی و اگر در [illegible]
بود بیش آمدن سفر بد بود و آواره شدن از سبب جفت یا خصمان و تعصب [illegible]
باید همت با صدان آن و اگر قاسم مریخ بود دلیل کند بر افتادن حرب و خصومت
ها و با امتیاز و جفت و در کفت و شنیدن خیانت آن قوم و تسلط [illegible]
و علا و فراق و بی اعتقادی و دل بر کردن و خشم گرفتن رفتن و [illegible]
برزدن مولود و از شیهای ناستوده و طلب شهوتهای حرام و لذت های ناپسندیده

دوفرزد

خوف بود و صحبت امیران بهاری خوفی و استیلا علل با شهرهای پیوسته یعنی جستی و
بر خشم و غضب و رحم و عصبه نقض کردن یا مولود و رسانیدن آفت راه و یافتن برد
و شامت [illegible] رفتن بود و رسیدن ماتم و هم خوار ماندن و ترس از ارباب سلاح
و جنگ [illegible] دزدان و در تاسع هم قطع راه بود و از دیدن ستور و خصومتی از
جهت دین و مذهب با صاحبان اگر قاسم [illegible] بود دلیل کند بر ساختن معاملات
بیع و شری و شرکت و داد و ستد و قوت رای و تدبیر و فراست و دریافتن
خاطر مردم و خوی معیشت و رغبت بغلامان و امردان و طلب صحبت بزرگ و
هنرمند و عاقل و دانشمند و انبازی کردن با شخصی کاردان و کارگذار و سفر و تجارت
نیکو باشد و با سود و فایده [illegible] در احکام قاسم بر موضع تسیر و عاشر و اگر
[illegible] بود دلیل کند بر قوت دولت و منزلت قبول وزرا و ائمه و قضات
[illegible] مشغول گشتن و شغل پادشاه و اکابر و یافتن قبولیت بزرگان و مشهور شدن
بنام نیک بعدل و امانت و رغبت با مور آخرت بر آوردن حاجت مردم و دخل مال
از کارها و توانگری نمودن اکرام و انعام و نیکی و احوال [illegible] و اگر قاسم
[illegible] بود دلیل کند بر عزت و جاه از قبیل خاتونان و خادمان و بزرگ زادگان
و چرمی از گذار [illegible] و مردم خوب صورت و نیکو سیرت و دخل مال از کارها
بزازی و عطاری و با بیع و [illegible] پیرایه و [illegible] و پرده قیمتی نیکو بود کار [illegible]
مادر و خواهر مولود و رغبت افتد بعلم موسیقی و مشهور گردد و بخوش طبعی و معاشر
و جمعیت های اکابر اگر قاسم [illegible] بود دلیل کند بر بسته شدن کارها و خوف از
ملوک و سلاطین و بزرگان و مشغول گشتن بکار زراعت و عمارت و طلب صحبت
مشایخ و بزرگان قدیم و ظلم کردن با هر کس خاصه با پدران و مادران و اقربا و اقارب

دعوی بها پیش بزرگان و بیم بودن از عجز و فقر و موت مادر یا فوت پیش بزرگ
و خوف افتادن بود از جایهای بلند و قصد بزرگان بود در بادی عشر خوف بود و
از دوستان که بدگویند بزرگان را و در کار عشق ناستوده افتد چون سبب
بزرگان خوف باشد یا از سبب مال بزرگان و در ثانی عشق عشر خوف ثانی
از قید و زندان و قصد دشمنان و زیان دواب و اگر قاسم مریخ بود دلیل کند
بر صحبت امرا و بزرگان لشکریان و ارباب سلاح و حسین قتل و ضرب و زندان
و غضب و ساختن مکر و خدیعه و افتادن خصومت و استعانت بردن پیش بزرگان
و زدن تشنیع و جهد بهادران و خواهران و بیماری ایشان و بیم آفت بود
بر مولود و مایل شدن یا آموختن علم سلاح کارها و آتش و خوف باشد از غضب
و قصد امرا و ارباب سلاح و اگر بادی عشر بود خوف بود از نزدیکان با اشتباه
و تهمت و خیانت و بد شدن دوستان و قصد کردن پیش الابر و عشق با خصمی
سلیطه و بزرگان و فضیحت شدن و زدن در ثانی عشر دشمنان انگیزد و مولود
را خوف بود از قبل دشمنان و قتل و غوغا و غارت جهت معیبت پادشاه
و باطل شدن دواب یا افتادن از دولت و عمل اگر قاسم [illegible]
دلیل کند بر طلب صحبت بزرگان و سلاطین از کودکی و فضل و شعر و
غزل و فصاحت و بلاغت و تکلم یافتن شغل و عمل چون وکالت و نیابت
یا منجمی یا طبیبی یا کارهای دیوانی یا صناعت یا نسبت دبیری یا خواندن کتب
و دلیل شهرت شده در شهر و ناحیه و دلیل توانگری تصرف [illegible] اتهای [illegible]
باشد که با آن کمانی کند ربیع و مشتری قاسم القسم [illegible] کنند و اختلاط
ارباب عقل و تمیز و اهل هند فصل [illegible] الحکام [illegible] بیش کرده شد که هر

[illegible]

(۲)

کوکبی بشعاع او رسد یا بجرم او بحسب حکم آن برج مدبر کنند که تیسیر تا بشعاع یا
جرم آن کوکب بود پس اگر مدبر سعد بود دلیل کند بر سعادت تن و تنها و نفس و صحت
بدن و [illegible] بودن از مکروهات عوارض ظاهر و باطن خاصه که در اصل نیز نیکو حال بوده
باشد و اگر در طالع خطی بود و اگر مدبر در بیت المال خطی دارد دلیل سعادت مالی
بود و فراخی معیشت و معاونت مردم و اگر در بیت السلطان خطی دارد دلیل جاه
بود و مقبولیت پادشاه و شغل نیکو و غیره بیش از اکابر و صناعت نیک یا عمل و اگر
در بیت الازواج بود یا خطی دارد دلیل مناکحت پسندیده بود و سعادت از جمله
جانب ازواج و شرکا، و اگر در بیت الاملاک خطی بود دلیل حصول از نفقات
بود و عمارت نیکو [illegible] عواقب محمود و ایمن نمودن در اوطان قیاس بر بروجی
دیگر همین است اما اگر مدبر سعد بود و نحس شده باشد در اصل یا در وقت آنچه گفته
شد بقوت بود لیک بفعل نیاید امید دارد بدان نرسد آنچه دارد اگر رسد از نکه
باشد نکهت و بعضی دیگران از طبقات آن کوکب سعد نحس شده اما اگر در مدبر نحس
شده باشد دلیل کند بر علت و بیماری و آفت مکروه و غم خوردن و شنیدن سخنان
بد و قصد بدکاران از طبقات آن نحس خاصه که در اصل نیز بد حال بوده باشد
او را در طالع خطی بود و اگر این مدبر نحس در بیت ثانی عاشر خطی دارد دلیل
پریشانی بود و غلبه اعدا او و در ماندن و نحس و قید و تهمت و [illegible] اگر
نحس را در بیت سادس خطی بود دلیل بیماری های بد بود اگر مزاج او در ذلت
افتادن و کردن قصد بنده و منکاری [illegible] که مولود [illegible] کودکی [illegible]
با بسری و قیاس بروج دیگر چنین باشد اما اگر مدبر مشتری بود و منحوس [illegible] نصرت

از غذاهای گرم بود و چرب و شیرین و گوشت شکاری مطلب شال حرام کند برخصت
شرع و پابوسی و مراعات نفاق پیش گیرد و سوگند بسیار خورد و مکروه رسد از جانان
و نفقات و در سبب طلب قصاص و تاوان دادن چیزی اما اگر زحل منحوس بود زیان
رسد از دعواهای شرعی کهن شده و میراث مال پدران و بند کلان و ضرر از مردم
سفله و اهل صحرا و خیال و زاد و بود و ازان و گوشه نشینان و زاهدان و معلم و مردم
متفکر و زیان رسد از غذاهای کهنه گشته و بوی گرفته اما اگر مشتری عطارد بود دلیل فعل
خاص او طلب حکمت بود و فضیلت و هنر و صناعت و شعر و خط و فصاحت و بلاغت
اما با همه کوکب بود علم او از ضعف آن کوکب باید در بیت هر کوکب بود علم او از
مزاج صاحب او گیرند و از قاطع تدبیر او اما نیز باشد که بر یک جای قائم باشد در بیت بود
چون نحس باشد فسادی بموضع خود رساند و مقولات آنچه از مردم و اخبار
از آن بیت مضرت رساند که منسوب بود بطالع مولود و نسبت آن نحس و نسبت بیت
او بطالع اما اگر آفتاب ناظر بود بمودت تقاسم تامه پرورد راحل باد در وقت که مدبر
سعد بود زیادت کند طلب صحبت ملوک و مال و جاه و شهوت و رغبت بکارهای آخرت
و رسانیدن بحکومت و انفراد باشد فعل مشتری بهر باشد اما اگر قاسم یا مدبر نحس
باشد و آفتاب بدو ناظر باشد بمودت از حکومت او کم کند [illegible] و دور دارد از سعادت
و بزرگان او را از درجات و [illegible] و خلاص [illegible] اما اگر قاسم یا مدبر نحس بود و آفتاب
بدو ناظر بعید او فساد و مضرت زیاده شود و مکروه رسد از پادشاه و اکابر
اگر ناظر بمودت بود آن فساد دفع [illegible] کند و خوف باشد و هراس و زیان
نرسد اما اگر این حال قمر را بود یا قاسم هر دو سعد بنظر مسعود باشد [illegible]

اما اگر

اما اگر از آفتاب بود و ولادت کند در عقل و معاش و [illegible] کارهای این جهان و اثر دوم
باشد زهره بود اما اگر قاسم و مدبر بخش بود نظر قمر بمودت بشد بکاهد از نحوست بقدر
قوت و قبولیت اما اگر نظر قمر بعداوت بود زیان و فساد آن بخش زیاده شود و
کیفیت صحبت که احکام مناسب شخص باید کردن و لایق سال عمر او و در خیر زن و کار
خوف و امن باب چهارم در احکام فردارات و زمانهای مولود و صاحب دور
در هر سال و این سه فصل است فصل اول در احکام فردارات مشترک این عمل منسوب
است و با اهل فارس و آغاز این فردارات در طالع روزی از آفتاب بود و در
طالعهای شبی از قمر و اصل این عمل بر آنست که هفتاد و سال شمسی را بر هفت کوکب
قسمت مختلف کرده اند چنانکه آفتاب را ده داده اند و قمر را نه زحل را یازده مشتری
را دوازده مریخ را هفت و زهره را هشت عطارد را سیزده پس اگر در طالع
روزی بود از وقت ولادت تا تمام ده سال ولادت مولود در تربیت
آفتاب بود چون ده سال بسر رسد او را بر هفت کوکب قسمت کرده اند و قسط هر کوکب
یک سال و پنجاه و چهار روز و هفت ساعت رسید پس آفتاب که این مدت را
که تصرف او بسبب تنها مستولی بود صلاح و فساد مولود از وی نگاه کنند باز از یک
سال و پنجاه و چهار روز و هفت ساعت نزدیک آفتاب زهره شود آفتاب با صاحب
تربیت کنند و زهره بشرکت او تمام دو سال و ده ماه و هشت روز و چهارده
ساعت پس احکام هم مزاج و طبیعت این هر دو کوکب بر دو در خیر و شر و شود
و در این مدت قسمت به دو که دو سال و ده ماه و هشت روز و چهارده ساعت
عطارد نزدیک آفتاب بود [illegible] ساقط [illegible] پس حکم در مزاج عطارد و
آفتاب کنند تا قسمت عطارد بگذرد و این تمام چهار سال و سه ماه و دوازده روز

بیست و یک سال بعد از آن مدت قمر نزدیک آفتاب و هر دو شریک کنند تا قصد قمر نیز
نیز بگذرد و بعد از قمر شریک آفتاب زحل بود و یا باز مشتری و یا باز مریخ سال هم
کرفردا را از آفتاب بیست هم و جرملیت بشرکت مریخ تمام شود پس از اول سال یازدهم
صاحب قمر فردا از زهره شود و هشت سال او را بر هفت کوکب قسمتی کنند
در مدت قصد خود بنهاستری بود بعد از آن شریک او عطارد شود بعد از
قمر و بعد از و زحل چندان که نصیب فردارات او نیز بگذرد و سال بهره تمام
شده باشد از اول سال نوزدهم نوزدهم صاحب فرد از عطارد شود پس تا تمام
هفتاد سال فردارت مریخ بشرکت مشتری تمام شود و اما اگر طالع شبی بود
اول صاحب فردار قمر باشد تا نه سال همچنین باید نیز همان عمل کند که با آفتاب
و احکام امتزاج او کنند و در قصد او بعد از آن هر کوکبی که با وی شریک شده حکم از مزاج
هر دو کنند بعد از آن فردار از زحل باشد چون هفتاد سال بگذرد فردارات
عطارد بشرکت زهره اتمام شود پس از این هفت کوکب هر کدام قوی حال
افتاده بود بذات بیا عرض احوال مولود در فردارت و شرکتی او دیگر کوکبی
از طبیعت او و کیفیت آن نیک از نسبت صاحب فردار بود و شریک او
با طالع اصل و این را اعتبار عظیم باید کردن تا از احکام دور نیفتد و این
عمل بر احد ولی آورده شده است و فردارت بهفت کوکب و قصد شریک در
وی نهاده شریک با در ... نهاد در آخر کتاب چیزی از احکام گفته شود
در فردار آن مدت مفرد این عمل با اهل یونان منسوب است و حکماء بابل
متفق اند و آن قوم را میل در مدت عظیم آفتاب نهاده اند و آن مدت
را بر هفت کوکب قسمت کرده اند مختلف در طالع شبی و روزی اول قمر

مستولی

و بزرگی جوید و امر و نهی راند و توانگری طلبید بعد از چهل و یک سال تا تمام پنجاه و
شش سال مریخ شود مستولی شود و آغاز پدید آمدن قوت تحمل و عزم و سختی
کوشیدن در کارها و دانشهای و درشتی کردن و به خود گشتن و ترکیب [illegible] و
معاش جهد عظیم نمودن و نهادن ذخیره و اندیشه کردن در کارهای و اکاد
شدن بضعف قوتهای جسمانی و حواس ظاهر و پوشیده و شکستن اعضا و اندیشیدن
اندیشه و نقصان شهوات و لذات بعد از پنجاه و شش سال مشتری مستولی
شود تا تمام شصت و هشت سال طلب کنند نام نیک و جهد در کارها کنند و
ماندن کردن و از کارها بیشتر خود کردن و رنج و سختی کشیدن و خود را مستعد
کارهای پسندیده کردن و طاعات و خیرات را پیش رفتن و نگاه داشتن اسباب
و معاش و ذخیره کردن و انصاف طلبید داشتن و بعد از شصت و هشت
سال تا تمام عمر زحل مستولی شود پدید آید در مولود کسالت و دشواری حرکات
و نماند در وی قوت شهوت و لذات و سبکی و اندک خواب بود و ملالت از
مردم و حسین عزلت و تنهایی و نتواند که اسرار نگاه دارد اما بخیال شود و هر
کس در رنجیده و معلول و بیچاره و عاجز نماید و بیش آشنا و بیگانه چندان که عمر
دراز تر شود این خاصیتها در وی پدید آید و انواع امراض مختلف در وی
در زیادت نهد پس از این کواکب هر کدام قوی باشد و در صورت طالع بقوت
ذاتی و عرضی در مدت تربیت او احوال مولود نیکو باشد و از طبیعت منسوب
آن کوکب سعادتهای نیک بیند فصل سیوم در احکام صاحب دور تربیت
اهل بابل اول سال مولود صاحب ساعت ولادت است از ساعات معوجه
و سال دویم صاحب ساعت ثانی و سال سیوم صاحب ساعت ثالث تا هفت سال

رادوره

بعد از زیادت و نقصان حاصل آید مطالع طالع بود در قوس او بگیرند و بجدول مطالع افق
بلد ولادت آن بجز درجه طالع تحویل بود ساعات بعد [illegible] بتقویم یا ماه کوکبی
کنند به آن ساعات و سهمات بیرون آرند آنچه ضروری بود چنانکه در طالع [illegible]
است و آن طریق بعد و بهت نیک معروفست حاجت دیگر [illegible] طریقها
دیگر که دیوار ترتیب نیاوردیم که غرض این کتاب اختصار است نه اطال و اگر خواهند
طالع تحویل ماه کنند آفتاب را دوازده برج همان درجه و دقیقه اصل نگهدارند و با دقایق بعد
همان عمل کنند و طالع تحویل ماهی برانند و دلیل او ثبت کرده [illegible] شود [illegible]
بروج انتها پیش گفته شد که برج انتها عبارت از سیر قهری است که او را تسییر گویند
خوانند و او هر سال یک برج باشد پس سال اول مولود برج طالع بود و سال دوم برج دوم
باشد بر همین قیاس تا سیزدهم نوبت به برج طالع رسد پس اگر سال را خواهند تا بدانند
انتها طالع کدام برج رسیده است سالهای تا ماه گذشته را بر مولود بر دوازده
قسمت کنند آنچه مابین القسمت نمانده آنچه رقم جمل او را باز و طالع اصل جمع کنند رقم
آن مبلغ علامت برج انتها بود و از سال بنده که اکثر سال ناقصه مثال آن است
که سال نامه ۲۱ بر دوازده سال قسمت کردیم مابین قسمت ۹ ماند و رقم ۹ و ب طالع
او میزان است و رقمش ۷ بابت و جمع کردم [illegible] است و علامت قوس بود معلوم
شد که مبدا هر سال دوم مولود از درجه قوس خواهد بود اما این جدول [illegible] شده
تا مثالها از ناقصه مولود را درین جدول بنگرند [illegible] است و مثال آن

مثل افتد و نیکو تر آن باشد که استخراج دهند هر دو را از طبع هر دو احکام بیرون
آرند اما مناسب طالع اصل یعنی بنگرند آن برج را و مدبر قاسم و والی با طالع
اصل چه نسبت دارد و قوت کدام غالبست آنمقدم دارند و این اصول که اکنون
یاد کردیم ایجاد واجب دیدیم اعادت اما چون طالع تحویل و برج انتها مقرر شود
زایچه سه کانه برکشند چنانچه معروفست و مواضع سیارگان و سهمها و جایها
کواکب اصلی و فرعی ثبت کنند پس بنگرند بکواکب در خطوط خود اند و از خانه
شرف و مثلثه و حد و وجه از روی مواضع برین دارند با از آن مواضع در
گذشته اند یا ناظر اند یا در وبال و یا در هبوط یا ازین هم در گذشته اند یا
در روی برین موضع را اثر یا در بیوت غریب اند یا در خطوط نحوس یا سعود یا از
مال یا هبوط سعود و نحوس اند یا در روی برین موضع دارند یا در گذشته اند یا از طالع
اصل و تحویل در اوتاد اند یا مایل یا زایل یا ساقط و بنگرند که راجع یا مستقیم
یا ناظر یا نحوس و سعود و معرفت و عداوت ما بینهم ایشان بهم اگر ناظر
اند یا ساقط و اگر ناظر اند مقبول اند یا مردود و بدانند قابل تدبیر هر یک چند
و بنگرند که خود در افلاک صاعد اند یا هابط فرد اند یا ناقص در مسیر و عدد
حساب و عظم و در عروض چگونه اند صاعد یا هابط زاید یا ناقص در شمال و جنوب
بنگرند که علویات مشرقی باشد و سفلیات مغربی و هر یک در غیر خود و فرح
خود اند یا رونده یا گذرنده و در اتصالات رونده اند یا در عین اتصالات
اند یا منصرف رونده با اتصال دلیل امور آینده است و انصراف دلیل امور
گذشته عین و اتصال دلیل امور حالی و بنگرند که اغلب کواکب در مواضع
اصل خود اند یا در جهود اندیا گذرنده باید بنگرند ناظر یا ساقط تعلیق این اصول

قوت و ضعف هر کواکب از ذاتی و عرضی معلوم شود پس اگر قوی باشند در
اصل و در وقت تحویل حکم آن بر غایتی صلاح و سعادت بود از خارجی و داخلی
و اگر ضعیف باشند حکم بر عکس افتد و اگر در اصل قوی بوده باشند اکنون ضعیف
باشند مولود بزیان رود و از سعادت بشقاوت افتد و اگر در اصل ضعیف
بوده باشند و اکنون قوی باشند مولود از شقاوت بسعادت رود و اصلاح پذیرد
و بحسب احوال سیر بود و اگر بعضی قوی و بعضی ضعیف بود حکم بر طریق امتزاج باشد و
زمان بود که بعضی کارها سعادت بشقاوت رود و بعضی از شقاوت بسعادت
و معرفت ثابت اختیار باید کردن و اگر همه کواکب با سر ایشان روی بموضع نیک دارند
کارها بر مراد مولود نو باشد و سعادت او بر ترقی باشد و در عاقبت محمود بود
و اگر روی بموضع بد دارند کارها بر ضد خواست آورد و دور باشد بخطا افتد و در
عاقبت نامحمود باشد و اما اگر از موضع بد روی به بیرون رفتن دارند از غمها
و مکروهات فارغ خواهند گشت و در عواقب خیر خواهد بود و اگر کواکب با کثر
راجع بوند یا روی بر رجعت دارند کارها در تعویق افتد و فرو ماند و او در حیرت
و ندامت باشد و اگر مستقیم بوند یا روی با شقاوت باستقامت دارند و حکم
بر خلاف آن بود و اگر سریع السیر باشد استعجال باید و گذارد کارها و اگر بطئ السیر باشد
تکاهل کنند و سهل شمرد پس ما یاد کردیم از احکام و آنچه روزگار روست دارد و اگر ایام
وفا کشید در مقاله دویم و بجایها بطویل کنیم تا آن طریق را یاران دستور سازند

مقاله دویم در احکام طالع تحویل و برج انتها و بیوت او هفت باب

در احکام طالع تحویل و برج انتها و بیوت طالع اصل در دوازده فصل فصل اول
در احکام بیت الطالع اصل چون طالع تحویل یا برج انتها موافق طالع اصل باشد

افتد ... است که بجا صحت تازه گردد و آنچه مراد او بود باشد مثلا چون
انتهای طالع ببرج عاشر رسد مولود صحبت بزرگان و پادشاه طلبد و چون انتهای
عاشر با طالع رسد پادشاه و بزرگان بمولود رغبت نمایند و صحبت او خواهند
و او تاد دیگر را قیاس همین است و انتهای او از هر وتدی که بوتد دیگر رسد قوت
سهم او تا مضاعف شود پس احکام مناسب آن باید کرد و بداند که در آن
سال کارها بر تن خود کند و سخت کوشد و تا تمام رساند هر کار که بدست گیرد
قول ... که تاکید با بد طالع اصل در قوت خواهد ...
و سلامتی باشد و رغبت کند کارها و دیگر طلبد خویشتن از ره ...
که مولود بر منازعان نصرت یابد و صحبت بزرگان میسر گردد و مردم ...
ثنا گویند و نام او نیک شایع گردد و شناخته خلق شود و مردم کار با او
التجا کنند و از وی معاونت خواهند و او را بر یقین باشد و با مردم محتشم
روزگار بسر برد و مال و جاه و حرمت و شوکت او افزون گردد
آنست که با هر قومی در آمیزد و خود را بزرگ گرداند و بزرگ دارد و منصب
جوید احوال او هر وقت بر مراد او گذرد فصل دوم در احکام بیت دوم
چون طالع تحویل یا برج انتها موافق بیت دوم افتد قول بو معشر گوید که
مولود در کسب مال سخت کوشد و مال نگهدارد و از کسان یاری طلبد و معاش
بر وی فراخ بود و ذخیره کند قول عبد الجلیل آنست که مولود در سعد انجام این
بیت در اصل دلیل کرده باشد مستولی او از جهت مال و معاش و باری گران
قول مظفر آنست که او را با کسب جهت مال و معاش با قومی خصومت افتد
و فایده او را بود و دشمنی کنند با قومی جهت مال اگرچه آن قوم او را با زبهانند

در کار چهار پای و شری ان جنس کند که بدان برج منسوب باشد از کانی و نباتی
حیوانی و در کسب و کار بیفزایند قول دیگر آنست که خصومتش بسیار افتد
بسبب ... از جهت مال و معاش و بازی کردن برنجانند و در حبس اندازند ...
کمینه دود دخل درین سال بسیار شود و امید با از مالی و جاهی از بزرگان
... دوستانش بسیار شوند از مردم بزرگ و توانگر و مشهور فصل ...
در احکام بیت سیوم چون طالع تحویل یا انتها موافق بیت سیوم افتد ابو
... مولود را در این سال عمهار رسد از هر قومی خاصه از دوستان که
دشمنی کنند از خویشان و از بیماری مخدوم خود و بزرگان و نقل جای بجای
... با سبب بپذیرد و ناروا شود قول ... آنست که مولود را اندوهگین
شود بسبب بیماری فرزندان یا اقربا یا مادر یا خواهر یا زن یا انباز و سفرش
... باشد که تزویجی کند یا بسواری قول ... آنست که بعضی از خویشان او را
مرده رسد یا بیماری و بیم باشد که شخصی در خانه او خیانت کنند و کسانی بزرگ
با مولود در آمیزند و پیش بزرگان بسیار روند و اختلاط کنند و نفع و خیر یابد
مناسب خود و از خود کارها و شغلها انگیزد و تاثیر علمی یا صنعتی کند و از آن
دانش او گردد و فایده یابد قول دیگر آنست که جفت او را هوس علمی شود و
او خوابها بسیار بیند و تعبیر کند یا سفر و حرکت کند یا سفر و حرکت کند با خویشان — مرد تعبیر
مولود و وصیت کند تحویل و انگیزد مولود را هوس تزویج افتد فصل چهارم
در احکام بیت چهارم چون طالع یا برج انتها موافق بیت چهارم افتد
ابومعشر گوید که مولود را خوف و بیماری باشد پدر و مادر برادر را مرده رسد و او را
بعضی ... و دشمنی گیرند بسبب گناه و قول ... آنست که منادی افتد ...

کنند و بر [illegible] راغب سود از قوی دل تنگ کشد و با او جماعت دشمنی کنند و جمله
جهت املاک و ضیاع و عقار قول مطلق آنست که مردم شهر او را بد گویند [illegible]
تهمت نهند و او با همه کس تکبر کند و بزرگی جوید و قول دیگر آنست که [illegible]
فرمای کند چون رئیسی و معماری و مانند آن یا مادر و پدر [illegible]
و از نیک و بد مناسب دلایل دیگر اصل و فواید خود را [illegible]
که از ضیاع و عقار حاصل آرد و به همه کارها تدبیر با آفت دارد [illegible]
اصل و بد حال بوده باشند که بعاقبت [illegible] کنند [illegible]
چون طالع تحویل یا برج انتها [illegible] بیت پنجم افتد ابو معشر میگوید که [illegible]
مراد و دوستی از تو پدید آمده و از جماعت دهقانان شادی بیند و [illegible]
نفع و خیر یابد مناسب خود را بها و تدبیرهای و او صواب افتد [illegible]
لا آنست که از پادشاه و اکابر نیکی یابد و دوستانش زیاده شوند و خیر
بیند از فرزندان و کارهای پسندیده بر دست او گذرد و از آن فرح
یابد و مال او زیادت گردد و قول مطلق آنست که بشغلها آید که بزرگان
ستایش کنند و تا بزرگانی و دهقانی خواهد تا کنند و فایده ها یابد بعضی از
عمارت و آبادانی جایها نفع برگیرد و بر دشمنان و منازعان فتح یابد
و قول دیگر آنست که در طرب بیفزاید و دوستی ورزد با هر کس و عاشق
دل شود و از آن فرح یابد و کار اولاد را سازد و توسط کند و کارها [illegible]
رسد [illegible] هر کس تغییر لباس کند و [illegible] باز گیرد و در هوس [illegible]
و شعر [illegible] و باشد که سفر کند با فرزند یا جهت فرزند یا جهت علمی یا عشقی
یا سبب چیزی [illegible] شود [illegible]

غائبی

بیشی را و بعضی را فرستد و عطا باد دهد و طلب فرزندان دارد فصل ششم
در احکام بیت ششم چون طالع تحویل با برج انتها موافق خانه ششم افتد ابومعشر
بگوید که مولود در این سال مزاج بیشتر وقت منحرف باشد و خویش اندر نخورد
و بسیار رنج رسد و از علتی خالی نبود و قول عبد الجلیل آنست که او را جراحتی پدید آید
[illegible] پدر شبه و مدتی برادران و خویشان و دوستان با وی بدی کنند و بزرگی
نیابند و قول [illegible] آنست که با کسان منازعت کند و خواهد که با کار پیوندد و مردم فرومایه
دوست دارد [illegible] که او را آفتی برسد یا چیزی بیاید و او را خدمتکاران حاصل شوند
[illegible] و دلایل یابنده و در کار رود و اسباب [illegible] بیع و شری آن بهد قول دیگر آنست
که از فرزندان سخنی بشنود و بر دیگران اعتمادی خواهند که علم رانند و [illegible] غمگین
شود از خانگاهی بخشم بیرون رود و کار بیند و خدمتکار کند با دستکاری چهار
پا حیوانات مناسب برج و دلایل دیگر و سفر پیش گیرد و در آن سفر
چهار در چون بهار [illegible] خواهد و [illegible] گردد و علت بیماری وارد شود از طبع
برج و دیگر دلایل باشد مناسب حال عمر او فصل هفتم در احکام بیت هفتم چون
طالع تحویل با برج انتها موافق بیت هفتم افتد ابومعشر میگوید که بهشت و انباز
بهر دی مولود دلشاد و خرم گردد و بدو رغبت نماید و او بر زنان راغب شود
و کارهای کند که او را شناکویند و از علتی تا کنه [illegible] بیرون آید و بعضی از خویشان
او را غمی رسد و با بزرگان صحبت کند و قدر جاه یابد و حاجات او برآید و آنست
[illegible] آید و قول عبد الجلیل آنست که مولود را بدوستی گیرد و مایل شود و از خویشان
کسی را او نکبتی و زحمتی رسد و او اصلاح آن کند و [illegible] در رهم و شادمانی فرزندان
بسیار [illegible] و قول منظر آنست که تن زن گیرد زود و فرزند حاصل شود با فرزندان

درآمیزد و دوروی نفاق کند و قول دیگر آنست که با خصمان مقاومت کند و
بهم یکی قوت نمایند و دعوی بهاد... افتد و مادر مولود جانب خصمان او گیرد
و دوستان او توسط کارهای او کند و علم جفت و انبازان همین باشد و ...
بیفزاید و عاشق تنگ دل گردد و آن نیز بود که بر وی عاشق شوند و شغل ...
مشهور گردانند و بیم بود از بیماری در اعضاء پوشیده و آن نیز باشد که ...
با جفت یا انباز در نشاط گردد و مایل باشد بسفر و باشد که بطلب کسی رود یا از جای
او را طلب دارند فصل هشتم در احکام خانه هشتم چون طالع تحویل یا برج ...
موافق ثبت هم افتد ابو معشر میگوید که مولود را بسیار لجاج و بسیار لفظ گوی ...
بجهت میراث آید یا ثبت یا از خونی یا از مالی که تلف شده باشد یا دعوی ...
کشته و بمولود مکروه رسد اما بسلامت بیرون آید و قول ... آنست
اگر این سال گرفته خاطر و با گفتگو بود و تدبیر با ... و دو ...
و از مال جفت و انباز منفعت گیرد و قول ... آنست که ... عدد ...
از آن غمگین شود و او تیر مکری سازد و حیلت کند با دشمنان و از آن اندوه
خورد و بعضی از یاران با او متغیر شوند و بدو اندیشید و او نیز رنجور شوند بسبب ...
کهنه یا کینه بر وی خویش خرجها کند و دو قول دیگر آنست که مولود درین سال بسیار
یاد موت کند و از آن در خوف باشد و در رنج باشد و بهاد و از آزارها و ...
جایها اندیشید و نوز که میراثی گرد و اگر دلیل موت جمع آید باشد بیم موت باشد
یا او در راه تمی افتد و او نیز بود که بزرگان بدو امید دارند و او بر دوستان
بزرگی کند و از بسیار کسان و چیزها خایف گردد و از قصد کسان و مکروه
خاطر خالی نباشد فصل نهم در احکام ثبت نهم چون طالع تحویل یا برج انتها موافق

ثبت

۲۰ بیت نهم افتد ابو معشر میگوید نیکیها و چیزها پیش آید و کار بار او در دین و مذهب
نیکو شود و از بیع و شری منفعت گیرد و از مال خود چیزی تلف کند یا بغرض بد و کرده شوار
[illegible] آید و [illegible] بطلمیوس گفته است که خیر و فایده و نفع باید از تجارت و بیع و شری
[illegible] و بر دشمنان وی پیروزی رسد و ظفر او را بود و براهله او قول بعضی آنست که
سفری غمناک شود و از شخصی ترسان گردد و بیماری کند و متهم گردد از خوفی
و در عاقبت خیر بیند و چنان شود که او خواهد و از بعضی خویشان او را مرده رسد
و پاکان قوم [illegible] است افتد او خواهد که عمارت جایها کند و قول دیگر آنست که مولود
به سفری در پیش آمده و دوستان او پدید آیند در رحمتها بر و رسد و تجارت با غیر
[illegible] و عملی یا صنعتی از سفر بیاموزد و با مردم که دین و مذهب دیگر دارد اختلاط
[illegible] در آن بحثها رود و رایها و تدبیرهای او صواب افتد و خوابهای قوی
بیند و تعبیر با کند مناسب طبع هیج و یا در شهر با خود یا غریبان در آمیزد و در
معاملات کند و بحث علم یا چیزی بیاموزد و در طاعت بیفزاید و بزرگان را رود
و صحبت او را نیز باشد که نقل افتد و با خویشان خود معاشی کند که در آن آمد
و شد دارد [illegible] در احکام بیت دهم چون طالع انتها موافق بیت نهم
افتد ابو معشر میگوید که مولود نیک رای و ستوده تدبیر گردد و بر دشمنان ظفر
یابد و نیک رنج بسیار بیند او منزل اهل در بزرگ تقرب کند و مال و جاه او افزون
شود و سفر پیش مبارک باشد و از زیانی خالی نباشد و قومی از بزرگان با خصمان
یا سر ایشان یا صحبت او بر وی عذر کنند یا براندیشند او را از آن زیانی باشد
و قول [illegible] آنست که مولود از حالی بحالی بگردد و گاهی محروم و گاهی بر عزم
شود باندک چیزی و با بزرگان در آمیزد و او را بخود خوانند و [illegible] است

که جاه و اقبال او زیاده شود یا مضاعف گردد و با دوستان نیکی کند و دشمنی
برانگیزد و احوال مادر او [illegible] بریزد و قول حکیم [illegible] گفت که از [illegible] که
یا او شغل و عمل خود را افزاید و او را بزرگی تربیت کند و جاه و نعمت
دهند که بر سر قومی بزرگ و سرور گردد و عمارتها کند و در جهان نشانه [illegible]
و معروف گردد بدولتی یا خدمتی یا کار نیکو و بزرگان او را [illegible]
خوف باشد از جانهای عالی و پادشاه جباران بدیگر دلایل [illegible]
جهت او عمارت کند تا املاک بخرد یا در حکم آرد [illegible] یازدهم [illegible] احکام [illegible]
یازدهم چون طالع تحویل یا برج انتها موافق بیت یازدهم افتد ابو معشر گوید
که مولود را بسیار فرح و خیر پیش آمد و بزرگان و اصحاب دولت سخن او بشنوند
نیکو بوند و [illegible] و بزرگان نیک مردم گویند و کار مردم سازد و هر کار که کند
سر د ظاهر نماید و در حقیقت و [illegible] بود و قصد اعدا کند و قول [illegible]
که در رفعتی بیفزاید و کارهای او روان شود و بر دشمنان ظفر یابد و اگر با بزرگان
مجلس کند منافع بیند و عمارتها انگیزد و بتزویج مایل گردد قول [illegible] آنست که عمل کند
در عمارت و زراعت و بر دوستی قادر شود و بکام خود رسد و قول [illegible]
که از مال بزرگان فایده گیرد و خیر و سعادت یابد و بهر چه امید داشته باشد
بدان رسد و عشقبازی کند و مال جمع کند و دشمنان را مقهور گرداند و باشد که شخصی
او را دوست گرداند از بسیاری غمها بیرون آید و از خوفها ایمن شود و دیگری بسیار
ترسد و از سعادت اکابر و پادشاه و از ازار مادر و پدر و برادر بود از جهت
در مال [illegible] سپاه و لشکر دیوان [illegible] در احکام بیت دوازدهم چون
طالع یا برج انتها موافق بیت دوازدهم افتد ابو معشر گوید که مولود را خبر کثیر

ترسید و بهر نیکی که بکنند در حق مردم اثر آن شکر نگویند و بسبب عداوت شود و از شخصی بدو
طالع جو رسند و از آن در رنجها افتد و خصومتها و عداوتها ماند و قول عبد الجلیل که کار
[illegible] دیوار شود و قومی قصد او کنند و مفاید و خیر ماند و ریخ و زحمت بیند و مولود
[illegible] کمتری کند و در کارها ناستوده اعتقاد نفر است که قومی بدو ظلم کنند
بسبب زن و او را خواهند که بیچاره سازند و بر نجانند و در حکم خود آرند و مسخر
شود و او زیردست و محکوم حکم مردم باشد و حقیقت او بیمار باشد یا باد منحرف
[illegible] است که زیان نقش رسد از چارپایان فرد روی را باید از بیع
و شری دولت خیر جنبد و از تال قرض دادن پشیمان گردد و مالش تلف شود و
[illegible] بهل یا حسد [illegible] بند و دشمن بوند و قصد بد اندیشند و خوف باشد از [illegible]
[illegible] که او از آن رنجی بیابند و با هرکس که زار خود گوید پشیمان شود و او را
از [illegible] دیگر سخن بیم بود و از غم و تهمت باید بر سید باب دوم و از اول
و الیان [illegible] هفت فصل فصل اول در احکام زحل صاحب طالع تحویل یا برج
انتها باشد یا نیک حال در وقت یا اصل قول ابو معشر است که مولود در آن سال
مشغول شود بکار عمارت زراعت و ضیاع و عقار و سفر کند و صابر گردد در کارها
و با تحمل و متفرد و ساکن و براز دارد و چیزها از خود بیرون آرد چون کاریز و جوی و
حوض و آنچه بدین ماند و ریاست و مهتری یابد بر قومی و قول عبد الجلیل است
که صحبت بزرگان یابد و از بندگان برده و دواب خرید کند و بیع و شری خوردنیها
و بیع غرضها و شرابها و معجونها بزرگ سازد و در کارهای سخت و درشت آید
و جمله آنها قدرت یابد و صاحب رای و تدبیر گردد و اگر خداوند طالع طلب یا
از بندگان بود مشهور [illegible] سازد و قلعه و حصار و مقامهای عالی و جاههای

قدم را عمارت کند و کانی باشد و مبانی و کارگذار و قول منظور نیست ا بود
اندیشه کرده و رنج کشد و سخن را رساند به هر کس قول و بلا آنست که ملیش
و فسق و طلب و نجوم و توانگر گردد و شهرت یابد و دلخیلی کند و تیز هوش
و مشغول باشد و در قوی حکم راند و اگر بیمار شود سخت بود و زخمها بیند
که وارد بها و شربتها بردی چندان موثر نبود و بدان سبب رنجور
شود و اگر در اصل منحوس بوده باشد یا در این وقت منحوس بود مولود را بزرگ
شخصی نماید بکسان و بی نماز و عذر زخمها و بکینها کشد و زور
و کم نام شود و بد رای و تدبیر گردد و حیلت سازد و بد اندیش بود و دشمن
از پدران و مادران گردد و از مردم سال خورده طلبید و چندان استا
خود را بکوهر و در کارها ناامید ماند و بیماریها کشد سخت و صاحب فرجهم
عاجز شود و نیازمند و بیچاره ماند و سفرش بسیار آید و در آن سفر خوار
شود و در فقر و فاقه افتد و هر چه امید دارد نا امید شود و بدان
و این همه احوال بحسب مولود بود و اندازه با سال و طالع اصل او و در بزرگی خاندان
و شرف و عز او این اصول را در صفت کوکب نگاه باید داشت اما اگر
از جدی صاحب سنه بود بیشتر وقت در عمارت آب و زمین بود و اگر از دو
بوی در عمارت سرا و خانه و بحث حکمت باشد و صحبت حکما جوید و در همه احوال
صحبت مشایخ و دهاقین طلبد و جماعت نهود فصل دویم در احکام مشتری
چون مشتری صاحب تحویل یا برج انتها باشد و نیکو بود ابو معشر میگوید که مولود
با پادشاه و اکابر و وزرا و علما و شرف صحبت کند و نیکو خلق و یاری
تدبیر گردد و اندیشهها صواب کند و جاه و حرمت و مایل و عزه او زیاده

[illegible]رد و بر مردم بر دعا ثنا گویند و به نیکی و امانت و پاکی معروف و مشهور شود و [illegible]
اعمال آنست که معزز و مکرم شود و در منصب و شغل خود و درافزاید و رفعت
یابد و کرد و [illegible] آنست که در تحصیل علوم دین خوض کند و طاعات و ثواب
ساز ده کارهای اجماعی سازد و همنشین ائمه و قضات گردد و باشد که از جمله
[illegible] شود و این بزرگان گردد [illegible] که مشغول شود بر مردم
[illegible] گردد و بکار [illegible] در آید که شهرت از زیادت گردد و دولت او بالا گیرد و اما
منحوس باشد در اصل یا در وقت فساد جاه و مرتبت او باشد و در مکروهات
افتاده و در غور در و نسبت [illegible] و فرزندان کارها بسته [illegible] کند و نقصان معیشت
باشد و دوستان با او منحرف شوند و از کسانی رنجیده شود که توقع آن نباشد اما
[illegible] صاحب سنه توانگری باشد و در بیع و شری جواهر و کار دار الضرب ایمن و عدل
و ایمن القوم گردد و اگر آن حوت باشد باید و قضات و امرا صحبت بیش افتد
و در کار [illegible] و کشتیان و جواهر اهلی در آید و با مال [illegible] آمیزد و جاه و باید داشت آنچه
گفتیم از وجه اصل و نسبت و سال عمر و شرف و حسب فصل سیوم در احکام مریخ
چون مریخ صاحب طالع تحویل یا برج انتها شود و نیکو حال باشد ابو معشر میگوید مولود
صحبت امرا و لشکریان و بزرگان و حاکمان جوید و در کارهای خطرناک آید و دلیر و
فتنه انگیز گردد و قوت فصیح بر روی غلبه کند و در خصومتها افتد و حریص شود در کسب
مال و معاش و زیرک اند خود را از پادشاه شغل و عمل طلب دارد و با هیبت و قوت
نماید خود را و بزرگی با [illegible] ابراهیم و قول عبد الجلیل آنست که سفر بسیار آید و متحرک
[illegible] شود و با بزرگان و لشکریان معاشرها سازد و مدت بسیار نماید و کارها
به حیله کنند و مکر و خدیعه اندیشد و قول [illegible] آنست که با اهل بیت مخالف شود

و از بزرگان و دوره مانده در محل خطاب آید و از او اجابت افتد

وصحت دیر کند و بیم شود که بسبب حاجتی شرمسار گردد و قول دیگر آنست
که با نوع ملاهیها و دیوارها و عمارت مایل شود و اگر در خصومت افتد
بود و باشد که امیر قوی گردد اما اگر در وقت یا در اصل بوده باشد مولود
کار کرده و خصومتها بیفزاید و کند و مردم بسیار از وی برنجند و ناساز
شود و خیانت کنند و برسند و بیدل و دروغ سازند و دزد ربا.
آید مردم و بحوادثات ضرر رساند و تند و درشت چیزی گردد و کار بیهوده
کند و گزاف گوید و زبان و بیهوده گوی بود و بیم بود او را از آتش و آهن
و جمله بیماری با خون و التهاب و درد و بیم که بعضی اعضا و سفر بد بود
از اقربا و خویشان اما اگر زحل صاحب سنه بود آنچه بپادشاه و امرا او
تعلق دارد و بیشتر در آنها نقص کند و کارهای چهارپایان و لشکرهای
و علما و عملهای آبستن کند و طلب مال و خراج دارد و اگر از عقرب بود کار
های آب و آبگیرها و حوضها و کشتیها در آید و ابلهی بیشتر نماید و کارهای
دریا کند خاصه که درین وقت نیز بد حال باشد

فصل چهارم در احکام آفتاب

چون آفتاب صاحب طالع تحویل یا برج انتها باشد و نیکوی حال بود ابو معشر
میگوید که مولود را جاه و حرمت بیفزاید و صحبت ملوک و سلاطین طلبد و
شغلی و عملی که ببزرگان تعلق دارد و معروف و مشهور شود قول عبد الجلیل
آنست که نام او به نیکی بمردان آید و بر دشمنان ظفر یابد و بامیدها برسد
و برادران و خویشان و استادان نیکی رسانند و قول [illegible] آنست که حکومت
زیادت گرداند آنکه باشد و قدر و منزلت افزون شود و کارهای
ملوک و سلاطین بسازد و بردی بزرگان ثنا گویند و او تکبر کند و خویشتن

... شود اما اگر طالع و خیر کننده باشد و نیکی رساند بهر کس و اختلاط با اهل
... و خدمت کند و توانگران بد و بها ... یا در قول دیگر آنست که
... زیاده شود و نظر کند در امور آخرت و بعلوم الهی مایل شود و مردی
صاحب حال خود و مال و دولت و معاش نیکو حاصل شود کند باشد که خواهر
... آرد و بیع و شری خواهد کند و زینها آرند اما اگر بد حال بوده باشد
... دولت و مال و آنچه طمع دارد بدشواری ... حاصل شود و سختی و زحمت
... گردد و ضعیف رای پیوسته خواهد که خود را بزرگ دارد
... کند بی رفعت و نا جایگاه و باید زبان و کینه دار گردد و سیاست
از بزرگی و ریاست آنچه طلب دارد میسر نشود از ... نزدیک
... شاه و بزرگان بد و زحمت رسد و در کار دینی و آخر بکمال شود ...
در احکام زهره چون زهره صاحب طالع یا برج انتها شود و نیکو حال
باشد ... میگوید که مولود بعلم موسیقی و زینت و لهو خوش کند و طلب
معاشرت و مناکحت دارد و شهوت باید بسیار و رغبت کند بلباسها
سفید و عطرها و باشد که جفت نیکو حاصل کند و از آنکه سعادتها بیند قول
... آنست که جاه و حرمت او از کذر زنان محترم و یا خادمان و یا
جوانان و با اهل طرب روز بروزی زیادت شود و ظفر بر اعدا یابد
و نیکی رساند و ... یاند با مادران و خواهران و اقربا و تربیت
... کند و فرزند ... شود پیوسته در فرح و خرمی روزگار گذراند و مال
و شهرت او زیادت شود و شریف گردد بکار بندگان و قول ... آنست
که اختلاط با زنان و با جوانان و کنیزکان کند و دوستان انگیزد با اهل طرب

صحبت دارد و قول دیگر آنست که از علم موسیقی چیزی بداند و شعرها و سخنهای
عاشقانه خواند و شنود و قوت شهوانی در وی غالب شود و ... بود ...
شهوت و طرب بر کوزی یا علمی پدید آید او را ... بهای و ...
نکرد اما اگر بد حال باشد نقصان باشد در آنچه گفته شد از زنان ...
و عشرت و طرب ناخوش کند و شهوت بر کسان ...
عاشق شود و فتنه گردد و در کار دین و مذهب ... بود از ...
بیمار گردد یا از غذاهای مخالف جهت باد ... کنند و ...
وفا کردند اما اگر ثور صاحب سنه بود باغ و بوستان آبادان کند و زن ...
... بود و در کشت و زرع و ذخیره بکوشد و اگر از میزان بود از آن
و ... و فسق و فجور و زنا اندر شهوت رغبت نماید و از آن مضرت ...
طبع در حکم آورد یا غلامی یا خادمی بخرد فصل ششم در احکام ...
چون عطارد صاحب طالع یا برج انتها باشد و نیکو حال بود ... میگوید
که مولود در کسب مال و معاش بیفزاید و خواهد که مال به بضاعت ...
یا بسفر دهد و مایل شود به تجارت و بیع و شری و کتابت و خواندن و
حساب و دفتر ساختن و قول ... که ... شود و به فرزند
و صحبت با وزرا و بزرگان با ... و اصحاب دیوان و قدر و منزلت او
زیاده شود بسبب رای و تدبیر و ... و مداومت و خدمت
پسندیده و با بهتری از هنرها فایده گیرد و از بزرگان منفعت میگوید که علم
صنعت آموزد از آن ... کند و منفعت یابد و ترتیب فرزندان
و غلامان کند و خوشنودی اقربا جوید و بندگان او زیاده شود و فرزندش

شود و قول دیگر آنست که رغبت کند بعلوم دقیقه و جدول و اشعار و قرب علما
و اهل دولت [illegible] و صحبت غلامان جوید و کتابت نیکو آرد و توسط کارها کند و غبار
خواهد و سخن برادر کسان گوید و خشنودی اقربا و استادان طلبد و رای و تدبیر او همه
[illegible] رود اما اگر بد حال بود نقصان باشد در آنچه گفته شد و سخنان ناشایسته
[illegible] و جواب پسندیده خواند یا گوید و از زنان اندوهگین شود و از غلامان
[illegible] شد و نفاق بیش [illegible] و کم همت گردد و کارها در تعویق اندازد و کاهلی کند
[illegible] با سر او [illegible] و خطا بود و رغبت کند بعلوم مطعون و قمار و بواطل و عمر و تهمت طراری
[illegible] خصومت افتد و سخنان دروغ گوید و افترا کند و تهمت نهد و بیم بود از بیماری و زحمت
رنج سر و دماغ و آفات و دهان و حلق اما اگر سنبله صاحب سینه بود قرب پادشاهان
[illegible] جوید و خود را منصب عالی رساند و آنچه سعادات ظاهری و باطنی باشد
[illegible] آن افتد و در عمارت و زراعت کوشد و مال اشیاء جمع آرد و باشد که ذخیره
نهد و اگر جوزا بود بیشتر در کتابت و نقاشی بود و خواندن اشعار و کتابها و تجارت
[illegible] شد و در طلب جاه و رفعت باشد و کارها خود را کند خود و منصب خود را بشکیبد [illegible]
[illegible] در احکام قمر چون قمر صاحب طالع یا برج انتها افتد و نیک حال بود ابو معشر
میگوید که مولود را کارها بر آید و زیادتی و شغل و عمل او باشد و قرب ملوک طلبد بر
[illegible] و نزدیکان پادشاه و خلفا در آمیزد و از باغ و بستان و حائط و کشت
و [illegible] فایده گیرد و سفر کند و خبر بسیار شنود و از بیع و شری سود یابد و اما با پدران
[illegible] و خواهران و فرزندان نیکی کند و [illegible] آنست که زیادتی قدر و رفعت
[illegible] باشد و در ضیاع و عقار [illegible] باشد که رغبت طلبد و ملکی او تزویج
کند و فرزند بیش شود و مردم ثنا گویند به نیکو کاری بر وی و قول مظفر آنست که علم

حساب و مساحت بیاموزد و سفر دور کند و زود باز گردد و مبارز کاهلی کند با خبر و سیر [illegible]
گردد و رای و تدبیر او بهمه صواب زود و فراخ خرج گردد و اگر [illegible] طبع و سخن [illegible]
آنست که او را منصب حاصل شود و بیک یا نیابت یا ولی عهد شود و بکاتوبان [illegible]
معروف گردد و نیکی کند در کارها و عقل معاش او قوت گیرد و در مصالح اینجهان [illegible]
کند و دانا شود و صحبت عوام جوید و نیکی کند بر مردم او اگر [illegible]
در اینجه گفته شد و سفر کند یا به رسالت یا جاسوسی یا بکارش فرستند بزرگ [illegible]
که مهتر قومی شود و از مردم سفله و در کارها آید که با آب و کشتی تعلق دارد [illegible]
بیمار گردد از بیماری بلغم و کم مرتبه و منزل شود و با خویشان او نیکی نکنند و مادر و خواهر
وی آزار گیرند و فرزند او را رنجی رسد با انتقاطها [illegible] در احکام رسید
تحویل با برج انتها مواضع کواکب از طالع اصل هفت فصل [illegible] اول [illegible]
چون طالع تحویل یا برج انتها بموضع زحل رسد و زحل در اصل مقبول بوده یا [illegible]
را دولت و کامرانی و سروری حاصل آید و قبولیت یابد و پیش اکابر و اصحاب مناسب
که موضع بود طالع یا عاشر بود و اگر در وتد رابع بود بکار زراعت و عمارت مشغول شود
و جایها سازد و بناها رفیع نهد و اگر در سابع بود از خصمان او را مکتب رسد و جفت خود را
زحمت رساند و باشد که جفت او بیمار شود و رنج و سختی کشد و مولود را رغبت شود
بشرکت و زراعت و انبازی و اگر در زایل وتدی بود دخترکتر بود و در زایل الوتد خبر
نفع رساند اما اگر نامقبول بوده باشد خوف باشد از بیماری خاصه که آن موضع طالع
بود یا ششم یا هشتم بیم باشد از غم و ترس و دور افتادن از اوطان و فساد طبع
و سستی پوست و موی باشد که ماده بهره و پیوسته قوت کند و علتها [illegible]
بر بدآید و مکروه رسد از مردم سفله و ظالم و دشمنان و امساک و صد بظلم کند و سختی [illegible]

[illegible]

بلیشان و خوف بود از دلتنگی و قلت معاش و سختی و دشواری حرکات و کم انتها باشد
و مادر یا مادر خویش ... بزرگتر امرا زحمت رسد اما امید بر آن بود که در این وقت نیز زحل
... بود با موضع خود ناظر بود بعداوت و اگر چنین اتفاق افتد مکروه رسد از دو جهت
... باس و بیم ... از دو آب و خرابی جایها و جهت اعدا اما اگر نیکو حال بود در این وقت
... و اگر چیزی حادث بود که به نیکی نماید در حقیقت نیک باشد
... محمود باشد ... احسان بر آید ... زیان نبود ... در موضع
مشتری چون طالع تحویل یا برج انتها بموضع مشتری رسد و او در اصل مقبول بوده
باشد مولود را بزرگی و جاه زیاده شود و خصوصیت و حشمت یابد و مقبول گردد و پیش
... وزرا و قضات و اعیان دولت و اهل ورع و توانگران و بازرگانان و
... حال و معاش بروی فراخ گردد و بعلوم دینی و طاعات و صدقات و خیرات
و امانت و دیانت و رغبت نماید و معروف گردد به نیکی و عدل و احسان و
محبت و سلامتی بدن و قوتها ... او باشد خاصه که موضع طالع اصل بود یا
وتد عاشر یا حادی عشر و اگر وتد رابع بود بیشتر مراد بار رود و عبادت خانها
و عبادت مسجد و صومعه کند و خیر بیند از املاک و زراعات و صناعات و سعادت
رسد ... و ولد ... از فرح و فرزند بیش شود و اگر در وتد طالع بود رای
او همه به نیکی و خصمان او قوت کند و او را خفتی حاصل آید توانگر و مستور و از ربع
مشتری او شرکت منافع بیند اگر سفر کند بهر مقامی که برود نیکی و سعادت
یابد خاصه که در این وقت تیر نیک حال بود اما اگر نامقبول بوده باشد خیر و
نفع کمتر باشد و کارها چند ... مرادی او نکرد و اگر در زایل الوتد بود اندک
سعادت برسد ... زایل الوتد باشد خیر نباشد و مکروه رسد از کسان که اندیشه

توقع ان شود خاصه که آن موضع دوازدهم باشد یا ششم یا هشتم موضع بتر آن بود که [illegible]
درین وقت نیز ضعف باشد یا نحس بموضع او رسیده بود یا ناظر شود بعداوت [illegible]
در موضع مریخ چون طالع تحویل یا برج انتها بموضع مریخ رسد و او در اصل [illegible]
بوده باشد مولود را سفری پیش آید و در سفر خصومت کند و ظفر یابد و [illegible]
بر مزاج غلبه کند خاصه که آن موضع او طالع کند یا نهم و اگر [illegible]
و بزرگان راهی یابد یا با امرا یا با لشکریان در آویزد و اگر دهم یا رابع بر [illegible]
گاه و جایگاه شرکان و عمارت مطبخ و حمام کند و اگر در هفتم بود خصومتها
افتد و ظفر خصمان را باشد و جهت او خلاف کنند و بیم دزد در آمدن باشد و
بها ناستوده زند و اگر در حایل باشد آنچه گفته شد کمتر بود و اگر در زایل بود
بود هیچ خیر نباشد و توقع شر بود خاصه که آن موضع دوازدهم یا هشتم یا ششم
بود پس خوف باشد از سباع و انواع و سلاحها و سفر دور [illegible]
از ترکان و لشکریان و کار [illegible] ان بدکاران و زندان و فعلهای ناستوده
کند و بیشتر وقت در بیم باشد اما اگر نامقبول بوده باشد خیر نبود و خوف [illegible]
بیماری جراحت باد و ریشها بود و دمیدگیهاء اعضا و بیماری از نوع [illegible]
و آنچه از سفر واصل شود به بر آنکه هنوز درین وقت بموضع خود بعداوت ناظر
باشد و بیم بود از قید و ضرب و ضرر و زیان مگر بسعدی آن جاه باشد که
نیک بود و اگر سعدی بمودت ناظر بود دوستی کند با ارباب سلاح و ترکان
و امرا و وزرای قوی تر اگر سعدی ناظر بود فصل چهارم در موضع آفتاب
چون طالع تحویل یا برج انتها بموضع آفتاب رسد و از اصل مقبول بوده
مولود بپادشاه و اکابر قرب یابد و بکارها و شغلهای پادشاهی مشغول باشد

دولت

و دولت و کامران باید و جاه رفعت او زیادت شود بر قومی حاکم گ
سرور گردد و مردم معروف منزلت او کنند خاصه که در آن وقت سعد بود
و اگر توما لیقدر در با همت بود و احوال و پدران و خویشان بزرگ
گردد و بنام نیک مشهور شود و در امور آخرت جهد نمایند خاصه که آن
موضع [illegible] یا عاشر بود یا تاسع و اگر سابع باشد جفت با و تکبر کند و لی
مالی و اگر رابع بود عمارتهای عالی نهد و در سرای بزرگان مقام سازد
و اگر در زایل الوتدی بود حیثیت کمتر بود و در زایل الوتد خیر شود و در بیوت
ساکت مدبر بود و اگر نامقبول باشد مولود کم نام بود و دشمنانش پدید آید
و او به بدکاری مشهور شود و اگر نحس آنجا بود هیچ خیر نباشد و توقع ضرر
نیز باید و اگر عطارد آنجا بود هم تهمت و جفا کشیدن از هر کس و طرف و خوف
و سفرهای دروغ بود [illegible] چون طالع تحویل یا برج انتها
بموضع زهره رسد و او مقبول بوده باشد مولود را سعادتها و لذتها رسد
با سامان ترس و وجوه خاصه از جانب زنان و اصحاب طرب و املاح خوبان و
اسلامیان و جوانان و مایل شود بمناکحت و در امر شهوت و لعبتهای
خوب و از جفت و فرزند دلشاد گردد و در طرب و معاشرت افتد و
کنیزکی بدست افتد و با زنان و مادران و خواهران شفقت [illegible] منزلت او
زیاده شود و باشد که زنی را بدو سپرده گردد و لباسهای زنانه پوشد و زینت
کند و رغبت نماید بر اعدا با شیرین [illegible] خورد و اگر موضع او طالع کند آزاری
[illegible] عظیم باید از جفت و غذاهای و اگر در عاشر بود سعادتهای و خوشی
از خاتونان بیش باشد و شغلی نیکو کند و توانگر و مشهور گردد به نیکی و کرم و اگر در هفتم

بود موضع بود بزبان و شهوت و عرق و ... رابع بود شفقت و نیکی با
برادران و مادران کند و نفع یابد از باغ و بستان و عمارت و اگر در زایل افتد
بود خیر و سعادت کمتر بود مگر در پنجم و یازدهم و در زایل خیر نبود مگر در حد ...
و در بیوت ساقط نگردد و رسد از قبل زنان و خادمان و اهل طرب و اگر ناظر ...
لذت و منفعت کمتر بود و پیوسته در طلب آن بود و از جانب ... زیادتی غم
خوردن و مادر ... بلغم رنجوری کند یا از شهوت و لذتها ... بروی ...
بود و اگر نحسی ناظر بود کار بدتر باشد و اگر محترق بود خوف باشد از بیماری و
مدبران باشد که نحسی ناظر بود یا عطارد با او بود و بد حال باشد و اگر سعدی
ناظر بود دفع مضرت کند فصل ششم در موضع عطارد چون طالع تحویل یا ...
انتها بموضع عطارد رسد و نیکو حال بود و ... باشد مولود بعلم نیکو ... شود
استیفا یا نقاشی یا دبیری کند و بصناعت نیکو در آید و رای و تدبیر او ...
گردد ارباب علم و قلم و صناعت و ران و اهل فضل و با مردم زیرک و حکیم در
آمیزد و مرتبه او زیادت گردد و از بیع و شری و شرکت نفع گیرد و غلام
نیکو حاصل کند و کتابها شریف و آلت کتابت و اگر موضع عطارد طالع بود
قوت رای و تدبیر باشد و کشف شدن مشکلات ... نزند و خرم گردد و توسط
کارها نیکو کند و معاملت و ... و خورش زیان باشد و اگر در عاشر بود صحبت
پادشاه حاصل آید و کارهای ایشان سازد و صناعت شریف داند و اگر
در هفتم باشد شرکت و بیع و شری و رای ... او بصواب باشد و بعلوم ...
مایل بود و اگر در چهارم بود عمارت و دولت گردد و بیع و شری املاک کنند
و نیکیها رساننده بود با اقربا و در زایل الوتد خبر ... و در مرتبه فروتر افتند

و در زایل

دو در زایل الا انکه خبر [illegible] سفر [illegible] ت و تحصیل علم و در سواقط مکروه باشد از
ارباب قلم و غلامان تدبیر با ناصواب افتد اما اگر نا مقبول باشد عاقبتی [illegible]
[illegible] ستحسان ناستوده گوید و [illegible] خوانده و حکایت [illegible] جز زبان [illegible]
دروغ وافسرا [illegible] رای و به تدبیر بود و عمر [illegible] تهمت [illegible] و دولی خاصه در هفتم
یا هشتم یا دوازدهم باشد دم دعا [illegible] کند و یا سپاس بود و بی علت [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] بود دعا [illegible] بود و [illegible] برابد و اگر محترق باشد
[illegible] خانی بود و اگر نحس سعدی بود با درفع [illegible] باشد
در موضع ثمر چون طالع تحویل با برج [illegible] بموضع قمر رسد و اگر [illegible]
[illegible] اصل [illegible] سفر باشد بود دلشاد گردد و یا مسافران و غریبان دوستی
بر دو [illegible] کند و [illegible] و چون [illegible] فرح یابد و از بزرگ [illegible] کان
[illegible] از مردم عوام خرم شود و با دوستان و خواهران نیکی رساند و باشد که
منصب خاص کند یا علمی بیاموزد و یا [illegible] بهتری و برتری جماعتی کند
و مشهور گردد و قدر و منزلت او در افزاید و اگر موضع طالع بود سفر
دور رود و در تجارت کند و کاروان سالار گردد و اگر عاشر بود قرب پادشاه
یا امیران یا حاکمان یا پادشاه زادگان یا وزیر یا نایب یا ولی عهد یا حاجت
[illegible] دور یا به رسالت رود و اگر در هفتم بود بدان موضع که برود [illegible] در سفر
و [illegible] کند و اگر [illegible] باشد مشغول مسعود مال به تجارت فرستد و
[illegible] نعمتی [illegible] و اگر [illegible] رابع بود عمل [illegible] کار [illegible] کند و
[illegible] و [illegible] رساند و یا مادران و خواهران و اگر در زایل اوتاد بود
[illegible] بود اما کمتر بود در مرتبه متوسط بود و اگر زایل اوتاد دو [illegible] بود بر تحصیل علوم

و سفر دور بعیوب سواقط و بال گردد ... بود و خواهر و فرزند و مسافران
و بنده و خدمتکار پدر و رده خود ... از آن جماعت ... ناظر باشد بسعد ...
که خیزی باشد اما اگر نامقبول باشد منفعت کمتر باشد و سفر او برنج و زحمت
بود و لی نیکی رود و یا بجاسوسی یا از ابلهی بکار عوام الناس رود و ...
سفله بود و دون خواهد و کم ثبات بود و از نگاه ندارد و در خدمت ...
افتد و بیماری باشد از ماده بلغم و ضیق النفس و اگر ... بود و ...
مستر و مزاج مستتر باشد و علتها دراز تر و اگر بسعدی نظر بود از طبیعت
آن سعد ... یابد ... احکام بصفت کواکب ...
چون ... در فصل ... در احکام حکم زحل چون فصل ... زحل
بوقت تحویل سال زحل در ... اصل ... بار و دلیل
که صاحب طالع بکارهای بزرگ در آید و از موضع بموضعی نقل کند و در سفر
و وزر ... و سفر دوری رود ... در بیت و علم از علوم دقیق ...
و بیم علت یا دردی خاصه در ... یا امعا و پوست یا ناخن ...
بزرگتر او را رنجی رسد قوی خلاف و خصومت افتد و اگر مقبول بود ...
در اصل مولود معروف مشهور گردد و جاه و منزلت یابد و صحبت
با مردم بزرگ سال ... اندران قدیم اختلاط و صحبت علما
و مشایخ خواهد و از استعمال ... بسیار ... و صحبت و علامتی
او را ... و سکونت ... بود و مقبول بود ... بزرگان ...
شود و کتب حکمت و عاقبت ... باشد و بیماری ... بود ...
ممسک و مال نگهدارد اما اگر ... حال بود خایف گردد و از خبر ...

دیم

دیهم بود اگر کشتی [illegible] او بار [illegible] شد و عذری یا سحری کند و او را از سود
زحمت شد و بیم مکر فقر و فاقه و سختی و رنج و بیماری بهادر از کشند و اندیشها
بود و اگر طالع سرطان بود خود را هلاک کند اما محترق باشد بیم نکبت باشد
[illegible] یا بوی شاه و بهوست دماغ و بودن بیماریها که از خشکی حادث شود و کارها
[illegible] نهان اما اگر در ربیع بود بنفس کند و کاهل شود و بیکار و زیان بیند از ربع و شری
[illegible] سفر [illegible] کنند و خواهرتی در میان راه فرو ماند و یا تار گردد و جانها
محبس بستند اما اگر زایچ بر و ناظر بود با رای و تیر بیرگردد و شاکر وی و
خدمت مردم افتد و عاجز و چاره [illegible] شود و کارهای بد کند بگفتن دیگران
و در آمد [illegible] بدو سفله اما اگر سعدی ناظر بود دستی کند با مردم
[illegible] الحاصل [illegible] بخراب و کارها نیکو و سعادت منفعت
[illegible] بخانه دوازدهم در [illegible] از شهر و مسکن بالوت
و منفعت اندازد و پریشان کند و [illegible] در سختی و ذلت کشد و دشمن
کام گردد و اگر در طالع بود آید مقبول و کار بهتر و الا خراب تر گردد و بیت
ثانی [illegible] حکم باشد و با بیت ثالث [illegible] و بقدر و رنج کس باشد و
تهمت زده و بیمار [illegible] کرد [illegible] بعلوم شود که قریب هشت سال
مولود بر حال خود نباشد چون بخانه دوازدهم [illegible] ثانی [illegible]
[illegible] بود مولود [illegible] بجماعتی مهتر شود و کامران و کسب و دخل کند
آن گردد [illegible] یاران [illegible] اما اگر در
اصل قوی حال بوده باشد و در تحویل نیکو ممکن که [illegible] بیابد و از جهت [illegible]
مال و معاش [illegible] و [illegible] عاقبت [illegible]

اما اگر در اصل قوی حال بوده باشد مال آسان [illegible] و بر آید و معاش [illegible] مزاج باشد
و دخل نیکو بود و ممکن که گنجی بیابد دارد [illegible] صحبت مشایخ مال حاصل کنند و بعد
[illegible] در مال او طمع کنند و در عاقبت بد باشد اما اگر بد حال بوده باشد دلیل فقر که
و تلف شدن مال و دزد بردن و بظلم گرفتن و خوردن غذا [illegible] ناگوارنده [illegible]
[illegible] کننده و بیمار شود از درد گلو و سرفه و مردم آزار کند با جهت مال و معاش یا سبب [illegible]
و عجز و پراکنده شود [illegible] زمان با جهت [illegible] یا خیانت کردن یا [illegible]
و مال و معاش او پراکنده شود و معاش هر روز برنج بیند و هر کس مال او طمع کند [illegible]
گلوی او علت پدید آید اما اگر [illegible] بستانند یا خود بود یعنی کسان بروی
زور کنند جهت مال یا قرض در زحمت افتد و باشد که مال خود پنهان کند [illegible] مفلس [illegible]
و خوف از خفه کردن و گرفتن [illegible] اما [illegible]
و اگر بغرض در پیش حاصل نیاید و غذا در معده او فاسد گردد و نکو [illegible]
ناظر بود مال و معاش او را دزد [illegible] عاجز گردد یا کسی از وی بستاند بخیلی کند و خوف
باشد از انواع دارو ها [illegible] اما اگر سعدی ناظر بود کرم کند که خدا [illegible] در
جوانمردی نماید و [illegible] رساند [illegible] از این [illegible]
کند [illegible] نقل و تحویل و رغبت [illegible] او ناسازگاری
[illegible] و در سفر دیر ماند و سختیها بیند [illegible] سازد [illegible]
مشایخ و [illegible] دستور [illegible] و مقام کند در
عبادت [illegible] اما اگر [illegible] معمور افتاده بود [illegible]
از نقل و حرکت و تعطیل علم کند [illegible] باشد و نیکو خواه [illegible]
و شنیدن [illegible] بود و زور بسیار دارد و در صحبت [illegible]

بدو دال

بود و اگر در [illegible] بود [illegible] صحبت کند اما اگر بدحال بود نقل و حرکت
خرد دری پیش آید و سختیها بیند [illegible] آزار کند خاصه با خویشان و پدر و
استادان و برادران شود و کم شرم و سخت گوی و باشد که از دست ظلم یا خواری
[illegible] وعاجز شود و بیقدر و کم عار و خوار پیش خویشان و بزرگان
و مشایخ و جفت و فرزند اما اگر محترق بود در مصیبت افتد و مفلس شود و متهم
گردد و کار بزرگ [illegible] بروی غالب شود و پنهان سفر کند و پنهان کار و برادر [illegible]
[illegible] علت بود در و سبب یا بغل یا از [illegible] اگر راجع بود خویشان [illegible]
و دوستان و فرزند و از کار [illegible] کارها ناستوده در پیش گیرد و
[illegible] در سفر و از راه [illegible] ناگذارده ماند اما اگر نحس
[illegible] و اندر [illegible] و بیماری و خوف و هراس بیند
[illegible] خصومت و دعوای [illegible] سعدی ناظر بر دلیل خیر بود و فرح
از خویشان و برادران و پدر و استادان و دوستان و میل کند بکارها خیر و تحصیل علم
[illegible] دلیل کند بر نهادن بناها و عمارت و زراعت یا کاری گذشته [illegible]
و دوستان و یاران [illegible] تحصیل علم کند و بیم باشد از درد سینه و از
[illegible] و در [illegible] عالی نشاند و برقومی
ریاست و مهتری رساند کند و از جهة صناع یا عقا [illegible] از
اوطان [illegible] یا از منازعت که با ظلمی یا فرضی یا میان او
[illegible] افتد [illegible] املاک [illegible]
[illegible] افتد اما اگر [illegible] مقبول بوده [illegible] برکارها قوی قادر گردد و از املاک
و از [illegible] عات و مزارعات فایده گیرد و اگر در [illegible] بود مراجعت کند جهت

کارها او محمود باشد و باشد که مالی بیابد [illegible] مردابه [illegible] خانه سازد
و اگر بد حال بود جایها خراب کند و عمارت [illegible] کردن و املاک ضایع کند و بر زمین
بند و [illegible] ترس و هراس افتد و خویش درویش کند و شکستگی نماید و کارها بر [illegible]
و مردم و پدران و مادران رنجهای جوید و خود را عاجز و [illegible] شمارد و [illegible]
مرگ و ضیاع او خشک گردد و اما محترق بود بیم بود از جایها بیفتد و زیر دیوار
و قید و حبس و بیماری پدران با موت ایشان و اندوه [illegible] و [illegible]
شدن او طان و دیدن ظلم و کم نام گشتن و پنهان شدن از پادشاه
بزرگان و بیماری از خشکی یا [illegible] بیماران با کاری [illegible] اما اگر راجع
بود از اوطان دور افتد و کاهل و عذابهای عاقل [illegible]
و کارها و بد پوشد با غلغان [illegible] مردم [illegible] انتهای [illegible] قرار
گیرد و به مردم گوید اما اگر [illegible] کسان قصد او کنند [illegible]
نعمت رسد و رنج و بیماری [illegible] و مردم آزاری کند و متهم و گریزنده شود
از خانمان و از مردم مخفی بود [illegible] مجتمع افتد اما اگر سعدی ناظر بود پدر و مادر
تربیت او کنند و اسباب و املاک [illegible] جمع گردد و مال او زیادت شود
و باشد که دفینه [illegible]
[illegible] شود و از [illegible] کم لذت گردد و اگر دلی
مشقت بود و طمع [illegible] و عطا دارد و صحبت [illegible] ابنهای قدیم کند
و اگر دلیل [illegible] بزرگان و مردم [illegible]
یافته و اهل جبال بود و [illegible] صحرانشینان و مردم گردد
[illegible] فرزند و طریق معاشرت او بفقرا بود و در [illegible] سخت افتد [illegible]

[illegible]

با خویش یا سیه ... یا بپر خود را به اشتغالی معروف کند و بلباسهای نشیمنه رغبت نماید
و شراب خورنده بود اما اگر به حال ... مولود ... شراب عشرت زنان و ضرر رسد
بیمار گردد و ... فرزندان باشد در زحمت و شدت افتادن فرزند و خوف بود
... بسیاری ... مولود و در زخم ... طبیعی یا مرده آمدن و اورا تهمت باشد بجهة
... و دوستان با او علاقه کند و بیماری و زحمت از تعهد داروها و معجونها و لباسهای
خوش ... و بیقدر شود ... باشد بیم بود از موت
... بیماری در ارکش پدید آید در مجلس ... و مهمانی نادانسته رفتن و ریاست
کردن و بزرگان ... افتد و توسط کارها کند و
... با لساخ خلوت جوید و عشرت و نشاط کند در نهان اما اگر راجع
بود خوف ... باشد که آنکس از عطا کردن
... با دوستان ... شرمسار گردد یا دادن
خیانت کند اما اگر کسی ... و ناظر بود فرزند قصد پدر کند و دوستان با او بد اندیشند
... و او در زحمت افتد و از هر چیز ... خورد و اگر کسی را
... قبول کرده باشد اما ... و بر اید بیمار شود یا موش ...
... رسلند اما ... شود و از فرزندان خشنود باشد و
اختیار خویش ... از طبعت آن ... موضع ...
بر ابدار ... در معاشرت بیفزاید و کارها از ... در ...
... شود از گناهان توبه کند ... ازین جمیع مولود ... تنها افتد
و در بیماری در ارکش و رنجهای صعب ... وبال و برده و دستور ازو ...
... با زبان آید و به روشنی افتد و بیم بود از موت ... و خدمتکار ... معقول

بوده باشد رنج و زیان کمتر بود و بیماری او معالج [illegible] پذیرد و تدبیر با صحت رود و از
بندگان خشنود باشد و شکیب [illegible] باشد [illegible] دستان بخشاید و اگر بنده و [illegible]
خود نیکو آید و کسان و متعلقان با او شفقت نمایند و سخت کوشش کنند اما
اگر بدحال بود علتی [illegible] کشد و را و بهبود دو از معالجه زحمت بیند یا [illegible] کند
و بنده یا حیوان بمیرد و از زخم چارپایان ضرر رسد یا از خیر بندگان [illegible]
و خواهد شود اما اگر [illegible] بود بنده بمیرد یا حیوانی و او را [illegible] علتی پدید آید
که آن دشوار زایل شود و بیماریها از طبع برج باشد یا مزاج زحل [illegible] کسان [illegible]
حکم رانند و بیم آن بود که در [illegible] خدمتکاری خواری [illegible] رسد و بود از
بنده یا دواب یا خدمتکار و بیم بود که بزرگی قصد زحمت [illegible] اما اگر
راجع بود خیانت بنده و گریختن غایب [illegible] زیان بیند از
بیع و شری بنده و دواب بازگردد [illegible] بعلت رد کرده [illegible]
آید و بیماری نکس نکند یا بعلتی [illegible] میرد اما اگر نحس [illegible] و ناظر بود بنده و خدمتکار
قصد به او کنند و مفسد گردند و بیم تهمت بود و دزدی کنند و [illegible] علت در
علت باشد و خوف از حیوانات [illegible] نا کس و بی اصل و دون [illegible]
زیاده در ضرر بود از دو [illegible] و هرا [illegible] صحت [illegible] با خوف [illegible] اعتقاد [illegible]
باشد یا مال او و [illegible] بود [illegible] اما اگر سعدی [illegible] بنده
و [illegible] نیک باشد و بندگان مطیع باشند و [illegible] و [illegible] و از مکروهات
[illegible] آمد اگر [illegible] از برج [illegible] مولود [illegible] اصلاح
کنند و جهت [illegible] یا و خلاف [illegible] و او را [illegible] از [illegible]
و صندان و [illegible] جهت او را علتی پدید آمد یا خوف و مولود [illegible] بیمار

ملوک

باشد بر نشستگاه یا نشانه یا [illegible] یا خصیه یا اخباس [illegible] یا سهمها کار کنند و تدبیرها
او به صواب افتد و سفر و تزویج و حرکت سریع و شری به بشود اما اگر در اصل نیکو حال
بوده باشد کار بهتر بود و مکروه نرسد از خصم و ضدان و آن قوم از خوف صلح طلبند
مطیع شوند و در شده افتد و بیمار گردند اما اگر بد حال بود جهت نسازد و انباز
فلاس [illegible] و بداورای [illegible] و باجهت انبار براندیشد و برآن قوم آفت
رسد و با [illegible] خصومت افتد اما اگر محترق بود از [illegible] و خصمان و حاسدان ضرر
بان رسد و جهت [illegible] کند [illegible] پدران رود و نار کند و بیماری
دراز بود [illegible] باشد [illegible] و ضدان همین بود و یکن مولود
در [illegible] عزم گرفتن کند اما اگر راجع بود جهت و انبار بد دل و ترسنده
گردند و در [illegible] پدید آید [illegible] برند از خصومت و ضدیت
[illegible] خصمتی ظفر مولود را بود و [illegible] کسی رود آن مقصود حاصل نشود
اما اگر [illegible] ناظر بود بیم دردی باشد [illegible] و برگشتن جهت و خصومت
[illegible] تدبیر کردن و قدرت طلبید بود و بر و تدبیرها او خطا افتد و حاجت مند
شود و دوستان و پدر و خویشان بزرگ با بود دل [illegible] کنند و ناسپاس و بدگوی
باشند اما اگر سعدی ناظر بود جهت خصمان با او نفاق کنند و باشد که جهت
[illegible] حرکت با فایده بود و اگر مال او [illegible] باشد حاصل آید یا [illegible]
با امانتی داده بود [illegible] بازگیرد اگر [illegible] از این برج مولود
با منازعت بسیار افتد بعضی خصمان او [illegible] شوند و [illegible] رسنده
افتد یا [illegible] میان او و پدران و مادران و خویشان بزرگ و خشت افتد
و منازعت جهت مال یا میراث یا دعوی و کارهای ناستوده کنند و قصد قوی کنند

خصم

وآن بد و باز گردد و بدان سبب سختی و رنج رسد یا کثرت و علت غمگین بود
و باشد که جفتی کند که میراث گرفته بود و از آن غم خورد و حکم شرکت [illegible]
باشد اما اگر در اصل قوی حال بود جفت توانگر گردد و از بخل [illegible]
هر کس و خوف خالی نبود اما از پدران و مشایخ و اکابر غمگین شود یا از مادر کسی
اما اگر بد حال بود مولود غمها خورد و خوف نکند و زیان باشد و بر وی کارها
ناستوده رود و بخود زیان رساند خاصه که طالع سنبله بود یا قوس و [illegible] باید در
خصومت و جدل در خوف باشد و کارها درست اندیشه کند چون [illegible]
انتقام اما اگر محترق بود خوف [illegible] شد یا از [illegible] و خصومتها
و بیماریها مهلک و کارها کردن مسهل و خیانت جفت [illegible] و قوت [illegible]
خصمان و ضدان و نبات بردن [illegible] بزرگان و پادشاه و قلعه کردن [illegible]
و فرو گرفتن و نقصان مال باشد و ذلت از حاسدان و خصمان [illegible]
یا دعوی کند مرده یا اما قوت [illegible] تعلق دارد [illegible] دشمن [illegible] زیان
بضدان رسد اما اگر راجع بود زیان بمال جفت یا انبار رسد و مولود از
کار بر گردد و ترسنده شود و از خوف بیمار گردد و علت شکم یا قولنج پدید
آید و از علاج و دارو با خوف باشد و کار بسوف رسد مگر سعدی ناظر بود
[illegible] از علت [illegible] از کشتن و [illegible] کردن و در [illegible]
و گوناگون و کار نا کردن مسهل یا گرفتن بول [illegible] بد و ناظر بود [illegible]
ضدان و دشمنان باشد بعد و الم او امراض متغیره و درد شکم و میان
و بیت ربع و افتادن از بلندی و شکستن عضوی یا استخوانی و نقرس و سل
و سر فتا سر و [illegible] بوده و سحر و عذر و داروی قاتل و در دسر [illegible]

خود را

خود خواسته دارد یا باطل کند و بنون در هر کس بود از خیالات الا اگر
سعدی بگیرد کار هر چند بود از امن و فراغت و نقصان و اندوه دوا و را
بعد و خویشان دل دهند و صحت و سلامتی بود و ابتلی یا بدو باشد که مال برج
[illegible] دیا میراثی کرد و جنس میراث از طبقت برج بود و صاحب او و آن بعوض
صاحب و از صنوبات زحل از معدن و نباتی و حیوانی و از [illegible]
و از این سه برج مولود در تحصیل علم سخت کوشد و بعلوم ریاضی و حکمت
[illegible] رغبت نماید و خوابهائی درشت بیند و با خوف و تعبیر کند و اختلاط
با حکما و با مشایخ طریقت و اهل سحر و جادوان و مردم کوهستان و غریب
کند و با طاعت و صاحب ریاضت و فقرا بود و استادان علم خلاف کند و حسد
و منازعت در میان [illegible] دهد و سفر کند بجاهای خوفناک و راههای سخت
و مقامهای دور نا ایمن و کوهستان و عقبات اما اگر در اصل مقبول
[illegible] در تن خود کامل باشد و از هر علمی آگاه بشد و سفرهای بردی نیکو
بود و سلامتی یابد و از مردم سالخورده [illegible] یابد و زیرک بود و رسنده بغور
معانی و منصرف در آنچه باشد و صاحب تصنیف گردد و ناموس [illegible] بود از
بازرگانی و بیع و شری فایده [illegible] جزی بضاعت دهد و آن نیکو بود.
اگر [illegible] مولود کامل شود در تحصیل علم و هیچ علمی نیاموزد [illegible]
خوض کند و بجای نرسد و خود را عالم نماید و بندارد امانی دارد و بزبان
گوید و [illegible] اعتقاد در دین و مذهب و بطاعت و سینه کاه بود و سفری
او در غربت باشد فقیر و بیم هلاکت بود در راه و غربت اما اگر محترق
بود [illegible] بسبب علم یا سفرها کار درشت بیش پادشاه و بزرگان رد و الام

و پیشوای قومی گردد و از آن بخشش باشد و در سفر بیم قطع راه بود و قید و بند
و عجز و فرو ماندن با سبب چیزی مذهب قصد او کنند و او بگریزد و عذاب
و سختی یابد اما اگر راجع بود اگر از کار دین و مذهب باز ماند و نقص دین و
مذهب کند و در سفر راه غلط شود و در سختی و خشکی ماند و براه خوفناک
مهلک رود و باز گردد همراه او یا در راه مقام سازد اما اگر نحسی بود و ناظر بود
رفیق یا همراه قصد او کند و او را بیازارد و باشد که جهت دین و مذهب
و بیخود و بطاعت گردد و با مردم بدی کند و خصومت و بر جهل او از [illegible]
که استاد یا شریک او را در دین و مذهب بد بود و یا بر کاران و کاهلان و
جاهلان همراه شود و خوابهای بد بیند و در سلطنه خود حسود بود اما اگر سعد
ناظر بود علم شریعت حاصل کند و در دین و مذهب کامل باشد و با طهارت
بود و پاک سیرت و خواهد که از علم او کسان فایده برند و کم حسد شود و نیکو رای
و باریک نظر در معانی و مبارک صحبت و در تعلیم و تفهیم مشفق و مرشد
و بیعت جا باشد بود و از این برج مولود به قومی سروری کند و مشغول گردد
بکار زراعت و عمارت و معازی و کار رفوای کند و بصد مایل شود و
رغبت اکابر شود و اختلاط کند با مشایخ و خاندانها قدیم و مردم مشهور
و بزرگ و عالی قدر و نیکی حال پیدا شده اما اگر در اصل معتول [illegible] باشد و
و جاه او زیادت شود و بزرگی او را تربیت کنند و توانگر گردد و بزرگان
طالب او باشند و شغل این نیکو بنفس کند و عهود [illegible] و مشهور گردد بکار بزرگ
و نقابت و عقلی [illegible] و تدبیر اما اگر بدحال بود کارها بروی دشوار گردد
و از اکابر در بهر آن افتد و [illegible] شغل بد باز ماند و بغضوبت دل تنگ [illegible]

بروزی

و بیند که قصد او کنند و از عمل معزول گردد و خوف باشد از قید پادشاه یا بزرگی
[illegible] در حق وی و بیم در نیز کار رای کنند و فعلها ناپسندیده که از خشم اکابر
پیوسته و کارهای او بسته شود اما اگر محترق بود پادشاه قصد او کند در زندان
و موت او افتد از عمل و زیان بیند و خوف مرض بود یا افتادن از جای بلند و قید
و بند باشد و عذاب و اعدام و شکستن حرمت و بزرگ مادر یا استاد یا پدر
یا خویش بزرگتر یا مخدوم او را نکبت رسد یا موت اما اگر راجع بود از شغلی
معزول شود بکار دیگر در افتد و کار بضرورت بگذارد و در تعویق
افتد و متحیر [illegible] بماند و مدبر گردد و اما بر از خود او را دور کنند [illegible]
[illegible] گردد مخالف شود و حیلتها اندیشه کنند و بر هیچ حال ثبات نیابد
اما اگر نحسی بدو ناظر بود [illegible] او را بد گویند پیش پادشاه و اکابر و خواهند
که او را با عمل بشکنند و باشد که کسی او را رغبت کند بکار ناستوده و حیلت
و عشوه در بلاها [illegible] و اکابر را با او بد کنند و بد خواهد که الم رساند مخدوم — و عقد
[illegible] رسد اما اگر سعدی [illegible] کار در زندان باشد و او را خوش گویند و اگر
محترق بود از عمل خلاص [illegible] و کار پیش اکابر خوب گردد و عمل کند با نفع و ستوده
[illegible] و معروف شود و [illegible] جاه و مال سفر آید و منصب او [illegible]
بیان — و اگر در [illegible] از [illegible] موجود و دوستی کند با قومی [illegible]
سختی افتد و از آن سبب او را سختیها رسد و در معرض ملامت آید در امید
باشد [illegible] رسد و انفعال ها شود و اکابر [illegible] یا تهمت کنند و
دولت او بیمار گردد و یا غمی خورد اما اگر مقبول بوده باشد در اصل [illegible] یابد
از دوستان و نایب [illegible] منافع کرد و امیدها بزودی بر آید

و اکابر با و عنایت کنند و از عشق و معشوق لذتها یابد و در امن و فراغت بود

و بر اعدا ظفر یابد و از خوف بیرون آید و بسعادتها رسد و از مالها دست

فایده گیرد و اما اگر برحال بوده باشد میان او و دوستان وحشت گران افتد

و بر دل ایشان گران گردد و بسبب عشق او را پیش بزرگان طلبند و ضرر و زیان

بیند و امیدها بیش باطل گردد و غمزده شود و دوستی با و خیانت کرده و در

بلاهوای دل ماند و مردم او را بد گویند و افعال او ناستوده باشد و [illegible]

کنند اما اگر محترق بود زحمت رسد دوستان او را و یکی بیمار شود [illegible]

رشته یابد نام گردد و زیان زده و اکابر قصد او کنند [illegible] رسانند و دوست

از و برگردد یا بزرگی او را بجرم بگیرد یا در پنهان [illegible] او کنند و از فساد دوستان

ایمن نباشد اما اگر راجع بود از کارهای اکابر زیان بیند و دوستان با و خیانت

کنند و بیوفا گردند و عهد بشکنند و مولود و بگذارد و کارها [illegible] بزرگان

تعلق دارد در طلب دوستان مخالفت و زر و رنج و ملامت کشند و ندامت

بود و نومید گردد و او دوستی را زحمت رساند و بدنام کنند و متحیر شود در امورها

و کارها و مصالح دوستان اما اگر ناظر نحس بود نگردد و دوستان قصد مولود کنند

و بروی تهمت نهند و غم کنند پیش پادشاه و اکابر بر و محنت و او بلا زیاد

[illegible] یابد و اکابر بر و خشم شوند و در میان او و دوستان منازعت قوی افتد و

فرزند او را غم رسد یا رنجی پیش آید و او با دوستان خیانت کنند و زیان

رسانند و [illegible] اما اگر سعدی ناظر [illegible] نیکو با او دوستی کند و میان

سعادتها پدید آید و از آن کس بوی خیر و نیکی رسد و امیدها بزودی بر آید از

گذر مردی که بدان سعد منسوب باشد و دوستان با و بعنایت باشد و از مال بزرگ

رسد

بشکنند

۱۲۰ [illegible]

بد و نفع رسد و ... ازین سه برج مولود بر اعدا مظفر گردد و قدرت
... و مایل شود و بسخنان دروغ و خیانت قصد مال مردم کند و کارهای بزرگ
نمود و اعدا ایشان بسیار شود و قصد او کنند و زیان چهارپای افتد و هم خورد
فرس ... در رمه ... معاملتها باشد و مالش فرو رود و ستورش بمیرد یا ... درد
بمیع و ستری و دواب زیان کند اما اگر نیکو حال افتاده بود مولود از ستوران یاری
... از دیگر حیوانات و نتایج و بستان و قوت حال اعدا بود و کمی غم از ایشان
... نهادن و دواب نیکو و پیش آمدن اعدا نعد و خدیعت اما اگر بدحال
... در افتد از ... وطن و شهر و ولایت خویش و قبیله و آسیب خیانتی بود و با
... و در رنج و شدة افتد و در غربت ذلت کشد بفقر و فاقه و برو
تهمت بندد و بیمار ... با خوف و بر مردم گران گردد و در قرض معاملت ماند و کم حیا
... گردد و دشمن انگیزی کند و بد و را برو قدرت پدید آمد و دعویهای تازه
برد و از ستوران و خربندگان و راه داران و از اهل خیال و صحرا بد
زیان رسد و مردم سیاه سر قصد او کنند و گفته شده است ... پیش که چون
زحل درین بیت آید فریب ... سال مولود را برایشان دارد و ...
و آوازه و خوار و حقیر و سختی و بیماری و بیخانمان اما اگر محترق بود فساد افتد
اعدا و اما باطل گشته و بدحال و ... بود و ساقط شدن و غضب ...
بود از جنس قید و طلب مال ... و تهمت و آن سر بود گر بدی و عذری که
اعدا کنند استفاده ... سعادت مولود بود ... محترم بود و مخفی از پادشاه
و اکابر یا از قرض و معامله یا بدکاری اعدا اما اگر راجع بود در حیرت بر اعدا غلبه
کنند عاجز آنند و اگر مولود بگریزد درمانده یا از راه بازگردد متحیر بود در کار اعدا

دستور او از دست برود یا عنایت کرده یا در بیع و شری رد شود و اعدا از بد کاره
پشیمان شوند و خوف پریشان مستولی گردد اما اگر نحسی مهر نظر دو مولود را از تربیع
پدید آید خوف بروی غالب گردد و ضرر و زیان بیند و بی حرمت بود و بیم
و قید باشد و مال و ثروت باطل شود یا لذتی بستانند و به اعدا کار سخت شود و
بدست ظلم یا علت یا آفت بود و دواب مولود را دزد ببرد یا سباع کشند اما اگر سعد
نگرد کار مولود از اعدا نیکو شود و دشمنی او سبب سعادت او گردد و فرج و
دولت باشد و نیکی در بیع و شری و معاملات و قرض دادن و ستد او را
بدست آید و از نتایج حیوانات فایده برگیرد و مال رفته بدست آید و قرض [illegible]
شود بیاری شخصی از طبقات [illegible] سعد و طبع زحل آنست که هر کس که بر که
سعادتهای عظیم و [illegible] در قیاس بزبان نیاورد از آنجا که کشیده باشد

فصل دوم در حکم مشتری

در حکم مشتری چون بوقت تحویل سال مشتری در طالع اصلی یا تحویل یا برج [illegible]
بود مولود خوشی زندگانی و دل شاد گردد و همه در صحت و سلامت گذراند
عزیز و گرامی بود و پیش اکابر و ملوک و سلاطین و وزیران و حاکمان و ائمه
قضات و اهل ورع و جاه و مال و منزلت و شهرت او زیاده گردد و نیکی شغل و اعمال
او بود و بر او سفر مبارک باشد و منصب قوی یابد و صحبت با شرف و اهل خیر
طاعت دارد و زهد و طاعت و امانت بسیار ورزد و رایها و تدبیر با او صواب
باشد و کارهای خیر بر دست او بکنند و نیکو گویند و محقق خیر باشند و دهنده زکوة
و صدقات و کریم بود و دعا او مستجاب گردد و بنام نیک و پاکی و عدالت و
پرهیزکاری شهرت یابد و کارهای مردم سازد و پیش اکابر و نظر با عزت و
سعادت انجامی دارد و حاجات مردم برآرد و اصلاح کارها کند و بافضل

سال

سازکار بود و اگر در اصل قوی حال بوده باشد بمنصب وزارت و حکومت رسد و کار
با نظام برد دست او بود و مال و معیشت نیکو حاصل کند و اصلاح فسادهای مردم کند
[illegible] که همکاران بود و خرم شود و فرزند نیکو و جفت پسندیده و اتباع مشفق و
پدران و مادران و خویش و قبیله و استادان رحمت کنند در راحتی رسانند و عالم و عاقل
[illegible] اگر بد حال بود خیر و سعادت کمتر بود با مردم بنفاق زندگانی کند و خود را مال
[illegible] بنماید یا از زرق و [illegible] و تیز [illegible] کند و اگر بحال قرض بود و در
[illegible] ریاست طلبد و کارها بمکر و حیله کند و خواهد که بوده حسن مال مردم ببرد [illegible]
[illegible] بصورت حق بکار برد [illegible] خورنده باشد و بزرگی جوید و در میان مردم
منصب طلبد و با معقول و خود را بزور [illegible] اما اگر محترق بود مولود را زیان
رسد و مال برود و مزاج منحرف شود و علت در روی پدید آید از حرارت و کم اشتها
شود بسبب [illegible] پیش اکابر و پادشاه افتد و غم خورد و [illegible] پس باشد و کار او را انجا قوی شود
اما اگر راجع بود [illegible] کاری و عملی بیرون آید و اگر بسفر رود بازگردد از راه و رای و تدبیر او
خراب افتد و رای کاردان بود متحیر و کم طاعت و بیخ مال او بدست مردم افتد و اگر
نیل کند با کسی در محل نباشد و منت نهنده باشد و بخل طمع دارد اما اگر نحسی به نظر دیا
مردم بدکار و بدملت صحبت دارد و شر انگیزد و خود توسط کند و تشنیع باشد و [illegible]
حق را فرو گذارد و بیم بگوری بود از خوف و خلل حواس و قوتهای نفسانی و تدبیر
نهای بد کند و اندیشهای ناصواب اما اگر سعد بدو نگرد مولود نیک رای بود و با تمیز
و با [illegible] لطیف و خوش خلق و خرم و شادی و جفت [illegible] اعدا موافق و دوستان انگیزد
[illegible] مردم با خیر و عالم و توانگر و نزدیکان پادشاه [illegible] زین [illegible]
[illegible] مولود در اعمال بدست آید از بازرگانی و بیع و شری و [illegible] معانت او

دانشاد

کنند و مردم شریف و نیکو رای یاری دهند و از مال اکابر نصیب گیرد و از هدیه و
عطایا فایده بردارد و مال رنج برده دیگران بدو رسد و شاید که بدو ودیعت نهند
و آن بدو ماند و معاش وی فراخ گردد و پاک خود کریم طبع باشد با اعتدال …
اصل مقبول باشد کار قوی تر بود و در جای بلند و جواهر شریف بدست آرد و اکابر …
در کار او نشینند و معتمد و امین دارند و باشد که خزینه دار پادشاه و امانت …
خلایق و شیر و موبین اما اگر بد حال بود فایده کمتر دهد لیکن از حصول مال
مال با ملامت و گفت و شنید بدست آرد و بحیلت شرعی و سالوس یا وصی شود بر ما…
یا مال بقرض حاصل آرد بوکالت و زرق و سالوسی و خود را پارسا و با طاعت
نماید جهت مال ریا کننده باشد جهت معاش اما اگر محترق بود پادشاه و اکابر از وی
طلب دارند و بیم و اگر بقرض دهد دشوار بدست آید و بیم زیان و تلف مال باشد که باید
یا زرکی مال و پنهان بدو آید یا امانت دهد و طعام و شراب او سبب علت شود و بیماری
مهلک اما اگر راجع بود مال خرج شود و اگر کسی چیزی بدو بخشند بشتاب باز گیرد و …
بیش حاصل نباید و غنا با گواز و وقتی شود اما اگر نحس بود دیگر مال از دزد و طرار …
باید داشت و نباید داد و بیم زیان بود و از کذر مردم پارسا باش و زاهد با ریا و خواهد
که مال او از ریا حاصل آید یا بحیلت شرعی اگر سعدی بد و نگرد اکابر با وی عنایت
کنند و سبب نتواند دخل مال و معاش او را خوش گوارده بود و حلال طلبد و پرهیز بود
و نیکی رساند بخلایق و غذا با شیرین دوست دارد و منفر بهاخورد معتدل و اکحله …
چون بر ترکیب گشته … اگر در بیت ثالث بود از این نوع مو نود مطالعه کتابهای
و همی کند در دین و مذهب تا اعتقاد بود و بعبادت خانها بسیار رود و بزهد
و ورع رغبت نماید و در دل گرد خدا یاد دو خوابهار است بیند و بر خویشان وا …

و کار ایشان

وکار ایشان از دو نیکو گردد و عزیز بود و پیش قبیله و خویشان و برادران و
تحویل نقل مکان مبارک بود و بیع و شری با نفع اما اگر در اصل مقبول بوده باشد کار
و سعادت بیشتر و بخیرات مایل و بنیکی سازد بخویشان و بر وی مردم ثنا گویند
نیک خواه و نیک بوده بود و بسبب سعادت اقربا باشد اما اگر بدحال بود زاهد بود
... و بزرگی کند با اقربا و خواهران و برادران او را چند معتقد نباشند دور
از عشرت پدید آید و عزیز باشد. و طلب علم و زهد و علم خود را سبب حصول مال
زر و طالع بود اما اگر محترق بود برادران و خویش و قبیله او را رنجی رسد با کسی جدا
... با بیم بود باشد که او را تحویلی و نقلی افتد با اختیار یا بزرگی او را طلب دارد و خا
... نزدی با مزی و او از آن خایف باشد اما اگر راجع بود خیر نبود در صحبت
خویشان و از دو تحاشی کنند و با هم نسازند و او بیزاری گردد و در تحویل و سفر فرو ماند
و بازگردد و متحیر غمزده باشد و پشیمان شود اما اگر نحس بود تکدر از اقربا جوید
و با مردم شریر و بدنیت آمیزد و در خصومت افتد و در دین و دیانت سست
بود و در بحث با جهل اصرار کند و رنجیده شود و او را بد گویند و بی عار و خوار گردد اما
سعدی نگردد و سستی بکند تا مرد نیکوی رای و خود را پاک و نیکوئی نماید و صالح و خیرات ... بزین
کننده و نقل و تحویل و بیع و شری همان نیک باشد و خویشان در حق او مشفق
باشند و به نیکی ستایش کنند اگر در بیت رابع بود از این سه برج منحوس بود در کار
عمارت و زراعت رغبت کند و آبادانی املاک و ضیاع و عقار دوست دارد و خوشنودی
پدر و مادر طلبد و ... سعادت خانها کند و اگر نحس بود بر قوم برادری
کند و مال حاصل کند رنج برده دیگران و عاقبت اندیشی ... کارها او در ...
... بود اما اگر در اصل مقبول بوده باشد سعادت بیش باشد و کارها روز بروز

[illegible]

ترقی و دولت و دین برافزون کند و معاش فراخ گردد و نفع [illegible] املاک از
نقاعات تو انز شود و دفینه برگیرد و ابادان گردد مولد و منشاء او اما اگر [illegible]
بود املاک بفروشد یا برهمان کند و همه اندیشه عمارت کند و دشوار [illegible] گردد
املاک خیرات شود و تباهی خود معمار شود و از نقعات خیر نبود و از ارال [illegible]
و اگر محترق بود در ملک خود کنج طلبد یا ذخیره نهد و رغبت کند بعمارت [illegible]
یا در علم [illegible] و جهی در جایهای ملوک و سلاطین قرار کند و بنا [illegible]
سازد و پادشاه ملک او را غصب کند یا از حکم او بیرون کند یا با سهم [illegible]
کند و اگر راجع بود از خانه یا شهر یا ولایت بدل تنگی تا چشم بیرون [illegible]
باشد که بیع و شرای املاک کند و انکار بر نتابد و در خصومت افتد یا [illegible]
نگذارد تا عمارت و زراعت خواسته دو در کارها متحیر ماند و در عاقبت کار
تا چندان نظر نکند و اگر نحس بود و نگرد در املاک خرابی پدید آید از طبع آن نحس و
خوف باشد از زیر دیوار ماندن و راه یافتن دزد و شکستن یا بیگانه و
ظالمان یا دور افتادن او از خانمان و املاک و اگر سعد نگرد شادمان بود [illegible]
مشفق بود و افزونی املاک و مستغلات باشد بکثرت از نفاع و طلبیده اشتن رضا [illegible]
والدین و جماعت اکابر و مردم نیکوکار و محرم اسرار اکابر شدن و برای
و تیر سر رفتن و بر وران ضیاع و عقار و نشاندن درختان میوه دار عالی
و ساختن سرا و قصر و اگر در بیت خامس بود از برج مولود [illegible]
و عقار رسد و پایکار بر دوستی کند و تشریف [illegible] شده [illegible] نیکو رسد و مردم
[illegible] کارها ختم کند و سخن حق گوید و فرزند شقی شود و خصومت کند با قرن [illegible]
و بیماری پدید آید در جگر یا ورم و اگر آنچه رنگ او بگرداند و جامها خوب [illegible]

[illegible]

طالع ... وسعت کند و نیکویی رای و خوشی خلق و تازه رویی بود و با
... و اگر راس مقبول باشد مال فزونتر بود و فرزندان نیک بخت آید و از بلایا
... روزی بود و مقبول آنها و دوستانش بسیار شوند با ... و سعداء
سند بزودی بوجه حسن و حقیقت کند بعشق و محبت و از علامتی خبر رسد بسلامتی
... باشد و از اینه قضات نیک یا بد و از کار ... است ...
فرزندان را علم آموزد و نیکو برود و اگر ... بود متوسط بود و صحبت
با مردم میانه حال ... و خیر و نفع او اندک بود و دیر رغبت کند بتوسط کارها
... فرزندان ... و قومی که از اوساط خلایق باشد و از هدیه و عطا بیشتر ...
... فرزندان ... مشفق نباشد و در ... انسان بجای رسند و الا ...
... بود و مفسد در نهان و از هوا بدل مکروه باشد و اگر محترق بود خوف بود
فرزندان را از بیماری و آفت و غمگین شود جهت فرزندان و باشد که پادشاه
... گوید یا بزرگی را سری بود که او توسط کند ...
... شاه و اکابر را ... و از آن افتد با دوستان خصومت کند و از ...
غمگین شود و فرزندان تباه شوند و بخشم روند یا نهان گردد و اگر راجع بود
از دوستان آزرده شود و از ... روند و با قومی دیگر دوستی کند و از
کاری با محبت کسی بیاید و دوری فرزند باشد و محبوس ... و ماندن خبر در
راه و تقصیر کند ... دوستان و کارها را وعده کند و از آن وعده
... شود و بیم بود ... فرزند بود ... فرزند
آزار او جویند و از ... وحشت افتد و خصومت و زیان را ...
بین شود و فساد حال فرزند باشد و ... دوستان خواهند که ... هوائی

اندک

۲

دل زحمت دهند یا تهمت نهند و از اکابر در عطاها و عقده شیخ باشند و در ریاست
ناکهنند و از آن تهمت کنند و مردم بد او گویند و از طرف ضرر و فساد بد و رسند و
بنزکا با عشق و دوستی ناستوده پیش گیرد و در مجلس شراب غم خورد و چیزی از لباس او
گردد یا دزد ببرد و فرزندش را هم نشین بزرگان جدا شود و بیم سقط شدن جنین بود
و اگر سعدی ناظر بود کاسب طالب صحبت و دوستی او شوند و کارها بر خود ...
او بگذرد و مصالح دنیاوی و دینی مردم برآورد و اخبار خوش بشنود و
او به نیکی و پاکی مایل شوند و او هم با طالع فرح بود و او از هوای دل تمتع گیرد
و لباسهای لطیف پوشند و با اکابر در مهمانی و سور و نکاح و تماشا نشینند
و از آن فایده و تشریف پوشند و روی فرزند خرم شود و باشد که کار فرزندان
نهاده شود و اگر در بیت سادس بود از این سه برج مولود از اهل خیر و
صلاح و علما و اهل ورع یا وزیری یا حاکمی مکروه بیند و رنجیده شود و قومی
با وی خیانت کنند و خواهند او را حرمت بشکنند و زحمت رسانند و عذر و نیاز
و نفاق کنند و تهمت نهند و غمز کنند و اندکی سخن او را بزرگ کرده نهند و بد
حلم و لطف پیش آید و با مردم سفله و مجهول النسب با بنده و بنده زاده کار
کند و بیمار گردد باز صحت یابد و بیم بود از باد فتق و اسهال و باشد که بیماره
و عزت کار نیکو بدست آرد و علمی بپیدا آرد که گاه گاه او را زحمت دهد و
در میان نهاده حال بود و بند کار قوی تر گردد و رنج و درد کمتر و از بهر ...
زبان نرسد و از میل اشتری ببرد و منفعت باشد و در طلب علم ...
و بنده که بنده او و معاملات بهم اندازد اگر بد حال بود بیمار حال بود و از بنده آزار
گیرد و این قوم دولت که دعوی علم و زهد کنند و بزرگ شمارند خود را رنجیده گردد

بنهان با دیگر بازنوکانی کنند و اگر محترق بود بیمار گردد و خوفناک و علاج
پذیرد و بنده با و خیانت کند و یا اکابر با پادشاه پناه برد و باشد که بمیرد
پادشاه بنده او را غضب کند یا کسی بازدی پنهان کند و خوف بود از قصد — دزدی
ظاهر و در مکر یا خفقان و خلل در قوتها نفسانی و اگر راجع بود از بیع بنده و
زیان بیند و لعب او شود یا بنده فروشد که او بعد و ختنی [illegible] باشد و در
[illegible] مرض [illegible] بیفتد طبی بعید بیفتد و مسهل خوردن نافع بود باز گردد
مرض نکس کند و فساد بقوتها باطنی و علم فراموش کند و از چشم اکابر دور افتد
بنده با کسی از غایب نیامد و آن نیز باشد که بنده بگریزد و از خصی برو بگردد بنده
با او دزد برد یا ستور او را بنده قصد او کند و عاصی شود و زیان بیند و اگر آن
شمس حل بود از امراض مزمن و کار ناکردن مسهل و نکس کردن مرض و از فقیر و عجز — مریخ
و بد بخت برد اگر مریخ بود از زخم و جراحت و [illegible] اسهال خون و شکستن
سفا بریان یا داغ یا شق زبان بیند و اگر سعدی ناظر بود بنده و خدمتکار
[illegible] اعتقاد بیفتد و او بنده را بسبب [illegible] رود در بکوری [illegible] کند و باشد
که کنیزک ام ولد شود و مرض از شهوت یا زنان بود یا طلب کردن [illegible] اعدا [illegible]
و اگر آفتاب ناظر بود غلام قیمتی حاصل [illegible] یا کنیزک و اگر عطارد بود غلام بدست آید
یاری در دبیری و نویسنده عاقل و اگر قمر بود بنده یابد خرد سال و چابک و متحرک و اگر در
[illegible] برج سیر و صلاح در اهل بیت زیادت شود و [illegible]
[illegible] بدان علما یا وزرا یا مرد [illegible] ظاهر و قدم آنکس برو مبارک باشد و [illegible]
و از آن بوی فایده رسد و شرکت یا فایده گردد و یا تنعم در بیع و شری یا سود و [illegible]
[illegible] بر خصمان ضدان [illegible] از در صلح در آیند و اگر رجوع شود در صحت یا بدرم [illegible]

زود حاصل شود و تدبیر صواب رود و اگر نیکو حال بوده باشد کار قوی‌تر بود
و زن و ابناء بدو فخر کنند و در این سال [illegible] و امانت برد بموضع [illegible]
عزم کنند مبارک بود و اکابر صلاح کار او طلبند و خانمان او معمور گردد و بیند
بدو ابناء اهل بیت بدو قدرت جویند و [illegible] خود محبت بینند و مشرقی باشد
و دارنده فضائل و مال عقل و نیک‌نامی و اگر بد حال بود خیر کمتر بود
و هو تیز خاطر و اهل جرم و آن قوم بر وظفر یابند و خوف باشد از خصومت
و دعویهای بشری از کوری پدر و برادر و اقربا و زن و ابنای چندان خبر
نبود و اگر محترق بود زن او رنجور گردد و با او خصومت کنند از باد [illegible]
و اکابر معاونت جویند و در نهان بدی او سگالند و از فعل خود زیان
بمولود مکروه رسد و مال خفت و ابناء او را پادشاه یا اکابر غضب کنند [illegible]
او نیز دارنده ابناء زنهایت مال ببرد و اگر راجع بود زن با او دل گرفته باشد
جوید و از خانه بخشم بیرون برود و در رجعت افتد بود در خصومت ظفر
وا بود و اگر چه [illegible] بهاء او صواب نبود و خفت او بعجز پیش آید و حکم [illegible]
آن و خصمان باشد و اگر نحس بود و نکرد کسی خفت او را با او در خصومت کند یا
رنجور شود و زحمتی یابد و مولود از [illegible] تمکین شود و خفت او [illegible]
کسی دیگر دزدی کند و با خفت و ابناز در جنایت افتد و [illegible] زنند و [illegible]
خورده بود و اگر سعدی خفیف دیگر بکند و فرزند شود و از خصومت ایمن باشد و
زوج شده باشد و یا [illegible] و بخشم بدان [illegible] بود و [illegible] مولود [illegible]
جوید و قیاس شریک همان بود و خصمان رضای او جویند و [illegible] کار [illegible]
باشد و اگر در بیت ششمین بود از این سه برج خالی باشند و از اکابر [illegible]

کرد

...ود و مردم عالم را مستفید و نیکوکار او را نیاز آرند و بد توانند و حسد برند و با او اتفاق کنند
ود رسانید و از این طبقات دل نیک بود و از مال ترکه نصیب کرد و تعلیم و صنایع بود
ریها شود در زراعت و غرس و معلم شود و سفر و تجارت کند و از کسانیکه امید دارد نومید
گردد و کارها فرو گذارد و اگر نیکو حال بود کار قوی تر بود از روی تجارت و ایمنی و فراغت
[illegible] مال میراث بهره یابد یا از مال دیگران و جهت او تواند گردد و ابنا زمان [illegible] منفع
[illegible] رست شود و مال بعلما و اهل ورع و مردم نیکوکار و حاکمان خرج کرد
و بیم از [illegible] آنچه مال بدست آرد و از علم نکت [illegible] بود و اگر بد حال بود غم خورد و از
[illegible] ها و زراعه و مردم بسیار خصومت افتد و لیسبب تهمت بود و ناسزا شود و
[illegible] و سقدری گشته و آن بجای نرسد و اگر محترق باشد از پادشاه و اکابر مکروه بیند
و در نهان قصد او کنند و زن یا انباز او را مال بکیند و باشد که زن او را مال بدست افتد
یا از جواهر چیزی در نهان و بیم مرض او باشد و استقامت و اگر راجع بود جهت او بخیلی
[illegible] مال لقا بدهد و انبار افلاس بر ادرید روغ و سفر بد کند و از مال بضاعت و امانت
تمتع باشد و معاینت مفید نیفتد و سهل زیان کند و اگر نحسی بر وی نگرد مولود را بروز فرماید
دهی شود و مال زیان رفته را باز در بند ندیا و کیل وقفی شود یا در وقف عمل کند
یا از انجا فایده طلبد او را در وصیت نامه [illegible] اگر سعدی بود ایمن گردد از مکروهات
و زن او مال بدو دهد و شریک شود گرد در مال برستی اداکند و باشد که او امیر ترکان
شود و سفر کند تا بحرب رود و تعصب دین کند و مال حاصل آرد
از [illegible] برج مولود سفر کند را بها متبرکه و مزارها جانب قبله و بلاد علما و دین
[illegible] و در زرع کوشد و کارها فرو مانده او درست گردد و کارها بهد در حق
[illegible] تنها کنند و خوابهای نیکو بیند و از کار ناشنوده شوبه کند و بکار خود مشغول

گردد و اگر نیکو حال بوده باشد در اصل علم و مدرس و مفتی و امام گردد و در تقوی
و فتوی نیکو باشد و رسول و نگاه زاد و خواب بیند و در سفر توانگر شود و [illegible]
و علم قانون و اصل نیکو نهد و زن او را از اقربا نیکی رسد و بار سالگر [illegible]
بود در کار دین ضعیف بود و پیشه نفاق و تزویر کند و خود را پارسا و عالم نماید
و طاعت او ترسا و تمنای علم و زهد بود و سفر او از قلت مال و گدای بود
و احتراز حقیر بود و اگر محترق باشد در سفر قافله سالار شود و [illegible]
و امام و در راه خایف گردد و بیم زیان مال بود و رفتن به غزا یا خواستن
قصاص و خصومت دین و نگاه داشتن ناموس و باشد که پادشاه با اکابر او را
دارد یا در صحبت پادشاه سفر کند یا امام و معلم او باشد و اگر راجع بود [illegible]
بود در کار دین و طاعت و اعتقاد در سفر کم خیر بود یا از راه بازگردد [illegible]
گردد و تحصیل علم و ادای طاعت و رای او کم صواب افتد و بداندیش بود و اگر [illegible]
بد و نکرده در سفر با یاران بد و خایف همراه شود و کسان او را از تحصیل علم باز
دارند و کاهل بود در دین و طاعت و آموختن علم را در تعویق اندازد و از علمی
به علمی دیگر رغبت کند و فایده نگیرد و یاران و شریکان مانع کار او شوند و اگر سعد
نگرد مولود را از رغبت کنند در تحصیل علم و در کار دین و دیانت نیکو باشد
و پاکی و امانت و دیانت نگاه دارد و سفر کند با خیر و نفع و خوابهای نیکو بیند
تعبیر آن راست بود و در سفر توانگر شود و مال بیشتر گیرد و در دین و مذهبها با
رونق بود

از این شکل برج صحبت [illegible] ماه

با خانه [illegible] و کلید [illegible] زد بر راستی و امانت و عالم گردد و بی شبهه
گردد و مال و جاه و شهرت او هر روز زیاده گردد به حضرت خدا تقرب جوید

دیانت

حجاب و در مال پادشاه تصرف کنند و معتمد و امین او شود و دوستان شفقت
برده و دوست انگیزی کند و بعضی در افتد و هدیه و عطا بسیار کند و اگر در اصول [illegible]
بوده باشد کارها قوی تر گردد و جاه و قدر افزون تر و مال او در دولت بطالع [illegible]
بسیاری شادی و خرمی بیند و مقبول القول باشد و دولت بخت روی بدو آرد و از جهة
امیدوار دز زود بدان رسد و بقدم فرزندی خرم شود و پیوسته با فرح و [illegible]
و تبسم گشاده ابرو و اگر بد حال بود خبر سعادت کمتر بوده و جوا
بزرگ رغبت بکند و با مردم متوسط الحال دوستی دارد و توانگری چند [illegible]
مقصود و با اکابر چندان بدر آمیزد و نیابت کند یا وکیل شود و از امید [illegible]
وعده شنود و بمقصود با دشوار رسد و از هوای دل غم خورد و اگر محترق [illegible]
او رنجی رسد یا دوستی بیمار گردد و خوف موت باشد و از بزرگی بمولود زیان رسد
یا خواهند او را بگیرند در نهان یا دوستی او را ضرر رساند و بزرگی قصد او یا دوست او
کنند و او را بسبب دوستان با اکابر اختلاط افتد و در مال ایشان تصرف کند و [illegible]
و دوستی از و بریده شود و دل بد کند و دوستی بر اندازد و بیقدر گردد و [illegible]
بر زبان و امیدهای او بر نیاید و میان او و دوستان مخالفت شود و اگر نحس
دوستان یا دشمنی کنند و امیدها [illegible] و شخصی از طبقات اکابر کس زیان
رساند و مولود خیانت کند در مال بزرگان یا دوستان و کسی دوست او را از راه [illegible]
برد و اگر سعد بوده در باب سعادت و دولت او و گشاده شود و امیدها بر آید
و آسانی بر آید و [illegible] خرم شود با دوستان [illegible] کند و لذتها یابد و دوستان
و بها و جاها نیکو رسد و از [illegible] بمقصود برسد و بسیار فرح و خرمی با
با مردم شریف و نیکو اعتقاد دارد و نیکو زندگانی بود و دوست دیگر [illegible]

زاد بیت

[illegible] تا این عقرب بود از این سبب مریخ [illegible] دشمنان [illegible] و اهل
[illegible] مردم منکوب باشی و او را [illegible] باشد [illegible] کرد [illegible]
[illegible] در میان برد غلبه کنند و حیله سازند [illegible] دشمن بود و او [illegible]
[illegible] اسبها [illegible] قوی [illegible] اگر [illegible] بوده باشد و [illegible] نیکو
بدست آید و از بیع و شری [illegible] نیکو کند [illegible] قوی بود [illegible]
[illegible] او را دوستی و مصالحت [illegible] منفعت باشد
از [illegible] اعدا [illegible] و کسی [illegible] اعدا [illegible] کنند و [illegible]
او را [illegible] بیش [illegible] سبب [illegible] و [illegible] جان بود به [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible] نزد او [illegible] نزد [illegible] بود و
[illegible] کار [illegible] خود [illegible] زحمت بود از [illegible] و معاملات و بیع
شری [illegible] مردم [illegible] و صاحب خبر [illegible] خود و اگر محترق بود
[illegible] از زبان رسد و [illegible] او را زحمت رسانند و عدوی [illegible]
[illegible] و [illegible] سقط شدن باشد و [illegible] شدن یا
[illegible] گرفتن و از بیع و شری [illegible] زیان رسد و اگر راجع بود در بیع شری
[illegible] یا به عیب [illegible] شود یا دزد [illegible] آمد و باشد
[illegible] ایشان [illegible] و معاملتها و [illegible]
[illegible] از طبقات [illegible] اعدا [illegible] کنند و [illegible]
[illegible] او را خوف بود از دزد و غایب شدن و
[illegible] گشتن و در بیع شری بدوی خیانت کنند
[illegible] مال با کسی کنند و زیان [illegible] محبوس شدن بود

ورسیدن زحمت و اگر سعدی بود ابتدا [illegible] پیش آید و از ملازمت کسان
[illegible] شوند و دشمنی را کنند او را ستوده [illegible] بدست آید و [illegible]
با فایده باشد و جهت ملاقات نیکی باید [illegible] کنند [illegible]
آید [illegible] و در احکام مریخ چون بوقت تحویل سال مریخ در طالع اصل
با طالع تحویل باشد [illegible] بود بر مزاج مولود صفرا غلبه کند و تغیر مزاج پدید آید
یا جراحت بر اعضا یا چیزی [illegible] و درد دندان خیزد و زحمت [illegible]
روی خصوصا تنها [illegible] و آفت و منازعت مولود خشمناک
و حیله شود و ستیزه کار [illegible] دلیر [illegible] ستوده [illegible] شود و
هرکس ایذا رساند و اختلاط با اهل سلاح و ترکان دارد با انواع سلاح عجب
نماید و اگر در اصل قوی حال بوده باشد کار بهتر بود و قوت و شوکت و تسلط زیاده
بود و فساد و ضد کمتر و دوستی کند با امرا و ترکان و مردم لشکری و دلیری کند
در کارها و امر و نهی راند و شجاعت و [illegible] نماید و در کارها درشت [illegible]
و تندی و تعصب [illegible] خود کند و حمایت کننده باشد و سلاح و ستور [illegible]
و بر ضد ان و خصمان قدرت یابد و پیش پادشاه محتشم و بزرگ بود و [illegible]
[illegible] گردد و جاه و شوکت هر روز بیفزاید و دلیر و سخی [illegible]
بر حال بود خیالات ترسنده [illegible] دل [illegible] اندیش و بدکار و جاهل بود و بسیار
خود را در رنج دارد و [illegible] کار بود و [illegible] جراحت باشد بر اعضا [illegible]
[illegible] بدایع و [illegible] محتاج گردد [illegible] و دشمن [illegible] کند و ایذا
رساند [illegible] و دلیر [illegible] محترق [illegible] بود خوف [illegible]
زشت بود و بر [illegible] ملک [illegible] زیان شدن عضو یا شکستن و معیوب [illegible]

معاملات
فصل سوم
در احکام
مریخ

[illegible]

وسوختن و آفت ناگاه و قصد پادشاه و فرو گرفتن و شبخون بردن و خوف از
دزد و قصد پادشاه و عذر و خصم و سفر و رنج راه و از راه دور افتادن و حرب
کردن و او بزد ر بدکاری بود و قصد پیش گرفتن و خود را در بلاکی انداختن و
خون کسان سعی کردن و بیماریهای خونی کشیدن و اگر رابع بود متحیر و عاجز ماند
در کارها و خوف بر وی مستولی شود و از شغل نقل کند و شتاب زدگی نماید و شر
[illegible] حیوانات و مردم اندیشد و بیم بود که ویرا ناگاه فرو گیرند بعلم او پادشاه
[illegible] نیکی قصد او کنند و او بیمار شود از زیادت صفرا سوخته و علل دماغ
باشد و [illegible] پیوسته اگر خصمی بود دیگر [illegible] رای و تدبیر کرده و با مردم به ستیزه آمیزد
[illegible] به جهل در آید و بیم خون کردن بود یا تهمت کشیدن و بسیار خصومت کند جهال
و نوعی بود از قید و ضرب و حبس مبتلا شود و بدکاره خوف برو غالب گردد و
خاین شود و مردم آزار و بدگوی خلایق و در عرض مهلک [illegible] بود که خود را
در [illegible] اندازد و اگر سعدی بود محتسب یا نایب امیری یا حاکمی در میان [illegible]
به نیکی شهرت یابد و مال و جاه حاصل کند و خود را عادل و با امانت و دیانت
نماید و [illegible] شود و او در [illegible] یابد و خصومت کند و [illegible] و ظفر او را باز [illegible]
او دانا شود و اگر در [illegible] از ین شرح مولود را مال از وجه حرام
بدست آید و بحرام نفقه کند و تحصیل مال از کارهای درشت بود و از دلیری و سختی
و کار بستن سلاح و عدا نیز خورد و بیم علتی باشد بر گردن و اطراف او و خوف
باشد از رسانیدن آهن و آتش و اعضا نادار [illegible] از کار داشتن و بیم افراختن
خود [illegible] اگر در اصل مقبول بود و باشد [illegible] مال و [illegible] قوی تر بود با یاران
[illegible] تر بود و معاش آسانگیر بدست آید و بکرم خرج کند و خوشخوار [illegible] بود

یاران او منصور باشند و رود کار با او طلب و تحصیل مال و اگر در مال بود مال از خیانت
حاصل آید و عوان و روز تهمت نهادن و قصد و سعی کردن و یاران خشنود
نشنده باشند و بد کار داز ایشان برو زیان رسد و مال از دست او [illegible]
برود و [illegible] نادانسته و بیم نادان دادن بود و مال بخصومت تلف کردن و او
بد خواره بود و از حرام بیند باشد و اگر محترق بود مال از خدمت پادشاه بدست
آرد و بر معاش حرام دلیر بود و خوف از آن بیماری و سوختن خلق و [illegible]
ریشها برکردن و درد دندان و برادران خون و درد گلو و سینه [illegible]
در پنهان و غصب کردن مال او بزرگی خیری بود و امانت بیند و از خیانت کند
در آن دیار دیگران او مال خورند و دزدند و اگر راجع بود مال بود بغضب [illegible] و
آن حاصل نشود یا بقرض و بیرضاء او مال تلف شود و در بیع و شری زیان باشد
و کارها و معاملها او برنیاید باید سواری اندک آید و مالش غایب شود یا
چیزی باتش بسوزد یا دزد برد و خوف مصادره باشد و غارت کردن و
تهمت و غایب شدن و خیانت یاران و مال و معاش بروی تنگ بود و [illegible]
و در [illegible] افتد و اگر سعد بود کار او با خیر بود و بیع و شری با منفعت باشد
و معاملات از نیکو بود و یاران شفق و معاش بر وفراخ و از عطارد [illegible]
و او نیز شفقت بود بر کسان و مال و معاش [illegible] و طبیعت او آنست که مال
رساند و بازرگانی باید زد یا مصادره [illegible] و تهمت و اگر در [illegible]
[illegible] از [illegible] مولود خویشتن [illegible] شود و تکبر کند و بر اقربا و خویشان
تندی و تیزی کند و در میان وحشت افتد و خویشان با او [illegible]
کند و عذر حیله اندیشند و او [illegible] نقل و سفر پیش آمد و از آن [illegible]

و ولد و جهت مالی سهکند فوره در [illegible] خوف باشد و رنج بر احوال و خواهر
و [illegible] دیگر [illegible] سببی کنند اگر در اصل مقبول بود باشد با اقربا سازگاری
کند و آنچه [illegible] شفقت [illegible] میان محبت باشد و نقل و تحویل با فایده باشد
و از علم سواری و سلاح چیزی بیاموزد و مشغول کند [illegible] بزرگان و معاملات
[illegible] منفعت بود و اگر [illegible] بود میان او و اقربا عداوت افتد و قصد هلاک کنند
[illegible] پدید آید در مال و جاه و جان [illegible] زند و از یکدیگر ایمن نباشد و در
نقل و تحویل ضرر و زیان باشد و خوف بود که چون در میان افتد و اگر محترق بود
خویشان او را [illegible] رسد از پادشاه یا بزرگی و خویشی بزرگ بیمار شود یا هلاک
گردد یا بقتل آید یا بقلعه [illegible] یا دعوی پیش پادشاه افتد
یا والی یا جهت افتادن [illegible] یا جهت گواهی دادن [illegible] بود گواهی
زیان رسد و اگر راجع بود نقل و تحویل [illegible] بیع و شری زیان بود و حیرت
[illegible] او غالب گردد و در معاملات [illegible] و خویشی از وی دور افتد
و [illegible] کارهای خود و خویش را [illegible] انداز و اگر [illegible] خویشان او را
[illegible] بخصومت در میان عداوت پدید آمد و [illegible] حق او اعتقاد شوند
[illegible] زیان رسد و اندیشه ها بد کند و در رنج و شدت افتد از بدکاری
[illegible] طالع [illegible] یا [illegible] مذهب بد اعتقاد شوند و اگر
سعدی بود میان او و خویش و اقربا صلح و خویشی باشد [illegible] جهت [illegible]
[illegible] بیع و شری و نقل و سفر [illegible] بود از خویشان [illegible] عنایت رسد و او در
طاعت بود و نیکی اعتقاد در مذهب [illegible] از این [illegible]
[illegible] با والدین خصومت افتد و از ایشان دوری جوید و املاک [illegible]

که عمارت کند و دخل انگیزد مستغلاه آباد آن کند و باشد که بسفر کند از خشم با خوف و
بیمار شود و از درد سینه با پشت یا دمیدن ریشها و جراحت و سوختن و علتهاء
صفرا و اگر در اصل مقبول بوده باشد قضا او کمتر بود و عمارت حمام و مطبخ و مقام
سازد میان لشکریان و بزرگان و ستوده از آن و در عمارت طلب دفینه دارد
و باشد که در املاک او ترکان و لشکریان ساکن شوند و اگر بدحال بود املاک او خراب
گردد و خانمان او برافتد و از شهر یا مسکن بگریزد و خوف بر مستولی شود [illegible]
در والدین پدید آید و فساد از نفاعات بود و عوانان با لشکریان املاک و خانمان
او را خراب کنند و بیم غارت بود و سوختن و دزد راه سازد و مردم فرومایه
و دون قرار کنند با ظالمان و او در میان لشکریان و مقام موحش ساکن شود
و اگر محترق بود خوف سوختن املاک و خانه او بود و خشک شدن باغ و بستان
و خرابی از ظلم و خواست خراج با غصب کردن و جایگاهی را خراب کند با [illegible]
و پدر او بمیرد و با خویشی بزرگ یا امیر او را بیم بود از قبل در پنهان یا خویش در
املاک او و اگر راجع بود و بیع و شری ملک کند و [illegible] و پدر و یا مادر او از
خانه او بخشم بیرون روند و راهها بزنند و او از وطن خود دور افتد یا تهمت
عیب رود و اگر نحس بد و بنگرد املاک او بظلم و جور خراب گردد و دزد راه کند
و او بتهمت با ظلم یا آفت از مولد منشا خود دور افتد و [illegible] پدر و مادر
بود و برافتادن خانمان و اگر سعدی بنگرد بزرگی املاک و [illegible] گیرد و
عنایت کند با او و از نفاعات فایده یابد و املاک معمور گردد و آشتی باشد
و اگر در سفر بود بوطن خود رسد و پدر و مادر او را بکار نیکی شود و با او نیکی
کنند و اگر در [illegible] بود از [illegible] برج مولود [illegible] شود و از اجداد او را

[illegible]

حیف و بی ادبی فرزندان و طرب بمعاشرت و پیغام ناخوش با سقط جنین و
عاشق بزرگی بدهد نابرک و معشوق با او خلاف کند و اختلاط جوید با مردم لشکری
و ترک فرزندش شود از معشوق یا پیر یا خدمتکار و بیمار شود از درد شکم یا جگر
و آنچه از خلط حادث شود و از شراب خوردن و اگر در اصل قوی حال بوده باشد
از هدیه و عطا ازری مند بود و نفع گیرد از لشکریان و امرا و پیاده‌ها هرکه نه
پیوسته و طرب و عشرت سازد در [illegible] و از طرب و هوای دل تمتع بردارد
و اگر نامقبول باشد فرزند در روی عامی شود و بی ادبی کند و از اروی جوید و
بچشم [illegible] و بریان برکاهد و مولود را عارضه بدیه آید خود را و خصومتی افتد در
مجلس شراب و زنان رسد و چیز او دزد برد و او از عشق رسوا شود و چیزی شنود
که از آن منهزم شود و اگر محترق بود فرزند او را پادشاه بگیرد یا امیری و بیمار شود
و خوف موت باشد یا خوف قتل و او را در خلوت با طرب قصد کنند یا از جهت
عشق و خواهند که پنهان بدو ایذا رسانند و از محتسب ملالت رسد و فرزند ساقط
شود دلیر مهمان زنان بیند و اگر راجع بود مولود در سالت رود و از راه باز
گردد یا در انکار تعطیل کند و بضاعت دهند که پیش حاصل نیابد و از هدیه و عطا
وعده شود [illegible] و در ذنب خیاط معیوب شود یا از عشق مضرت کشد و اگر
نحس بود و نکو د فرزندی قصد کند و خصومت انگیزد یا با بدان درآمیزد و
دوستی با مولود خیانت کند و معشوق او را گنج بخیل و عذر با او بد کند و جنین
سقط شود و دزد جامه او را ببرد و اخبار بد یا دروغ شنود و دوستی او را
گواهی دروغ فرماید و بیم باشد در بزم طرب از آفت یا جنون یا خصومت
و اگر سعدی بود دوستان یا و بفرح و طرب درآیند و بدو نیکها رسانند و دوستی

که برشده باشد مصالح جوید و از کار بد توبه کند و فرزند را از علم سلاح چیزی بیاموزد
و از هدیه و عطا فایده گیرد و باشد که فرزندی شود با دولت و اخبار خوش بعد که آن ان
فرح باید و از در بیت [illegible] دوستی بود از این سه برج مولود را خوف بود از [illegible]
و بیماری خونی و از شمشیر و چوب و خارش و تنها در رفتن و درد سر و رنج بود یا او را
جراحت و سوختن و شکستن عضوی و یا بند از آهن بردن و اسهال از موی و یا شور [illegible]
با او دو تا شود یا دزدی کند یا بگریزد و اگر در اصل مقبول بوده باشد فساد کمتر بود و
بیشتر وقت تندرست و بعقب باشد و از شده و دواب نیکو یابد و بنده نیکو بدست
افتد و بندگان مطیع و مامور او باشند و قصد شکار رغبت کند و از ترکان و [illegible]
فرمایند و هر وقت از مکروهی خالی نبود و اگر نامقبول بود ضرر و زیان باشد و با
بدکاران و مردم رند و فرومایه اختلاط کند و کارهای ناستوده [illegible]
در معرض ملامت و رنج و اخلاق اندازد که طالع دلو باشد و از ارباب سلاح [illegible] اهلاک
و از محنت زیان [illegible] بود و باشد که [illegible] عطارد و اگر محترق بود از آتش و آهن ضرری
و از کارها بر [illegible] زیان بیند و بیمار گردد از [illegible] گرم و حصبه و آبله و سرخ باد پادشاه
خاصه که طالع برج بادی باشد و عطارد بادی خوف باشد از خدمت پادشاه و قصد
اکابر و سوختن عضوی و بد اندیشیدن بنده و اگر راجع بود بنده [illegible] و باز گردد [illegible]
دزدی و یا بیماری و بنده ناستوده [illegible] گردد یا دزدیده و اگر بیمار نشود بعلتی و بیماری
و یکی [illegible] شود [illegible] بیمار بود و اگر [illegible] بنده او بگریزد یا
[illegible] و قصد مولود کنند و مال [illegible] یا علتی پدید آید که ناخوش شی
شود و درد [illegible] و بیماری حادث شود یا در آورده با سپرز یا جگر یا موی [illegible]
بر سر دیاف دو دندان باشد یا عروق یا افتادن از جای بلند [illegible]

قصد بد کنند

قصد بد کند و مولود از طبقات آن نحس زیان بیند و اگر سعدی بود بیع و شری
بوده باشد و صحت بود و راحتی و فراغتی و ایمنی و حصول بنده مشفق و دفع
از طلبع آن سعد و طبقات او فایده باشد از شکار و صحبت لشکریان و
بنده بترک بست افتد قیمتی و اگر [illegible] از بیست برج مولود را
از ضدان و خصمان و زن بد شریک آزار رسد و با او قصد و خصومت کند و
جنایت و زن او بیمار گردد و بعد آنکه رسد مولود شهوت بحرام دلیری
کند و طلب جفتی دیگر کند و جفتش تا از ذل کند و مکر و حیله سازد و رای و تدبیر مولود زحل
خطا افتد و در خصومت ظفر خصم را باشد و اگر در اصل قوی حال بوده باشد
فسا[illegible] نبود و اگر کسی با او اندیشد ظاهر نتواند کردن و جفت با او از خوف
نیکو باشد و از جنس برکان با لشکریان کسی در خانه آرد و آنکس بر و سلیطه
گردد و [illegible] باشد و توانگر و بوی جفت و انبار منفعتی رسد و خصمان
و ضدان بسبب قوت و شوکتی او شوند و اگر بد حال بود مولود عذر و حیله بسیار
اندیشد و بد رای و تدبیر شود و تهمت زننده و غماز و بد گفتی و با جفت و انباز
نبود و در خصومت و با هر کس گفتگوی کند و ترسنده و منهزم و خوفناک شود
و در خیالات افتد و بیرون عقلین باشد و زن و انباز ناسازگار شوند و از زن
دور زحمت افتد و اگر محترق بود آن قصد بد کند و از [illegible] جدید و یادگیر یاد
گوید و [illegible] پادشاه با بزرگی و خوف خون بود در میان و فتنه کردن
حد بهتان و آموز و طهارت یکی نزاع کند یا بواسطه و از آن بهم فساد زحل
یا زیان بود دیگر آنکه با زنی بحرام زندگانی کند یا بنکاح فاسد و زن او بیمار
شود و اندک [illegible] خشکی و فرزند سقط کند یا فساد و درد چشم پدید آید و اگر راجع

بودن او بغم رود ودر میان ناسازگاری افتد وحیرت عجز ومانند که با طاق
داده خود صلح کنند تا با هم جمع کند آینده اگر عطمی برو نکرد باید کاران در آنچه برد
و بشهوت میل رغبت کند درواطه و دزد در خانه او آید وجفت او دل بد کند
و بیم خوف کرده بود وانباز خیانت کنند رصدان وخصمان ازیشان رسد
وعذاب وقصد بد کنند وخود را زیان رساند و مولود بود بد رای بود اگر ستیه
بود فساد برج را بشکنند وزن وانباز سازگار آیند وخصمان مصلح جو شیند
وبمو بود از پنهان شکی رسد و میل کنند بجفت دیگر با آن شرکت مولع گردد و
بشهوت وجفت ونیک رای بود اگر درست [illegible] بود ازین سه برج مولود
را خوف ونکبت باشد ومکروه از ارباب سلاح و مردم ترکان و مردم اوباش
و در وسواس و خیالات بد افتند وجهت میراث یا مال زن وانباز خصومت کنند
و مصیبتی دارد سفر کنند وکشش الی زیان شود بر وی خوفها افتد اگر در [illegible]
قوی حال افتاده باشد مال میراث گیرد وایمن بود واز زنان و سفرت [illegible]
وخود را در کارهای با خوف دراندازد در بلا [illegible] بیدن آید از غم ومکروه دور بود
وایمن از خوفها و بیم ها مردم بدکار بر و هاجه اگر بد حال بود زیان رسد از
لشکریان و ترکان یا دزدان یا زندان وغاغیان [illegible] قصد او کنند و مال او
یا مال زن او و بیمار گردد از اسهال و موی یا بواسیر یا غم خوردن و ترس و خصومت
و تهمت بد خون و خیانت و سفر کند با زنان و اگر محترق بود شبیخون او کنند و بیمار
پدید آید خونی و اسهال خون و بیم جراحت بود شکستن عضو و سوختن و قصد
پادشاه و اکابر و آفت و خطر و کردن خون و خیانت و داشتن مصیبت
پدر با خویشی نزدیک و اگر راجع بود در خوف و هراس افتد و متحیر ماند و [illegible]

بالغ

هلاکت و بخود کان مردن برد و کشتن و منهزم و عاجز باشد و او را اسهال و معالجه با
کند و اگر نحس بود و مرد کار بتر باشد و بکاری قصد او کند و مال زن و ابناء او را
دزد برد و یا باطل گردد و او را مصیبتی افتد و بیم موت او باشد بوجه ناستوده و یا
نکبت و خوف در راه و کار کنند و از سباع و ستور و جای بلند خوف باشد و از آفات و
علت و تهمت برد و خون آمدن از شکم یا سنگ و ریگ مثانه یا احتباس بول یا قبض
و قولنج و یا وجود این دلایل اگر تسییر هیلاج یا کدخدا یا تسییر درجه طالع در حدود نحسات
یا شعاع ایشان رسیده باشد باطل گردد و اگر هیچ از این تسییرات به رأس الغول رسیده
باشد یا تربیع یا مقابله مریخ یا محرم او قتلش کنند و اگر سعد بود دفع مضرتها کند و کشتی
موجود قدرت نماید و ایمنی یابند و صحت و سلامتی و افزونی مال زن و ابناء و منفعت
یابد از مال مریخ برده دیگران یا میراث [illegible] از این سه برج مولود
را ناگاه سفر پیش آید یا از خوفی سفر کند و مایل شود بعلم سلاح و با لشکریان در
آمیزد یا بکریبند و با طلب قصاص یا انتقام کسی یا تعصب دین و مذهب و سست گردد
و در طاعت و عبادت و خوابها آشفته بیند و تجارت کم خیر بود و اگر در اصل قوی
حال بوده باشد پری و زیان نبود و با ترکان و لشکریان همراه شود و سفر کند
نیکو بود و علم سلاح و سواری کامل باشد و شجاع و دلیر بود و متعصب و دلیر در دین
و مذهب و با خداوند غلبه علم و نصرت بسفر کند و قصاص کند و مظفر بود و انتقام
خصمان کشند و اگر بدحال بود از جهت دین و مذهب غم خورد و سفر کند بتجربه
پیش بیست و سخنان دروغ گویند و در اعتقاد او خلل پدید آید و از مو سپید یا خانه یال
بچشم رمد و خوف باشد در راه از دزد و بلای آبی و توشه معیوب شدن ستوران غایب
شدن یا دزد بردن دواب یا غصب یا دزدیده گرفتن و اگر محترق بود سفر او

از سبب پادشاه بود یا شحنه بزند و خوف بیماری با دبود و دزد ببرد یا ... غصب
کردن پادشاه و فرو ماندن در راه از تشنگی و گرمی هوا و یا حرارت مزاج و بیماری
و عقوبت بود و فساد دواب و خصومت جهت دین و مذهب و اگر خنثی بود و نگر در سفر
کند با همراهی بد و خاین و راغب باشد بعلم ناستوده و صحبت با مردم بی اعتقاد
دارد با خائنان و سخنان بد گوید یا دروغ و اگر سعدی بود سفر کند با خیر و نفع
و بیع و شری با فایده بود و علم شریعت بیاموزد و طاعت کند و در دین و مذهب
با اعتقاد بود و خوابهای نیکو بیند و تعبیر درست کنند و نیکی مردم گوید و نگاهدارنده
ناموس بود و متعصب دین و باشد که بحجت شود و حمایت کننده ... و اگر در
عاشر بود از نحس ... مولود مادر ازاری کند و از اکابر خایف شود و بار یابد
سلاح و ترکان در آمیزد و کار با لشکریان کند و مصالح ایشان سازد و ...
بعضی معزول گردد و گفت و شنید خود را در کارها درشت اندازد و اگر در
اصل قوی حال بوده باشد بکار پادشاه مشغول شود و اختلاط با امرا کند و
حاکمان و سرداران لشکر شد قصر کرد و دلیر قصد قومی کند و باشد که حاکم گردد
و خداوند اخو دهی و مادر او را حال نیکو بود و او توانگری یابد و صاحب ولایت
شود و از پادشاه ترتیب بیند و اگر بد حال بود مولود را از اکابر زحمت
رسد و چندانکه جهد کند کار پیش بالا نگیرد و پیش اکابر متهم باشد و زخم
جراحت و افتادن از ستور و خلل کردن عضوی جهت آنکه او در کار پیش ...
بر نخست در آفت و نکبتی رسید بسبب خصومت پیش پادشاه افتد یا بزرگی
و مخدوم او مرنجی یا استاد او را آفت رسد و در میان ترکان و لشکریان
باشد با کراه و اگر محترق بود و خوف بود از پادشاه و قصد اکابر و ...

افتادن

افتادن و هر کس که قصد منصب او پادشاه دارد و با بزرگی و مشوش خاطر بود و
علیل و اگر راجع بود ترک عمل کند و کاری که در آن باشد و قطع کند صحبت و خدمت
از بزرگی و از تجارت زیان و بدرای و تدبیر گردد و درماند کارها و عاجز و چاره
جوی شود و اگر در ششم بخشم از خانه برود و از کسی بدگمان گردد و در ششم اکابر بر او پوشیده
حکم کنند و تهمت نهند و قصد کنند و خوفی بر و مستولی شود و از خوف خواهد که خود را
باطل کند بر مادر او تهمتی افتد یا بیمار شود در هفتم او را رفیقی باشد یا علتی یا موت
یا قحطی و اگر سعدی بود حکم برعکس افتد و از اکابر ترتیب و عنایت یابد و نیکی او
بر خیزد در دهم اکابر و پادشاه و از منصبی نیکو بدست آرد و جاه و مال او زیاده شود
و در کارهای پادشاه و اکابر اگر بر آید با نیابت کند و اگر در بیت حادی عشر
از زمین شش برج مولود در مال پادشاه تصرف کند و کارهای اکابر سازد و عوالی
بیش گیرد و دوستان با او تندی و تیزی کنند و درشت خوی و بد اعتقاد شوند
و از وی شکایت کنند و در میان منازعت پدید آید و حیله و مکر زندگانی کنند
با هم یکرده و دوستی سازد با بزرگان و لشکریان و در هوای دل افتد و انکس را رنجی
رسد با جراحتی و امید با بدشواری بر آید و اگر در اصل مقبول بوده باشد شادمان
شود از دوستی با بزرگی یا امیری و از آنکس امیدها بحق بر آید و از مال اکابر فایده
گیرد و مال پادشاه یا بزرگی جمع آرد و ایمن با فرح باشد و افزونی خیر بود و صحبت
[illegible] با پادشاه میسر شود و دوستان بر و حکم رانند و از هوای دل بکام رسد و اگر
بد حال بود بیشتر وقت ناامید بود و از دوستان آزرده شود و با او خیانت کنند
و از ایشان شکایت کند و تهمتی بر و نهند یا کسی ناستوده اختلاط دارد و بر کاری
کنند زندگانی ناخوش بود با مردم و دوستان و بزرگی از و مال ستانند و اگر محترق بود

مولود قصد فساد دوستی کند در نهان و خیانت اندیشد و کار بیشتر بزرگان افتد
یا در میان خوبی رود یا تهمت خوبی و خصومتی ایشان بزرگ شود و زیان
و ضرر یابد و دوست او بیمار شود یا بزرگی در وی تصرف کند اگر جامع بود
و دوستان از و منقطع شوند نا سازگاری کنند و با او بد اندیشند و از فعل او
با او بیوفا گردند و او زحمت و زیان ایشان خواهد و اگر مال داده باشد باز
خواهد و اگر نحسی بود و نگرد بدنام گردد و بخیانتی و تهمتی و نام او ببدی بیرون
آید و کسی قصد او کند جهت عشق و بر و موکل افتد و شخصی ظالم او را برنجاند و
دوستان او را بد راه کنند و خصومت و عداوتی پدید آید و بر او گویند دوستان
او بیوفا شوند و زشتیها در میان افتد و اگر سعدی بگرد امیدهای او بر آید
و ایمن بود از مکر و خیانت دوستان یا کسی از تو دوستی کند و از مال او بهر
فایده گردد با دوستان در امن و فراغت باشد و بامید بارسد با آسانتر
وجهی و کسی او را با دوستی تحریض کند و اگر بیت ثانی عشر بود از برج
برج مولود در اعدا شوند و قصدهای بد اندیشند و بیم آفت و نکبت باشد
از قبل اعدا و غم کین گردد و چهارپایان بدست آرد و سباع آموخته با حیوانی
شکاری و در معاملات و قرض و داد و ستد آید و چیز کم باشد و از مردم اوباش
و رند و شرانگیز و خیانت کننده آزار گیرد و با او بدی کنند و با اعداء و بیم زیان
رسد و ستور او غایب شود یا دزد برد یا معیوب شود و اگر در اصل مقبول باشد
ستوران پیشکش بدست آید و از بیع و شری دواب فایده گیرد و معاملات
و داد و ستد نیکو باشد و اعداء او با قوت بوند و محترم و از ایشان ضرر نرسد
و باشد که بسبب سعادت او شوند و بال او همه در قرض و معاملات باشد و سبب دواب

مال بیت

یست ازد واگر بدحال بود از ستور ضرر رسد و زیان بیند و کاهل و بیکار باشد
و اعدا گرد وی از قوم بر وی غلبه کنند و او خایف بود و حساد بر وی تهمت نهند و نیز
بیکاری کند و خصومت او در انتقام بعد بگیر باشد و در بیع و شری ستور باشد
و گرفتار بود و با پادشاه و اکابر قصد او کنند و چهارپایان برو زیان رسانند و او
و زیان بیع دواب کند و ستور خود را پنهان دارد و بگریزاند و دشمن او درماند بغم
با دست فتنه یا بیمار گردد یا بمیرد یا پادشاه قصد دشمن او کند و او را از ستور یا سباع
ضرر رسد و اگر راجع بود ستور او غایب شود و در بیع و شری ضرر باشد و ستور
سبب رد شود یا غایبانه بیرون آمد یا کاهل افتد و یا او بقرض فرو زده و اعدا عاجز
عاجز و چاره جو گردند و از دشمنی ندامت برند و او ضمان کسی کند و نادان و زیان
و اگر نحسی بد و نگرد و در و فسد ستور او کند و اگر ستور خود با عیب بیرون آید یا بحر
با کاهل ها در دیده و ستور سقط شود و غایب گردد و کسی اعدا را بر مولود نیز
بند و از ستور و نحو خوف بود و با اعدا المکتب رسد و بهم جنس قصد و ضرر و زیان
باشد و اگر سعدی بود بیع و شری ستور قیمتی کند و در معاملات خیر بود و نفع و
اعدا صلح کنند و بلامت کسی از عداوت باز مانند و نفاق پیش آیند و دواب
مولود بیش افتد و به حیوانات نیکو باشد و نتایج فایده دهد و از کسان منافق
پیشه و بیرون از دوان مکروه رسد و از مردم خسیس غم خورد [illegible] در

فصل در احکام آفتاب

احکام آفتاب چون بوقت تحویل سال آفتاب در طالع اصل یا تحویل یا
برج انتها بود مولود بر جماعتی حاکم گردد و سرور قومی شود و دولت و جاه
و منزلت و مال او زیاده شود و با مردم محتشم و ملوک و سلاطین در آمیزد و
قوی حال گردد و عملی کند که با پادشاه تعلق دارد و اکابر و مردم امیر ثنای او

گویند و کار بدان از قوی گردد و اگر در اصل تو بحال بوده باشد کار قوم
بود و سعادت از پادشاه افزون تا بود هر عمل که کند بیند بود با و عشاه باشد
و نزد ... که بر نام او به نیکی بیرون آید و معروف و مشهور گردد و باشد که ملک را التیم
نود و علم او روان بود و علم عدل و سیاست نیکو داند و را علم الهی نگاه
و عالی همت بود و با عجب و کبر و با حشمت و کم التفاه و صاحب خوم و حشیمه سیر
و توانگر و برد رنده کار های آخرت و اگر نا مقبول بوده باشد الخ که گفتم شد انوما
باشند و ان تیر بعد از رحمت دهند و هم در ریاضت و کم خرج و کم شغل باشد و برفر
ترین عالم گردد و کار ها چندان بزرگانه نبود و جاهل بود و در امور آخرت
توانگری او روزی بود و اگر نحسی بدو نگرد زیان رسد از طبیعت آن نحس در
جاه و مال و حرمت و بیمار گردد و عمر و تهمت کشند پیش پادشاه و از اسیر مال
بفساد رود و در چشم آید و نقصان بصر بود و درد دل و خفقان و بطلم باطل
ناستوده مشهور شود و دشمنان انگیزد و تحمل کند ذکر ذکرت نماید و از انواع سبب
فساد بیند و اگر سعد بود مال و جاه و دولت او زیاده گردد و منصب علی
تر و توانگری قوی تر و رای و تدبیر او صواب بود و کامرانی افزون گردد و در
علم الهی و کار ها آخرت رغبتی بیش کند و عادل بود و اگر بود مخفی نمایند و خیر و
نیکی رسانند بخلایق و امانت و راستی کند و ایمن باشد از علت و آفت و
دوستان او خرم و محتشم و خداترس باشد و نیکو کار از انطباقات آب سعد
و اگر در بیت ثانی بود از برج سیرج مولود حریص بود و جمع مال و معاش و خرج خوار
بود و او را در کسب مال پادشاه و اکابر معاونت کنند و توانگر و مستظهر
گردد و نحس یا کیدا از پادشاه و اکابر و کرم خود را مشهور کند و کرم الا اذا

الحدل

اعتدال بیرون شود و بنده و دواب نیکو حاصل آرد و بدیه و در مال او تصرف کنند
کسان که شغل کند بان او کار کنند و نفع او به وی رسانند و بیع و شری مبارک بود مال الصناعت
و نشانها اکابر خرج کند و اگر در [illegible] عمل مقبول [illegible] باشد کار نیکو پر شود و حصول آن شتر
نتواند [illegible] افزون تر شود و مال از مال پادشاه و اکابر نصیب گیرد و معامله بود و داد
و ستد و بیع و شری و جواهر مرصعات و آنچه بتعالیش باشند و قیمتی از اجناس با منفعت بود
بود و [illegible] بنده و مال نفقه کند بکارهای آخرت و مهمانیها و خوش خوردن و اگر بد حال
بود با غالب احکام برخلاف افتد و توانگری و راحت و مال اندک باشد و آنچه نیز
بجهد و کوشش بدست آرد و به ستم و صلابت [illegible] از کارگاه پادشاه و اکابر
و بیع و شری مستور و برده و اگر نحسی به وی نگرد جز نفع و کمتر باشد و مال بر جهت سبب
آرد و کسان مال او مرهوب کنند و اکابر از و بستانند و به ر مال او را تلف کنند و بیم
دزد بردن بود و غایب گردد و از افتادن بغرمی و ضمان و تاوان چیزی او را
با تهمتی خرج کردن و او غذاها بد خورد زیان کار بود و بیمار شود و از درد گلو و
حلقوم و دل و معده و بیع و شری چیزها خسیس کند و تحمل نماید و اگر سعد بود مال آسان
بدست آید و بیع و شری مبارک باشد و با نفع و کارها ملوک و سلاطین سازد و مال
نیکو جمع آرد و باز بر ایشان خرج کند و مهمانها سازد و کسب او از کار سلطان
با دار الغرب و عراق و جوهر شناسی و از اکابر فایده گیرد و بخرات و کارها
او نیکو سازد و با وستادان منفعت رساند و اگر در بیت ثالث بود از این
شش برج مولود صاحب رای باشد و نتیجه او مقبول بود پیش اقربا و حاکم بود بر سر
برادران و خواهران و خویش و قبیله و اکابر او را دوست دارند و رغبت کنند
بعلوم و معنی و کارهای آخرت و نقل و حرکت بسیار کند و خویشان او را کار

[illegible]

او قوی شود و او پریشان حالم و قول او آبو دو در کارها نظر بعافیت دارد و از
نوع اعت منفعت گیرد و املاک و اسباب او زیاده شود و معمور گردد و از انتفاعات
نیکو باشد و توانگر شود و باشد که در سرای پادشاه جای گیرد و منزلت او بیفزاید و اگر
در اصل قوی حال بوده باشد سعادت و نیکی بر سر نهد و اگر نحوست و منفعت بود و افزون
شود و صحبت پادشاه و اکابر طلبد و از اهل خیر و توانگران گردد و کار او عالی
شود و ولد و مرتبه او خانمان او و آبادان و خوش گردد و اگر بد حال بود احوال او
خراب گردد و باغ و بستان و خشک گردد و نرخ و مادر و خویشان او خوری نباشد
و از دارزده شوند و او با ایشان صلح نسازد و مقام و مسکن خود را از دست دهد
و اگر نحس بود نگرد میان او و والدین منازعت افتد بسبب گویان و کسان بدکار
و جاهل املاک او را خراب کند بظلم و او طلب گنج کند در ملک خود و بدان سبب خرابی
بوی آید و ابادانی از دست بدهد و بیم غضب کردن بملک او بود یا از سبب خراج
ملک از دست او از وطن خود بخشم یا خوف دور افتد و در کارها بعاقبتی
کند و بیم غضب پادشاه و حبس و قید باشد و اگر سعدی بدو نگرد کار بد و مادر او
نیکو شود و در میان سازکاری بود و مولود عمارت کند و املاک و اسباب او
معمور و مزروع باشد و از ارتفاعات فایده نیکو گیرد و مال یابد یا دفینه بردارد
و پادشاه با بزرگی در ملک وی آید و از ان کس خیر و سعادت یابد و توانگر شود
و عمارت عالی بنهد و باغ و بستان سازد و درختان نشاند و جایگاهی را ترتیب
کند و باشد که از ملک خود چیزی بفروشد یا رهن کند جهت حمایت و غایب
پادشاه و آن سر بود که کسی ملک بدو بخشد یا او رهن گیرد و عاقبت اندیش باشد
و در کارها نظر با خوف دارد

ازین سه برج مولود را اکابر

عزت دارند و بشغل پادشاه یا بزرگی درآید و کارهای نیکو سازد و صاحب تجارتها
رود و فرزندش شود و از هدیه و عطا منفعت گیرد و از اکابر تشریف شود
و در صحبت و خلوت پادشاه و اکابر نشیند و کار او و اولاد او قوی شود و
طرب و عشرت بود و از هوای دل بمراد رسد و اگر در اصل قوی افتاده
باشد کثرت اولاد باشد و یک فرزند عظیم مقبل باشد و مهتر و سرور قوی
گردد و دولت او از قبل فرزند زیاده شود و در ابهای صواب زند و با
فرح و تازه روی بود و همنشین اکابر و محتشمان گردد و توسط کارهای بزرگ ه
کند و اکابر و کسی با وصیت و معروف امید بد و بسته گیرد و ان کس بر او
تکبر کند و از هدیه و عطا و تشریف اکابر و لباسهای قیمتی و زری می بود
و یا اکابر در طرب و تماشا باشد و از ایشان خرم شود و اگر نحسی بود
نکبت و دمرده رسد از هوای دل و فرزند او بیمار گردد و از هدیه و عطا محروم گردد
و شخصی در میان فرزند نفاق کند و فرزند زن عاصی شود و در مجلس
شراب خصومت شود و از ان زیان شود و از چیزهای دروغ غمگین شود — و از ان زیان شود
و کسی او را براه ماند از و و از هوای دل کرده پند و فرزند او با خصمان
صحبت دارد و نام او بد گردد و اگر سعدی بود رسالت کنند و اکابر او را
ثنا گوید و مقبول باشد و عالی های و تشریف پادشاه یا اکابر پوشد و
دلشاد و تازه روی و خرم بود و فرزندش شود و کار فرزند سازد و تربیت
او کند و حاجتهای او بزود برآید و هوای دل بمراد رسد با اکابر و عشقبازی
کوشد باختیار خویش و خرم شود و متوجه که [illegible] شود و فرزند او بمرتبه
عالی رسد   ازین شرح مولود متواضع بود و شکسته و خود را

[illegible]

ونیکورای فکار کند از همه خیر و سعادت بود و مال و حرمت حاصل آید و مشهور شود بلطافت
و نیکورای و اگر بدحال بود جفتی او مسلط گردد و زنان بسیار کند و بخشم رود و کارها بناحق
طلب و صنیع بسیار دارد و از آن جهت خصومت افتد و جفتش زیان برد و اگر نحس
بود و نظر [illegible] او را از جفت غم خورد و اگر نحس باشد ناسازکاری کند و در میان خصومت
افتد و با هر کس [illegible] او گوید و در خانه خیانت کند یا بخشم رود و از در دو خوف بنشیند
و بخصمان و ضدان آفت رسد یا بیمار گردند و مولود بدرای شود و بدخواه سفر بد
باشد و بیم علتی بود جفت او را یا خصم و ضد را و اگر سعد بود مولود [illegible] یا دزدیده
یا غایب شدن حاصل آید و از مال جفت و انباز فایده گیرد و نیکورای بود و با
تدبیر و سفر نیکو باشد و زن او نیک باشد و سعادت او طلبد و ضدان و خصمان
صلح جویند و با قوت بوند و از طبیعت آن سعد جفت او بد و سعادت رساند
و سعادت یابد او و از مال پادشاه و اکابر توانگر گردد [illegible]
ازین [illegible] هیج مولود خایف گردد و از پادشاه و اکابر در مراد نحس افتد و بد
گمان شود و عاجز و خیال بد برند علتی یا دردی در روی پدید آید و خوف بنشیند
از جایگاه بلند و عزم سفر کند و از خوف برود و از بد بردد و رافتد و اگر در
اصل قوی حال بوده باشد اکثر در امن رود و فراغت و مال برنج بدست آرد
و زن او توانگر گردد و انباز او منفعت گیرد از کار خود و مال حاصل کند و مولود
میراث رسد و از همه وجوه نیکی و ایمنی و اگر بدحال او ضرر رسد از پادشاه
و اکابر و او ناخوش زندگانی بود و پیوسته در خوف و ترس و مخفی و از پدر تربیت
نیابد و از نامقبول بود نحس مردم و حاصل در کار آخرت و مجهول نام و اگر نحس نگرد
[illegible] خوف موت بود و علت و آفت از طبیعت آن نحس با مصیبت دارد و غم از نکبت

یکی نوبت او و دعوی مال افتد یا میراث یا حادثه و اکابر بدو التفات نکنند
و بدو مال گراید و نا ایمن بود و در خیالات فاسد باشد و مال زن و انباز او را در زد و برد
باشد و شخصی قصد او کند از طبقات آن کس و در بضاعتی و امانت او خیانت کنند و اگر
ایمن بود و فراخت بیند و جفت و شریک توانگر شوند و مال به نزد او از اکابر پادشاه
و از مردم بزرگ میراث یابد یا چیزی تمام او کند بعد از مرگ او و کم علت بود و بی آفت
و نیکی یابد از طبقات آن سعد و از مکروه خالی بود و از قبیل اکابر که خاصیت و آیین
خانه ایشان ... یا بیع بود از پیشه ... خرمی و فرح رسد از پادشاه
و اکابر و اعیان دولت و با علما و اهل خیر صحبت دارد و سفر پیش گیرد با خیر و منفعت
و مبارک و در صحبت پادشاه سفر کند یا بزرگی او را سفر فرماید و در سفر توانگر شود
و علمش بیاموزد و باشد که پیش پادشاهی رود و با صلاح کار او دینی و مذهب و رعیت
بعلم الهی کند و عدل و سیاست و امور آخرت و کلام و اگر در اصل قوی حال بوده
باشد کار قوی تر باشد و سعادت افزون تر و فرح و نیکی از پادشاه و اکابر بسیار
تر و آنچه کرده شد در حد کمال بود و از مال و جاه تمتع یابد و کارش هر روز بر ترقی باشد
و با الهام خدا بوند و خوابهای راست و درست بیند و اگر بد حال بود علمش کمتر بود
و از بهر سفر و از اکابر و او را حاجت سفر فرمایند و در آن تقصیر و خیانت کند
و سست بود در دین و مذهب اگر نحسی دیگر و ضعیف بود در کار دین و مذهب
و جدل کند با استاد و پدر و کاهل باشد در کار دین و تحصیل علوم و سفر باشد بی نفع
بود و بزرگی او را بسفر برد و از آن کس ناخشنود باشد و خود را دانا و بزرگ نماید
و کم التفات کنند مردم بزرگ و عالم و در سفر با کسان خاین همراه شود و دستور او
زیان رسد یا غایب شود و اگر سعدی بر عالم و منعلم بود در کار شریعت و دین

موجب سعادتها اوست و با الهام خدای بود اصل شود و امانت کند و نیکو باشد
باشد و بسیار طاعت و داننده علم کلام و معرفت اشیاء و علوم الهی و تمیز نظر کرده
بود بحقیقت و معانی و سفر او مبارک بود و بادشاه [illegible] و راغب شود و بکابت
او بوند و در سفر کار حافظه بود و امام و مدرس بود و باک و معلم بادشاه باشد
رای یا شمیر او [illegible] بود ازین شرح مولود قریب بادشاه باشد و
از نزدیکان او و بکار با سلاطین مشغول شود و جاه و مال و منزلت زیاده
گردد و معروف و مشهور شود و نام او بدولت و کفایت بر آید و احوال دیگر
خوب شود و بروی مردم ثنا گویند و منصب نیک یابد و بجد کار با قوی کند و اگر در
اصل قوی حال بوده باشد کار قوی تر بود و سعادتها بیشتر و شغل و منصب عالی
برو عنایت از بادشاه و اکابر غالب تر و توانگر و شهرت افزون تر و جاه و مرتبت
رفیعتر و صاحب ولایت شود و ملک و حاکم و حکم او روان باشد و خلق خاضع
شوند و کار بیش هر روز عالی تر بود خاصه که طالع سنبله باشد یا سرطان یا اسد و اگر
بد حال بود مهتر قومی شود از مردم دون چون صناعت وران و باد [illegible]
معمار یا حاکم بسرای اکابر یا حاکم ده مرد و مرد حاجب باب یا بر [illegible]
امثال آن و اگر نحس بود و نکره از کار بادشاه و از حمت افتد و در عرف شغل
و عمل وی دشوار کند و عطا و جاه بی رفعت باشد و او را بیش بادشاه و
اکابر بد گویند و کار او را قصد بکنند و نام او را بد گردانند و آن شخص لطیف و صاحب
آن کس باشد و او را به بدکاری و خیانت مشهور کنند و بروی تهمت نهند
و اگر او خیانت کند زود آشکارا شود و مال را و را خوف بی رسد [illegible]
بود دولت و عزت او را لیکن بسبب تربیت بزرگی باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

بوقت تحویل سال زهره در طالع اصل یا تحویل یا برج انتها افتد مولود خوش طبع
خرم بود و جامه طلب و زینت دارد و با اهل طرب و خوانین و خادمان اختلاط
دوستی سازد و قوت شهوانی بر او غالب گردد و عیش خوش و تازه روی بود
در کامرانی و در معاشرت کند و باین بود بلباسهای نازک و محرمات و انواع عطرها
و پیرایه و مردم او را دوست دارند و رغبت کند بعلم موسیقی و اگر در اصل قوی حال
بود کار قوی تر بود و سعادت افزون تر و توانگر گردد و شهرت یابد به نیکی و خوش خلقی
برادر با ولذت یار سد و از خوانین و اهل طرب و لطیف طبعان خرم بود و اختلاط
بایشان دارد و طلب مناکحت کند و غلام و کنیزک خوب حاصل آرد و زخم دل و با شفقت
و کریم طبع و خوش خواره و بازی دوست و جفت در موافقت باشد و در کار
دین و مذهب با اعتقاد بود و زینت دوست دارد و نیکو حرکات بود و نیکو
خوی و خوب صورتی باشد و اگر بد حال بود صحبت با مخنثان دارد و زنان بدکار
و فسق و فجور کند و بدان بازی دوست دارد و مسخرگی و شهوت پلید داند و همه نوع
لهو را دوست دارد و با اعتقاد بود و شراب جوازه و خوارش معشوقان و اهل
طرب و لباسها بپوشد و اگر محترق بود بیمار گردد و زحمت کشد و بدی بیند از زنان
و خاتونان و خادمان و مطربان و از جهت زنی بزرگ قصد او کند و بد و بدی رساند
و فساد بود و اگر احتراق در رجعت بود کار بدتر بود و خوف خان باشد و جفت
او را مکتب ترسد و بیماری پدید آید و حرب آرد در کار خود و اگر راجع بود بد رای و تم
تدبیر گردد و عجز آرد و در رجعت معشوق بی وفا افتد و زندگانی خوش نتواند کردن
بسبب خوی بد خشم کننده بود و دریغ ماند از شهوت و زنان و در ملامت افتد و خصومت
و لذت و کامی خود تربیت کند جهت لذت و شهوت و طرب و اگر خنثی بود و نکرد از سبب

شهوت و زنان در ملامت افتد و تهمت و عار گردد و در رفتن فرو ماند
و بیمار شود و بدنام و هراسان گوینده و بدکار و پرستنده شکم بود و اگر سعدی بود
شکیبا بند و همه احوال بر خلاف آن بود و پاک مطلب باشد و با عزت و جاه باشد
بر ارزنده و دستگیر و توانگر و با رحمت و نیکبخت و مرد محترم و بیمار و در جواهر بود
و با فراغت زندگانی کند و نیکو رای بود و مبارک تدبیر و با طاعت و نماز و روزه
و با عشرت و کریم طبع و نیکو اخلاق و نیک خواه مردم و مشفق و مردم دوست و معتقد
دین و مذهب بعقد فرزند شاد گردد و اگر در بیت ثانی بود از این ستاره هیچ
[illegible] بود و را مال بسیار بدست آید و بار خرج شود و کریم طبع بود و خوش خواره و در ارادت
نعمتها و شیرین و لذیذ و با اشتها بود و مال او بیشتر بخوردن و مهمانی و معاشرت
خرج شود و از وجه حلال تحصیل مال او بود و معاش بر وی فراخ باشد و مادر او [illegible]
مال او تصرف کند و ملاء و بیع شری بر ده باشد و لباسها و انواع عطرها و بوها
و جواهرات و انواع اطعمه و توانگر گردد و اگر در اصل مقبول افتاده باشد خیر و نفع
بیشتر بود و سعادت از وجه مال و معاش و باری گران غالب تر بود و کارها
کسب و کار و حصول مال بر وی گشاده باشد و از بیع و شری و خوردنیها و شربتها
و جواهرات منفعت عظیم گیرد و هر روز دخل او زیاده باشد و خواتین و خدم
در معاونت او کوشند و مال از بنده و دستور حاصل کند و در ضیافت و تماشا
و طیب و انعام و اکرام و صدقات مال خرج شود و اگر بدحال بود خیر و نفع کمتر
بود و مال او بسیار بیرون رود و نفقه کنند در زنان مطربان و لهو [illegible]
کارهای ناستوده و در فسق و فجور و مهمانیها و شراب و بیماریها [illegible] دخل و خرج آن
نباشد و در زنان اندوه و ضرب و فسق مال بکنند و بتهمت زیان افتد و مکر [illegible]

بیاید

به جهت طالع مال او برود [illegible] امرا و پادشاه و حاکم از او بستانند یا بهره و کابین
[illegible] او پیدا آید و بیماری افتد و از آلات [illegible] اما احتراق در
جهت معده فاسد گردد و بسیار قی شود و صفرا و بلغم زحمت رسانند و اگر [illegible]
و دیگر از شکم برود [illegible] رفته یا غایب شده بدست آید و اگر راجع بود بیش
[illegible] زود [illegible] کسب و کار رسته شود و او متحیر و عاجز ماند و بازرگان از دور
[illegible] شوند و مال دزد برد [illegible] بیع و شری زیان کند با هر کس نیکی کند و امانت ندارد
[illegible] رساند و مال غایب شود یا باقی نرود و اگر کسی برد نگردد مال نفس سعاده
بیرون نرود و دزد در وی افتد و تهمت خرج شود و با خصومت و با [illegible]
[illegible] یا خیانت کند و مالش تلف شود و کسب و کار نباشد و بیمار شود از طبیعت
[illegible] بخش و [illegible] مال نفس بیرون رود به دعوی و خصومت خرج گردد و اگر سعدی نگرد
[illegible] شود سبب بزرگی یا عطا و کسی به وی مال [illegible] دهد و کسب و دخل نیکو
باشد و مال او در حفظ ماند و ذخیره نهد و کرم او به کمال خود بود و خرج به کارها و نیکو باشد
و خوردنیهای لذیذ و جامه‌های [illegible] و لباسهای قیمتی و راحت رساند به مردم
[illegible] مولود با خویشان و اقربا و خواهران و برادران خورد در نیکی رساند
[illegible] در میان خویش [illegible] و پدید آید و شادیها و سورها و ضیافتها باشد
و عشرت و تماشا باشد و عطاها کنند با همدیگر و مولود را نقل و تحویل افتد جهت
[illegible] نکاح و بیع و شری مبارک باشد و از خویشان یکی در عقد [illegible]
[illegible] شود و رغبتی کند به طاعت و جایهای با بهجت و عشرت و تماشا کنند
[illegible] در علم موسیقی و اهل طرب و زنان صحبت دارد و اگر در اصل قوی حال بوده
باشد سعادت [illegible] بیشتر باشد و کار خویشان او عالی‌تر گردد و دوستی در میان ایشان

بافتنی

و بر هم شفقت برند و نیکی رسانند و [illegible] دل [illegible] خواهد
خود را بخصم دهد و اگر در [illegible] خواهد [illegible] طرب و عشرت کند [illegible]
[illegible] انعقاد بود و اگر بد حال بود خویشان به عشق و طرب در افتند و [illegible]
بخور رغبت کند و با شوهران [illegible] و در میان منازعت پدید آید و از
خجالت برد و در بیع و شری بر ده [illegible] بود و قصد آزار زنی کند از خویشان و اگر [illegible]
القوم بخشم پسران رود و [illegible] در مقام دیگر رود و اگر محترق بود خویشی
را آفت رسد یا علتی پدید آید که بموت کشد یا زنی را با کسی [illegible]
پیش را آبی افتد و زیان بیند و او را خصومت شود با خویشی بزرگتر و اگر
کس ضرر و زیان رسد و نقل کند بجای دیگر و اگر احتراق رجعت بود او را
سفر آفت رسد یا کاری بر دو در ماند بر تهمتی یا بدست ظالمی افتد و قصد
کند و یک خویش او را آفت یا بیماری بکشد و [illegible] غالب [illegible] سفر از
باز آمد و اگر راجع بود در بیع شری و سفر و نقل و تحویل خیر نبود و [illegible]
و خویشی رنجیده شود و کارهای [illegible] در تعویق افتد و از دوستی و صلح
و خلوتی باز مانند و اگر نحسی بد [illegible] در میان او و اقربا خصومت افتد و کسی در
میان منازعت اندازد و با همدیگر [illegible] کنند خشم و دلتنگی پدید آید و در سفر
همراه بر افتد و خاین [illegible] در بیع و شری کالا با عیب باشد و از طرف صحبت
زنان فساد پدید آید و در کار دین سستی کند و زنی را از قبیله او کار [illegible] شود
و اگر سعدی بکرد میان او و خویشان محبت افتد و با مردم نیکو پیوند [illegible]
کند و از خویشان خوشی بیند و القوم را کار بمراد بود و خلوتی و غایبی برسد
و در میان همه فرح بود و خوشی و اگر در [illegible] از این [illegible]

خان و عمارت ... حابط ... و ترتیب کند از انواع ...
و درخت نشاندن میوه دار و گلها و حوض و جوی تمام کند و احوال پدران
در آن خوش گذرد و خرم باشد و صحبت با اهل طرب و زنان دارد و خادمان
و مردم معاشرت ... مال و بازی و ... و افزودن املاک بود و نیک عاقبت
... پدر او را زن خواهد ... اگر در اصل قوی حال بود سعادت افزون شود
و کار ضیاع و عقار و عمارت قوی تر ... نفع ... بسیاری از املاک و از نفاعات
و ... باشد در وطن و ... معمور بودن مولد ... و زیادت بودن ...
نیکو و مستغلات و طرب و معاشرت و توانگری و زیادتی اسباب و املاک و ...
جایها را ... و سوز و ضیافتی ... بد حال بود خیر کمتر بود و عمارت بی اصل
از زنان نکرده است و مرمت خرابها کند و از مسکن و اهل بیرون رود و املاک
... خود بخرابی رساند و پدر او در عشرت و ... زندگانی کند و مهمانی ...
... کند ... بود پادشاه ملک او را خواهد که غصب کند یا از کم ...
کرده و از سبب زیان اسباب و املاک از دست بردن زود یا از جهت خراج ...
کند و اگر احتراق و رجعت باشد کار بدتر بود و از خوف بیرون رود از جایگاه
خود و مادر او بیمار گردد و پدر رنج ... کند و اگر راجع بود مولود از خانه ...
برود و بر عمارت و زراعتی کند و باز پشیمان شود و والدین با او بد ...
و اگر ... املاک کند کار برساند و حیرت باشد در کارها و زیان مال و
بسعادتی کند و اگر ... دیگر املاک او بظلم خراب گردد و مردم بیگانه راه سازند
و کسی ... طبقات آن ... قصد خانمان او کند و میان او و والدین نزاع افتد
... [illegible] ... بود و ... و از نقصان آب در ارتفاعات و املاک

[illegible] و بیدا آید و در سعدی بود [illegible] تا تحقیق [illegible]
نیکو حاصل آید و بعضی [illegible] با سوز [illegible] مشغول [illegible]
املاک او را کفایت کرده معمور و مزروع دارد و با فرزند دیگر در ملک او [illegible]
بدان دلشاد شود و از آن بهره [illegible] رسد [illegible] مولود [illegible]
و مطیع باشد [illegible] زیرک [illegible] مولود را هدیه و [illegible]
و عزیز و گرامی شود و پیش زنان و خادمان و اهل طرب و معاشرت [illegible]
و صحبت با مردم معاشر و طرب انگیز دوست دارد و بفرزندی [illegible]
شود و توسط کارها و پسندیده کند و بهوای دل مشغول شود و زنان [illegible]
عاشق گردد و بعاشقی [illegible] القبول [illegible] لباسهای خوب [illegible] پوشد [illegible]
کند و لهو دوست دارد و اخبار خوش شنود و اگر در اصل [illegible]
کار قوی تر باشد سعادت فرح افزون تر و از هدیه و [illegible]
و صحبت با خواتین و خدم و اهل طرب و مردم [illegible]
دوست باشد و با طرب و از طبقات زهره دلشاد بود و بالعکس
و زنان بدوستی او رغبت کنند و او خوش [illegible] شود و جامه [illegible]
علم موسیقی و خوش [illegible] بود و مقبول [illegible] و منزلت و سعادتها [illegible]
و خرمیها و فرحها و کارها [illegible] سازد و بازی دوست [illegible] کند و [illegible]
بتماشا و طرب و ضیافت و لذت و شهوت و با اعتقاد [illegible]
و اگر بد حال بود از طرب [illegible] زنان بیند و رنج و در زحمت [illegible]
ماند و بعهد ایشان و بعشق [illegible] کین گردد و در [illegible]
بیقدر و حقیر و با [illegible] بسیار کند [illegible] از

فرزندان

بود و اندر دیگان [illegible] شود و اکابر [illegible]

[illegible] رود و [illegible] از [illegible] سور و مهمانی [illegible] و [illegible] شود باز

[illegible] بار اندر شهوت و از جهة مشغله [illegible] زن قصد او کند در نهان [illegible] داز

[illegible] خورد و از تهمت بیم بود [illegible] فرزند [illegible] کرد و یا چنین سقط شود

و اگر احتراق و رجعت بود کار [illegible] و حیرت بود و دوستان او را از

[illegible] پادشاه [illegible] فرو گرفتن و اگر راجع بود و دوستی [illegible] و بر کرد و در میان

[illegible] افتد و از عشق [illegible] بار ماند و از کاری تو به کند و کار فرزند

در تعویق اندازد و باطل کند و فرزندی از دردی جوید و حیرت و ندامت باشد

و از مجلس طرب رنجیده بیرون رود و از بد اباء و اعده باشد و عاقبتی از راه باز

برود و اگر خنثی [illegible] بر کند و خصومتها افتد و منازعتها با دوستان و بدی بیند از

[illegible] شراب و سور و مهمانی و عقد و فرزندی نورده [illegible] جامی بود و کسی [illegible] زند او

[illegible] بد [illegible] بزیان رساند یا فرزندی بیمار کردد از مزاج آن نحس [illegible]

نحس مریخ بود فساد جنین بود و عیب و علت فرزندان بزرگ و اگر زحل بود [illegible]

[illegible] حمل باشد و علتی که بمرگ رساند و مولود اخبار بد شنود و از آن غم [illegible]

و زن بدکاره را بد [illegible] و اگر سعدی [illegible] احوال بر ضد آن باشد که گفته آمد

و کار فرزندان سازد و از فعلی ناشنوده یا از صحبت بدکاران پشیمان شود

و توبه کند و سوگند خورد و [illegible] بوسط خیرات [illegible] باکیزه و تشریف [illegible]

[illegible] و اخبار خوش شنود و عاقبتی بیابد بکارها خیر در آید و لباس اهل

صلاح پوشد و اگر در بیت سادس بود از این سه برج مولود را از زنان و [illegible]

[illegible] صحبت افتد و از این کسان فرزند شود و با جفت در منازعت آید

[illegible] از خوبی و دوستی [illegible] خلع کند و با او [illegible]
گردد و او را [illegible] شود بلغمی [illegible] شهوت و [illegible]
بکوبت آید و اگر در اصل نیکو حال بود همیشه تندرست بود و بسلامت
دلشاد [illegible] از برده و ستور [illegible] بود از مرد باشد [illegible] برده [illegible]
مطرب [illegible] و لطیف [illegible] اصل [illegible] زبان [illegible]
مشفق بود حیوان و چون [illegible] و بلبل و مانند آن [illegible] از خویش [illegible]
آید که مطبوع بود و اگر بدحال بود [illegible] شود [illegible] ستمکار و مردم [illegible]
و صحبت با مردم (زنان) شغله دارد و [illegible] از کار [illegible] و در بیع و شری برده
بزیان بود و برده بدفعل باید کار درست بدست افتد و اگر محترق بود بنده
او بیمار گردد و اگر نحس باعیب افتد و بنده را بزیان خواهد که از وی بستاند
از وی پنهان شود و بگریزد و مولود رنجور گردد و بنده [illegible]
[illegible] و اگر احتراق در رجعت افتد بدتر باشد و بنده گریخته [illegible]
در خیانت و رنجوری بود از شهوت بود و صفرا و بلغم و کنیزک [illegible] کند
و اگر راجع بود بیع و شری [illegible] باشد و پشیمانی آرد و با عیبی افتد
[illegible] و حیرت پدید آید [illegible] ستوران و کنیزک کودک
سقط کند و در رنجوری علاج چندان فایده ندهد و رنج [illegible] کند و خطا
شدن معالجه باشد [illegible] موافق [illegible] اگر نحس [illegible]
خیانت کند یا بیمار شود [illegible] ستور و برده [illegible] پدید
با عیب افتد و دزدیده بیرون آید و اگر نظر مریخ بعداوت بود [illegible]
دزد بود و اگر [illegible] امراض خوبی پدید آید [illegible] برده [illegible]

والرت

... [illegible] ... موی [illegible] قطع شدن [illegible] کند
حامله افتد خاصه که برج حوت باشد و از [illegible] ضعیف [illegible] شهوت بود و بیماری
[illegible] سنگ مثانه و اجناس بول و فساد [illegible] و اگر [illegible] او را بول باشد
[illegible] اعضا خاص [illegible] برج [illegible] بود و اگر [illegible] بیماری از درد و باد [illegible]
[illegible] مفرط خاصه [illegible] حاصل آید و بیع و شری
بنده بسیار کند و [illegible] باری بود [illegible] عضوی باشد و داغ و
[illegible] و شکستن و بریدن [illegible] و غلام تسلیم کننده و کنیزک نیز بشهوت
و اگر سعدی نگرد پیوسته تندرست بود و [illegible] بنده و ستور منفعت گیرد و خود [illegible]
مشفق باشد و نیکوخواه و ایمنی بود از غم و مکروه و اندوه و [illegible] بیماری [illegible]
[illegible] و دواب [illegible] از مردم نیکو و عالم و [illegible] غم رسد [illegible] بیمار شود [illegible]
صحبت یابد و اگر کنیزک فرزند شود [illegible] از این [illegible]
[illegible] کند بمناکحت و قوت شهوانی غالب گردد و لذتها یابد [illegible]
[illegible] مطرب و جفتی کند [illegible] مایل شود و زبان او را دوست گیرند و
کنیزکی با زنی خوبصورت حاصل آید و او مال بر انسان بفشاند و سفرهاش
مبارک گردد و شرکت نیکو باشد [illegible] و خصمان مصالحه جویند و اگر [illegible]
نیکو افتاده کار نیکوتر گردد و لذتها از زنان و نکاح و طرب بیشتر موافقت
[illegible] بر خاندان او [illegible] کند و بمادر و خواهر فرح رسد
منفعت دین و اسلام بود و [illegible] و خصمان با وی سازکار باشد و [illegible]
[illegible] افتد و جفت [illegible] افتد با خوبصورت و لطیف طبع و معروف
[illegible] و نیکوسیرت [illegible] بد حال بود و [illegible] غم خورد از قبل زنان و کنیزکان

وفساد و مالش و [illegible] و فواحش و زنان [illegible] در جنایت اندازد و
از این سبب [illegible] خواهد و در حیرت افتد و [illegible] دارد و بشهوت حرام تمام شود
و لذت از یکی از آنان جوید و جفت خود را رنجه دارد و اگر محترق بود زن
او بیمار گردد و بموت رسد یا کودک باطل کند و مبتلا شود و او را بیماری از
در نهان از مولود پنهان شود [illegible] بود و اگر احتراق در بیع
بود کار ند پیش رود و از مولود بگریزد و او را اسهال شود و [illegible] بند و حیرت بر او
مستولی شود و در ترس بود و عاجز گردد و [illegible] فرزندان و خصمان همین حکم
و مال در شریک بستانند یا دزد برد و اگر راجع بود نیز او با زن دیگر کند
بهر رای وی بی اعتقادی و دوری جوید از مولود بخشم رود و باز پس آید
باشد و حال او و خصمان ضعیف شوند و در هراس گرفتند و حیرت
بر ایشان افتد و مولود بی لذت گردد و ضعیف در شهوت
و شریک فایده نیابد و اگر نحوس ناظر او بد رای بود و دلیل [illegible] فساد در روح
شکست و سلط و سخن مرگویان از راه رود و در خصومت افتد و تعلق
در ماند و در زحمتی افتد و مولود بجای دیگر نگاه کند یا عاشق شود و از آن
بدو زیان و فساد رسد و غلبه شهوت زنان داشته دارد و اگر نحس زحل بیند
زنی پیر کند یا سیاه رنگ که بکر نبود و بزیان گرفته بود و مریخ بود دختر کی باشد
یا از لشکریان و بدکاره بود و در حرم اهل خاندان باشد خاصه که [illegible]
و بجرام افتد و کار رفتن از و خصمان بدتر شود و خصم بد اندیشد و در رعایت
دزد آید یا جفت او چیزی بدزدد و اخبار نا خوشایند بشنود و محل پنهانی
افلاک بسیار دارد و اگر سعدی بود از جفت و انباز فایده یابد و خصمان صلح

بلند و شفیع ... بهانیکو اندر صحبت دیگر خواهد و کسی بدو ... بیعت کند
بسبب ... او و از آن ... مشقت ... بیاید ... بازآید و ... کند
... باشد و زن ... کند و نیکنام باشد و ... و با طاعت و اگر ...
... بود این ... چهار جنبه زیان ... کان ... ایشان غم ... شود و از این قوم
آزار یابد و ... و ... میان ... شراب خورد و
از آن مکروه بیند و ... شهوت ... بسیار ... و خوف بیماری
بود از بسیار خوردن شربت ... میوه ... قصد بکند یا کنیزکی یا ... مطربه
... و اگر ... اصل قوی بود مولود را ضرر و زیان کمتر باشد و ایمن بود از غم
و آفت و مصیبت ... هر کاری که بزنان تعلق دارد و ... نبود و زیان هم نبود
مالی ... حاصل آید و از مال زن ... فایده گیرد و ... حاصل شود
... از طبقات زهره خالی نبود و اگر ... زنان ...
... شوند بد ... رسانید و ... تهمتی نهند و ... و از موت ...
یا خواهر غم خورد یا از هم دور افتد و بیمار گردد از اسهال و ... بلغم حادث شود
... شهوت ... طلب ... در هر کس ... و بمراد دشوار رسد و اندوه خورد و اگر
محترق بود مصیبتی دارد یا مادر یا خواهر یا زن ... و خوف باشد او را از آفت
و ... یا پادشاه و اکابر و در هر آنچه بود و بهتر آنکه احتراق در رجعت
... تهمتی بر وی افتد و ... ببینند و مال با امانت ...
... و اگر طالع سنبله بود با دنو کار ...
... بود ... کار برنیاید و معاملات ...
... و خوف ... و از سبب مال زن و ... غم

خورد و آنچه بدو گرد خوف نکند و آفتی باشد و نه ... طبقات آن نحس
خاصه نظر تیر بحر این باشد، مولود و شمس ... بود در یا ... او بد باشد و اگر نحس مریخ
بود از لشکریان در بود و ترکان و دزدان خوف باشد و از قصد بد یکدیگر
و زخم و ضرب و سباع و قتل و اگر زحل بوده باشد آنچه رسد از فقر و بیماری
و تصرف در مال نیم و جایها خراب و ... بود یکی ... از مردم نیکو رسد
و از وصی شدن ربی یا بحجز با ضمان کردن یا امانت نهادن مال یا طلب
مال داشتن در شرکت و جفت و افتادن دعوا یا شرعی و مال طلبیدن یا
مولود بوجه شرع چون کابین یا میراث و اگر عطارد ناظر بود یا در میان
باشد تو بشنیع خطها بود و وصیت نامه و بیع و شری کند یا مال برکه و کو
خانه عمارت کند و کم بود وصی طفلی بود یا مال غایبانه کیرد و در تجارت
در سند و بنظر با سعد و خشن و قبول و ادا و اعتبار کند
از سه برج مولود رای سفر کند و بعلم دین و اسلام رغبت کند و
سفر او با نفع باشد با مردم نیکو همراه کردد یا با زنان و اهل طرب و در روی
و معاشرت سفر کند و از علم موسیقی چیزی بیاموزد و خود را بهای نیکو بیند
و در کار زنان کم صبر بود و او بجهت زنی سفر کند یا بیش زنی رود و حیا برو
غالب کردد و دین و دیانت نگاه دارد و مال و لطف بود و اگر ...
اصل قوی بود آنچه گفته شد زیادت بود و کار قوی و لذت افزون
تر و سعادت از سفر و دین و علم نیکو بر و حافظ باشد در روایت ... امانت
و طاعت و بیدار دل بود و نیکو اخلاق و لازم بروی دو اغلط بود و خطر
نگاه کند و از بازرگانی سود بر گیرد و خوابها و فراست بیند و اگر ...

بحد

بود و بعکس باشد و علم او اهل باشد و ضعیف و در کار دین بود و ترتیب فرو تجارت
بعلم لغت باشد و زن سالمه دارد با جمله شرع باشد بود و زنان را بعلم در رنج
و باطل فریب دهد باشد به حکمت و باز رسانند و اگر محترق بود در سفر خوف باشد
از فر اگر فتنه بیند ... بال و در دواب و قصد پادشاه و بردن برده و از خوف
... کند ... اکبر ... بزرگی او را طلب دارد و از آن و مهر کس افتد و اگر
احتراق در سمت باشد در سفر از خوف بیند و اگر راجع بود در سفر پیش
بر بود و با همراهان بر افتد او را در راه بگذارند و براه دیگر روند و او براه
دیگر رود و باز گردد و اگر ... پیش آید که او را باز کرده اند و حیرت آرد و اگر مختفی گردد
ستیزه کند در دین و دیانت و بطاعت بود و در سفر رنج و زحمت بیند و
راه غلط کند و در خوف افتد و منزلها سخت بود و مردم بالایق همراه شود
و از ... در راه و از خوف باشد و راه خشک بود و ملجا ... و نا ایمن و فرو ماندن
... باشد و غایب شدن و معیوب گشتن و اگر سعدی بود حکم بر ضد این کند
و از طاعت ... و تحصیل علم دین و رغبت بخیرات و سفر نیکو و تجارت
با سود و ایمنی راه و فراخی معاش و علوفه همراهان با دیانت و امانت و اگر
خود عالم و نیکو راه و خوش خلق و عبادت کند و بجایهائی متبرک گردد و
بخدمت اکابر بیند و جاه او مستجاب گردد و سفر قبله کند و انچه او را در دین و دنیا
فایده ... و اگر در غربت باشد از این سفر منفع مولود با خوانین و اهل ...
... و عزت و منزلت او زیاده گردد و عمل نیکو و اگر با خوانین تعلق
... و خوش خلق باشد و علم خود به نیکی بیرون آورد و خادم و خواهر او را
کار نیکو بود و حزم باشد مولود را مال حاصل آید و اگر در اصل نیکو افتاده

باشد سعادت [illegible] بهره بود و هر انچه گفته شد و ثروت و جاه و مال در ترقی
باشد و با طرب [illegible] بود و عمل پسندیده کند و تنزه با کسی محتشم [illegible]
و توانگر کند و در تماشا و عیش و عشرتی باشد و با مخدوم او فرمها رسد و بازرگانی
یا سود کند همه و سعادت باشد و فرح و توانگری و دولت و شهرت و حصول
لباسهای قیمتی و عطرها و حلها و اگر بد حال بود و خود نیک کمتر باشد و از اکابر طمع
دارد و با زنان سهل و کم حرمت اختلاط کند و علمها که فایده بود و خدمت
کسان کند و خیر بیند و در بزازی یا عطاری یا مشک فروشی یا جواهر [illegible]
انند و کاری کند که بزنان و اهل طرب تعلق دارد و اگر محترق بود جاهلی
گوهران مولود بود و ضرر رسد از پادشاه یا بیمار گردد یا آفتی رسد یا از
کاری بدنام شود یا ولد و بکاری بد رود یا بهم فرو گرفتن از زنی باشد [illegible]
کردن و جمعیت با اکابر و لذت شنید با مخدوم یا مولود نکاحی کند و اگر
احتراق در رجعت باشد کار بدتر بود و مولود زنی یا [illegible]
دارد و اگر راجع بود مولود باز ایستد از [illegible] و حیرت آرد در کار
و شغل پادشاه و اکابر با او کم عنایت شوند و فرو گذارند و او عاجز
و متحیر ماند و حاجتش بر نیاید و اگر نحسی ناظر بود ناخوشی رسد و از شغل
زحمت بیند و پیش اکابر بد او گویند و بید کاری شهرت یابد و در معرض
گفتگوی و غلبه مردم و تهمت افتد و مادر و خواهر ناخشنود گردند و [illegible]
شود صحبت یابد و اگر سعدی بود او را پیش خواتین ستایش کنند و نیکی
و سعادت یابد و مساعدت از خواتین و عمل کنند با خیر و نیکنامی
و استاد خانوادی با بزرگ زاده گردد و مشهور شود در راستی و دین داری

باشد

دو باشد

[illegible]

با مجالس طرب نشست افتد و اگر نحسی بود و نکبت و دوستان قصد عداوت او کنند
و زنان زشت صورت [illegible] کار با مطربان کم بضاعت او دوستی طلبد
قومی او را بد گویند و مردم در میان ایشان تخم عداوت بر انگیزند و عداوت
انگیزند و امید ها مولود بر نیاید و خیانت و تهمت [illegible] زیان افتد و اگر [illegible]
[illegible] کرده و صحبتی باید اگر سعدی بود از دوستان وفا بینند و فرح [illegible]
و امید بیش بر آمد [illegible] بر آمد و اکابر او را دوست گیرند و رضای او جویند
و او با مردم خیر کند و مومن و نیکو رای دوستی دارد و خواتین [illegible]
و مطربان توبه کرده نکاحی کند که در آن خیر باشد اگر نحس نیکنام بود و [illegible]
بسیار [illegible] مستوره عشرت با تماشا با مهمانها آید و فرح
با فرح بود خاصه از اقربا و معارف و خواتین بزرگ نیکنام [illegible]
[illegible] از این [illegible] مولود از زنان و مادران و خواهران
دشمن شود و غم خورد از جماعت و از کنیزکان و مستوران با این قوم از
وی [illegible] و مکروه بیند از اصحاب طرب و خدم و بهانی رود [illegible]
[illegible] و مال او بغرض با دشمن زنی یا کابین یا نفقه [illegible] شود و مستوره [illegible]
[illegible] آرد و اگر در اصل قوی بوده باشد اعداد و خواتین و زنان [illegible]
[illegible] بوند از ایشان [illegible] افتد و غم خورد و از اهل اسلام و ارباب
طرب و مردم نیکو صورت و کسانیکه از ایشان توقع فساد نباشد [illegible]
[illegible] شود [illegible] مستوره [illegible] و قیمتی جامها [illegible]
[illegible] و [illegible] از قبل اعدا [illegible] باید و [illegible]
[illegible] حال [illegible] عداوت [illegible]

[illegible]

بوده بودی [illegible] کشته و او [illegible] باشند و با او [illegible] سازند و ستور که بخرد با عیب افتد به
زیاده و بهره مال او بفرض ضرور رود و بعداوت خرج شود و او را کم طرب و ملامت
[illegible] کند و از ستور و متاع فایده کند و اگر [illegible] بود اعدا قصد او کنند در نهان
و خود در زبان افتد و بزرگی و شیخی او را برانگیزد و بغیر او بمجلس افتد سبب بیمار
کرده و موت رسد چهار پایان مولود را کسی غصب کند یا بکر برد یا دزد برد و اگر در شو
جهت [illegible] باشد فساد و سعتر باشد و دواب او سقط شوند و اگر راجع بود حیرت
اعدا [illegible] کنند و دشمنی یار باشد و بهرای و تند پیر و عاجز در کار خود پشیمانی خورند
در [illegible] و بری و بیهوشی ستور بیابد بعیب رد کنند و اگر نحسی باشد زنی به کار ریا
[illegible] یا خادمی با کسی بر نیست و دشمن او شوند و بدان کس آید [illegible] بر بر آید که
از آن [illegible] ستوار خلاص شود و از معامله قرض و بیع و شرای چهار پایان زیان بیند
و ستور با عیب یا دزد ببرد بیرون آمد و ضمان کسی کند و [illegible] باشد و زیان و
عداوت و خصومت کند در میان طرب با مهمانی با شوی یا نکاح و او را تهمت نهند
یا کار بد کند و از آن زیان باید مادر و در ستوران در راه یابد و اگر سعدی بود
نیکی حال اعدا باشد و سور و ضیافت و تماشا در ایشان و شفیع انگیزند و
بملامت صلح طلبند و از دشمنی سر گردند و زنی از دشمنان در حکم او آید یا با او
[illegible] دزد را او را ستور و برده نیکو حاصل شود و بیع و شری دواب با سود
باشد و مال ضایع شده بدست آید و معاملت با مردم نیکو کند و کسی بود دستور
[illegible] عطا کند. فصل ششم در احکام عطارد در وقت تحویل سال مولود در طالع
اصل یا تحویل یا برج انتها باشد مولود را با اهل قلم و اصحاب دیوان و عمال و
تجار و فضلا و مستوفیان و نزدیکان پادشاه اختلاط کند و در طلب علم و فضل

فصل ششم در احکام عطارد

فتنه‌ها و تدبیر او قوی گردد و از بیع و شری منفعت [illegible] پیش [illegible]
از آن مال و جاه او افزون گردد و از طبقات عطارد و مردم ادیب دوستدار [illegible]
و علم و ادب او زیاده گردد و اگر در اصل [illegible] حال بود کار نیکو [illegible] سعادت
بیشتر و عالم گردد و فاضل [illegible] ظریف و تازه روی [illegible]
تعبیر و کلام فصیح بود و [illegible] سخن و در خط و بلاغت کامل [illegible]
بود و عقل و کفایت و کیاست و فهم و دراء او قوی گردد [illegible]
دارد [illegible] باشد [illegible] معنی و سازنده سخنان [illegible]
و در [illegible] خود منصف باشد و مقبول بزرگان و پادشاهان و تدبیر و توانگر شود
از تجارت و [illegible] پادشاه و اکابر فایده گیرد و اما اگر بد حال بود در مولود [illegible]
بود و بد طبع و تنگ [illegible] و غمگین و بسته [illegible]
جاهل [illegible] ذخیره کار [illegible] گوی و ترسنده [illegible] مکر [illegible]
علم و ادب [illegible] بخدمت مردم [illegible] و کم قدر [illegible] زبان گوید [illegible]
و [illegible] مشغول گردد اما اگر محترق بود در مولود [illegible]
[illegible] اندازد [illegible] بزرگ [illegible] در خدمت
بزرگان و پادشاه و اگر محترق [illegible] بیمار شود و بموت [illegible]
[illegible] و [illegible] اما اگر راجع بود [illegible]
بر اعدا غلبه کند و از دشمن [illegible] و بد رای و تدبیر [illegible] کار [illegible]
خورند از دشمن [illegible] بیع و شری [illegible] لعنت [illegible] کنند و اگر [illegible]
[illegible] کار [illegible] دشمن [illegible]
[illegible] باشد [illegible] ناشنونده [illegible]

[illegible]

[illegible] جماعه کثیر طبع بود [illegible] و فضول و نا راست [illegible] با معادن و سیم و [illegible]
[illegible] زر و بلور [illegible] و تهمت [illegible] نده و خوار مردم [illegible] بود و نزد فضل این بخش کنند و ازان
زمان بود [illegible] معیشت باشد [illegible] خوار و حقیر بود [illegible] و صحبت کند با [illegible]
[illegible] ایان و مردم بیمار یا [illegible] شود یا [illegible]
[illegible] دنیا دار [illegible] او کم سازد و ضایع کند [illegible] و با بدکار باشد و
[illegible] انداز نده مردم [illegible] دروغ گوی یا عوان یا [illegible] و سیاه کار اما اگر
[illegible] بود مزاج ان سعد گردد اگر زهره بود مولود خوش طبع بود
[illegible] و باشد [illegible] اشنا و معتقد دین و اسلام و زیرک و [illegible]
و مقبول و خوش مکاتبت و بزرگ و رغبت [illegible] و [illegible] و عطر [illegible]
[illegible] زینت کند و از طبقات زهره و غلام و کنیزک فایده گیرد و لذت یابد و از
ان مشتری بود عالم باشد و رغبت کند بقران و احادیث و فقه و بحث کلام
[illegible] بود [illegible] در [illegible] و مالدار و معروف به نیکوکاری و امانت و
دیانت و هم نشین [illegible] و علما و قضات و توانگران و مردم [illegible] طبیعه مزاج
[illegible] مستولی و موضع او نگاه باید داشت تا احکام صواب رود و اگر در [illegible]
[illegible] بود از [illegible] مولود را مال و معاش از دبیری بود یا وکیلی یا تجارت یا نیابت
یا طبیبی یا منجمی یا شاعری یا معلمی و صحبت با این قوم دارد و معاش اندک حاصل
آید و مساعدت بود او را از طبقات عطارد و تیر کارها دیوانی کند با وقت نیکو
[illegible] کسب و [illegible] خوش سخن بود دانا و نیکو تدبیر اما اگر در اصل حال افتاده باشد
[illegible] اگر [illegible] و معاش [illegible] فراخ رود بیشتر [illegible] او از [illegible]
[illegible] باندازه و حساب و از بزرگان مساعدت یابد و

و بیع و شری نماید و با دو معاملت کند باشد و تجارت ... بزرگان
صحبت پادشاه و با بزرگی کشر ... اگر حال بود معاش نیک بود ... روز بروز
باشد و دولتی از ... دبیر یا مجرداری ... انباز و دخل ...
مواجب ... یا کارگاه ... از صنعتی و ... گران اما اگر محترق باشد ...
زوال پادشاه در ... و سبب او از انعام پادشاه بود و بزرگان
و شری جواهر و مرصعات و پیرایه و تاج و کمر و حمایل ... بیشتر باشد
و زیان رساند و بیم بود از علت ... و ملقم و ... حرم ...
در صحبت ... شد کار بدتر باشد و مالش بگیرند ... بود کار
بود در بیع و شری زیان افتد و فرو ماندن معاملات بود و تلف شدن
مال و معاش و تقصیر یاری گران و در افتادن ... خدمت بزرگان ...
با ترس و ناکوایی ... عذاب ... در معده او ...
او از نوشتن ... و قرض و بیع و شری خورد ... خیانت
و تیز و پیر شود و خطبهای نامشروع نویسد و بیمار شود ...
بد و علامتها ناخوش ... و چیزی ... خلق ماندن و درد ...
اکله و گرانی زبان و فساد دماغ و عقل باشد که ... و مجازی ...
دروغ گفتن حاصل آید اما اگر سعدی بود ... آرد
و جدل و دیانت قاضی و وکیل بود و قبالهای شرعی نویسد و امانت ...
و با ورع باشد و قرآن نویسد و حدیث و کتب و اشعار ... بود
و اگر در بیت ... مولود بعلوم ...
حکمت ... و زیرک بود و نیکو رای ...

نی بودن نسیند یعنی بیا بوزد و وزیرک بود و عاقل و خوش سخن و بیاز کلانی کند
و در حق خویش بر نیالند و ایشان نظر تربیت او دارند و خواهند که کار را از خو
تر بود و اگر در اصل قوتی بود [illegible] کار نیکوتر [illegible] عالم گردد و از همه علوم با بهره
در [illegible] خویشان [illegible] و علم [illegible] بود [illegible]
با نقل و حرکت فایده کرد و مردم عزت [illegible] دانند و او را کتابهای نیکو
[illegible] افتد و تا بهار رسد و اختیار خویش و غایتی بیابد [illegible] خرم شود اما
در حال بود خویشان عزت او ندارند و هر که در راه ناتمام بگذارد و چیزی
[illegible] بها و علما [illegible] سیاست و خویشان او را خدمت [illegible]
و از علمی بعلمی نقل کند و کتابها مطعون کنید و علمها [illegible] خواند [illegible]
باشد اما اگر محترق بود خویش با پدر او را خوفی و مصیبتی رسد یا بهت بزرگی [illegible]
شود و فساد بحل خانه [illegible] و مولود را مکروه رسد [illegible] او از خویشان [illegible]
رخیانت و منازعت در میان افتد و اسباب و آلات او را [illegible] هلاک
شود و باز دزدی بر و زبگرند مکر در [illegible] بود کار [illegible] گردد [illegible] او را خلوت
فاسد با او دزدی گوید با امانت بود و اگر احتراق در رجعت بود کار را دشوار
شود و فخر نبود و اگر راجع باشد نقل و حرکت و بیع و شری بد باشد و خویشان
[illegible] قطع صحبت کنند و حیرت [illegible] در کارها او و تدبیر ناصواب کند از علم
یا صنعتی بدیگری باز گردد و آنچه داند فراموش کند اما اگر نحسی بر و ناظر بود فساد
و خصومت در میان خویشان افتد و قصد بر کنند با مولود و او را بد گویند
و بعضی از خویشان را اندوه و زیان رسد و از بدی خود در زحمت افتد و بیع
حرکت [illegible] ناشایسته بود و کتابها او را بدزدی

رنجها او بعلم مطعون مشغول گردد اما اگر سعدی بود [illegible] بر ضد آن بود
ولیکن نیاموزد و بمعقولات و بر بلاغت [illegible] و عبارت [illegible] بود و [illegible]
خویشان و اقربا و بخویشان [illegible] رسد و [illegible] شریک با نفع بود و نقل و حرکت
و راه با [illegible] از صحبت [illegible] و فایده رسد از [illegible] و [illegible]
رابع [illegible] از [illegible] بود در بیع و شری املاک بود و عمارت [illegible]
خویش و شرکت و زراعت و مستغلات و از چنین کارها فایده گیرد و از [illegible]
باشد و احوال پدر و مادر را خوب باشد و در بازرگانی افتد و مردم او را بستایند [illegible]
و بعمارت و عمارت کند و جایها خوش سازد و نقاشی [illegible] و با دیر بار برگشت [illegible]
و کشتها بها کند و مستغلات او خوان و کاردان سری و در کارها عاقبت اندیش
باشد و عالم و عاقل و صاحب رای بود و بخشش کند و جاه طلب اما اگر در اصل مقبول
بود خیر و سعادت [illegible] بار [illegible] نماید از آنچه گفته و عمارتها [illegible] و بسفر [illegible]
زراعت فایده نیک گیرد و دخل و مال نیکو حاصل آرد و کفایت کند و تجارت و صلاح
مال پدر و مادر [illegible] از [illegible] و ستور و غلام تمتع گیرد و با بزرگان اخلاص [illegible]
باشد و املاک حاصل کند و دیهات و ضیاع و عقار و [illegible] و آبها اما اگر در حال [illegible]
خانها و جایها خراب کند و از خرج املاک غم خورد و از ملکی مفلس شود و کم رای و [illegible]
بود و کم نام و نا معروف و [illegible] و ناساز کار و [illegible] رنج رسد و کم
منفعت گردند و او در کارها عاقبت نگاه ندارد و در آید بیشتر رنج [illegible]
بود و مال میراث خاصه که آن بیت قوس بود و در قبض کردن مال مردم [illegible]
بخیانت اما اگر محترق بود اما کار پادشاه [illegible] بزرگی گیرد و بتهمت و خیانت
و خطها و قبالها [illegible] و بیرون آید و گواهان دروغ [illegible]

بود او موت یا بیماری بود و خوف و جایها و خراب شدن و دزد آمدن [illegible]
و بیماری مولود [illegible] احتراق و در رجعت بود کار [illegible] چند از املاک بر دیش کند یا بگریزد
و با بیکانگان [illegible] خواب کنند اما [illegible] بود بیع و شری یا املاک بود و
[illegible] در زراعت [illegible] کار [illegible] شود [illegible] مولود [illegible] بود مادر
[illegible] و کشته بود و در مقام خراب کرد و [illegible] هیچ فایده ندهد و در انبهار
و [illegible] اما اگر نحسی نکرد از تقعات و مزاج ان نحس [illegible] پدید آمد و در املاک و ظلم
[illegible] مردم او [illegible] و تنگ دست شود و بیگانگان بظلم و زور در املاک او مقام
[illegible] عمارتی خلل [illegible] از تقعاعات نقصان شد و از آتش
و آب خراب کرد و او بیمار شود از [illegible] یا سعد [illegible] میدا [illegible]
[illegible] اما اگر سعدی بود [illegible] باشد [illegible] بود و در املاک [illegible]
[illegible] و راحتی و امیر [illegible] زحل [illegible] تقعاعات نیکو بود و آبادان کند و معمور [illegible]
بستان سازد و باشد [illegible] اوا فند که از آن قبیل [illegible] بزرگ یا [illegible]
شود و املاک و اسباب او را محفوظ دارد و در مقام وزیران جمع [illegible]
[illegible] زمین [illegible] از [illegible] مولود را از غایتی [illegible]
و خیر و هدیه و عطا [illegible] مال [illegible] رسد و توسط کار کند و او نیز نامه و اخبار
فرستد و چیزی [illegible] بفرزند خرم شود و کار فرزند سازد و بعلم و ادب
فرستد یا بمهتری و یا بحرفتی و یا بصنعتی و او بزرگی تشریف گیرد و بر کار یا سفر
یابد و [illegible] کند بر [illegible] های [illegible] و طرب و تماشا و عشرت [illegible]
و نوشتن عشقنامه و خواندن اشعار و کتب و داستان عاشقان اما اگر در اصل
[illegible] صحبت کند تا [illegible] ارباب قلم و خداوندان فضل

...ادب و عالمان و عاقلان د آنچه گفته شد قوی تر بود و شعر زندان او عالم ...
و فاضل و صاحب رای و ... فرح از ایشان و مساعدة او کنند ... و
... باشد و خطها رسد ... بدان ... ... رسالت کنند ...
و ... اهل فضل و ... اما اگر ... بود فرزندی ... شود ...
بد و اخبار ناخوش رسد ... افتد و ... کند و کتابهای عشق ...
غزال و بازی گوید و ... کند و توسط کارها ... ستوده و ... رسد ...
اما اگر محترق بود و ... شراب و ... کسی ... قصد او کند از ...
در نهان و از کذب عشق و زبان ... و کیسه و دست ... او را فرزند
و عاشقی با نامه ... اگر احتراق ... بود کار بد تر
باشد اما اگر راجع بود ... از کار ... نامه با چیزی ... فرزند
... و از تحصیل علم باز ماند یا از حرفتی و دوستی ... اگر ... کرد و از ...
و عطا ... فرزند ... کاری ... دیگر و دوستی ... جفا کند
و ... او گوید ... مردم و او را ... اندازد و در بزم شراب و ...
بزیان بود و فرزند ... رسد و آزار ... باکس خصومت کند
و بر و تهمت نهند و بد او گویند و نام او را ... فرزندان غم
خورد اما اگر سعدی بر و بود کار ... بر عکس بود و ... فرزندان بود و ...
و روان و ... و صنعت و ... رضای او بود و کار فرزندان سازد و ... نیابد
گیرد و از هوای دل ... و زینت خاصه که آن زهره بود و ... و نکاح
فرزند کند و اگر مشتری باشد ... فرزند را بعلم و دین
تحریض و ترغیب با ختلاط علما و اهل ... فرزند کنند .

دیباچه

و اگر بر هرم شود و با فرح بود و دلشاد و آسوده خاطر و با طرب و مطالع کتاب الروح
شود ... در ایام ... مولود بیمار گردد از بلاها و علت دماغ و درد دندان
با دهان یا زبان بوش و ... شدن عقل و ... جمله بقدر طبع باشد در بیع
و شری برده کند و ... بود یا هنر بود و زیرک و ... خورد و خوش ... در خدمتگار
علما افتد و کاردان و سخن گوی حیوانی حاصل آید که با هنر باشد از خوش
و طبع ... مولود ... رای و کم تدبیر و صفت بنده و خدمتکار کند اما اگر در اصل قوی حال
بنده یا شد مولود ... صفت باشد و علم طب آموزد و معالجه رغبت کند و از بیع و شری
... گیرد ... دستور ... رجعت ... باشد اما اگر ... حال بود
... مفاصل ... شود و صحبت با ... هلاک دارد و مردم ... بنده و خدمتگار
و بیمار گردد از طبع مریخ و مزاج ... در خدمت ... خوار و ... شود و بی رای
... و سخن ناشنوند و اما اگر محترق بود چشمش بزرد آمد زحمت ... از دل و دماغ و تنهایی
... خورد از فساد برده و حیوانات و خیانت بنده و خدمتکار و بیماری و معالجه با پرهیز
و کجی قصد ... کنند و جهان ضرر رسد از برده یا ... و اگر استراق در رجعت بود
بد تر باشد اما اگر راجع بود برده ... با عیب و بلا ... قرار نکند و باز فروختن خواهد
و اگر ... شد یار گردد ... بنده با دستور غایب گردد و در بیماری تدبیر و معالجه خطا
افتد اما اگر ... بنده با خدمتکار با مولود خطا کند و او بیمار گردد به موت رسد و
بنده غایب شود و یا کسی بگریزاند و او دشنام دهنده شود و از آزار بندگان چو بید
و او را ... و بیع و شری بنده و دستور کند ... خصومت و آن با عیب ... دیده
شود اما اگر سعدی بود کار با ... افتد و فایده بود در بیع و شری و در ... باشد
... تدبیر ... بود و علاج کننده و خدمتکار و متعلقان و زیر دستان

و این قوم منفعت رسانند بروی منفعت برند و خدمت [illegible] کنند [illegible]
بیست [illegible] از بیست و پنج سال بود با مردان و غلامان اختلاط کنند و قوت رای
و تدبیر بود و قدرت جاه و فراست و ریاست و دریابند و تدبیر [illegible] با مردم و سفر
و بیع و شری نیکو باشد و حفظ کند [illegible] و نویسنده و [illegible] یابند و [illegible] چنین یابند
را عقد کنند بشهوت را نداند [illegible] گردد اما اگر در اصل مقبول باشد [illegible]
در غایت یابند و با مردم نیکو و عاقل و معتبر معاشرت کنند و علم و هنر حاصل آرند و جمع
و انباز نیکو رای بود و با تدبیر هر جا که برود و مقبول القول باشند و محبوب
و شریک [illegible] تمام با نفع بود و کتب بهای نفیس و آلات کتابت [illegible] و از غایت
با نامه او حاضر شود و احکام نجوم بر زبان او راست رود [illegible] مشهور گردد
اگر [illegible] بود [illegible] او را [illegible] تهمتی نهند و سخن ناگفته و جفت و انباز [illegible]
و جواب او سخت گویند و بر خلاف سخن او را فرا گیرند [illegible] از زنان و خصمان [illegible]
بروی افترا کنند و [illegible] دعوی و خطها و قبالها در میان افتد و جفت [illegible] برده باشد
و او را فریب دهند و بازی و حیله سازند اما اگر محترق بود از پادشاه مکروه رسد
و جفت او را خوف بیمار بود و بیم که بموت رسد و خیانت کند با مولود [illegible]
اندر [illegible] زیان کند و ضد آن و خصمان دل بر کنند و [illegible] کالا تباه برند و مولود
جفت دیگر کند و اگر احتراق در رجعت بود [illegible] و مولود
و [illegible] زود [illegible] و اگر دو ستاره کنند همین حکم باشد یا برده مرد اما اگر راجع بود
جفت و انباز با او دو دل بوند و قصد جنگ کنند و از یکدیگر دوری جویند و خیانت
با و تدبیر با صواب کند و او نیز بدایشان شود و رای غلط کند و در نفقه [illegible]
اما اگر با سعد ناظر بود قوی تر او گویند و [illegible] تعلیقات [illegible]

[illegible]

[illegible] و ابنا او [illegible] شود [illegible] مردم سخن [illegible] بسیار
کلام [illegible] شود و با کسان [illegible] بود [illegible] و شهوت
با ایشان سخن [illegible] بخت و معاملت [illegible] سعدی بود و فایده گیرد و
[illegible] و معاملات [illegible] باشد و [illegible]
[illegible] بسیار شود [illegible] نیکوکار و نیکوخواه و اگر او
[illegible] طلبی [illegible] و اگر مشتری بود رای و تدبیر او در طلب
[illegible] خصمان و [illegible] اگر [illegible] از این [illegible]
[illegible] مشغول شود و رای او بعلم طب افتد و علم فرایض و حساب
[illegible] قسمت [illegible] جنگ [illegible] نشده و تواریخ و سخنهای
[illegible] مرتبه خواندن و کتب [illegible] وصیت نامه و قصها
و معاملات زنان [illegible] هلاک شود [illegible] افتد جهت مرگ
[illegible] با مصیبتی افتد غم [illegible] شود [illegible] شود اما اگر [illegible] بود [illegible]
تر و خوف [illegible] از کارها [illegible] باشد [illegible] و کلاها
[illegible] خود [illegible] باشد که [illegible] کند [illegible] شود و
بعلم فرایض [illegible] از کارها [illegible] بود و بعلاجها مشغول گردد و
[illegible] دارد و در مال [illegible] کند و ابناء او را
[illegible] زوال باشد و [illegible] مرده کند اما اگر [illegible] بود مولود بعلاجها
خود را هلاک کند [illegible] و تدبیر بود و مرده [illegible] غم خورد [illegible]
[illegible] مال [illegible] هلاک شود و میراث [illegible]
[illegible] غم خورد اما اگر محترق بود مولود را

خرابی حالی بود از پادشاه و بزرگان و فرو رفتن ناگاه یا دارو [illegible]
یا بر انگیختن کسی را بفساد او و یا کسی را بزنی گوید از آن غم خورد و در [illegible] افتد
و [illegible] و بیشتر وقت گرفته خاطر بود و بیمار [illegible] و بکار طب و علاج
مشغول و اگر احتراق و رجعت بود خوف هر کس بیشتر باشد اما اگر [illegible]
بود خوف بر مولود مستولی شود و رای و تدبیر او خطا شود و بیع و شری و
معاملات بد بود و در کارها فرو ماند و حاجت [illegible] بر نیاید و مال بهر کس که بدهد
منکر شود و معالجت مفید نباشد و دارو [illegible] اثر گردد اما اگر [illegible]
بود سهو بود در آن وقت باشد از بیماری بد و غم [illegible] شود از کار [illegible] مرد [illegible]
طبیب و منجم و مکار و حیله ساز گردد و بر [illegible] کنند [illegible] بسر خود
رساند خاصه که طالع حمل یا میزان باشد و خوف بود از تهمت تا موت [illegible]
و از طبیعت آن کس بد و مکروه رسد و مال جفت یا آبا از ضایع شود اما اگر
سعدی بود ایمنی بود با فراغت خاطر و معاملات روان باشد و میراث که
با مال بیخ برده و تدارک جفت و ابا از او [illegible] مال زیاده شود مال فرو رفته
با بضاعت حاصل آید [illegible] راست زود و طبیب دانا و [illegible] اگر
در بیت تاسع بود از بن [illegible] مولود سفر و تجارت [illegible] دوست دارد و از
انواع علوم با بهره بود و صحبتی با اهل حکمت و فهم و فضل [illegible] موضع خود
در خط و بلاغت و فصاحت اهل باشد و علم [illegible] نیکو داند و با فراست بود و در
بازوی و تدبیر و خواهای نیک [illegible] و عاقل و نیکو [illegible] حاضر باشد و گاه عیبی و گاه
فقیر و سفر کند و در سفر علم و مال [illegible] اما اگر [illegible] قوی بوده باشد
سفر ها [illegible] خبر بود و همه علوم بداند و [illegible] شود و منصف [illegible]

دیانت

و بطالت بود و جد شناس و بجایهای نیکو رود و راهها ایمن و ا[لا] ا[گر] زحل [بود] با اهل
دیوان در آمیزد و استیفا بداند و بعلم معروف گردد و مرا[د] بسبب قرب اکابر
یابد و فایده علم او بود اما بیمار گردد و اگر بدحال بود مولود علمهای معطول آموزد
و نام گردد و بمذهبی ... گرده و در کار دین واعتقاد در سفر و تجارت
... کاهل بود در طاعت و از و کالت ما [و] معاش حاصل کند و کتابهای
فال و علم و طلب ... و شجاع بود با مردم و
... و شیدا اما اگر ... بود سفر کند در خدمت بادشاه یا با بزرگی
... علم یا ... با طبیب یا ندیم بود و در راه خوف و زیان و ... بند
... نهادن با کار و ... گرفتن و غایتی در راه پیش آید با
... اما اگر محترق و در رجعت بود از راه باز گردد و بیم تهمتی بود
... و خوف ... راه دار ان و کسان بادشاه از بیماری بازد[ا]ن
با غایت ... دستوریا ... کشتن ... راجع بود سفر ... و راه ... شود
و بیم فرومانده بود و باز گشتن از راه یا از همراه ... و در ... و در دل و دوری
شدن ... دستور و خشم کردن شاگرد ... و مذهب اما اگر ... بود
ناظر بود سفر ... حذر و زیان بود و خوف از دزد و همراهان بد باشد
و غایت ... اما اگر زحل بود سفر با ... کند و مشایخ و مردم
... اما اگر ... اهل ... در راهها سخت رود و کوه و عقبه و ...
معیشت ... و ... غم خورد و اگر مریخ بود با لشکریان و بزرگان
و مردم ... و ... در رحمت ... و دستور در دزد برد
... منطوق ... و مذهب و اعتقاد باشد اما اگر سعد

به مولود سفر کند بسعی و معاونت بزرگی چیز مربی نکو و علمی نیاموزد و آنچه گفته شد در
پیش همه عکس او باشد از نیکا همراهان و امن و حفظ و فراغی و راحت و تحصیل
و کذا ز طالع لطاعت و کامل شدن در انواع علوم و فضایل و امانت کنند و مطلوب
سفر و باز کامل با نفع بود و از طبقات این سعد سعادتها یابند و به طلوع
او به اوج شود و از او هیئت عاشر بود ا . به هیئت برج مولود در علم و
عقل و رای و تدبیر و فصاحت و بلاغت و حفظ ... صاحب استیفا و کفایت شاید
حکمت کارها باشند و بدان سبب با پادشاه را ... اختلاط کنند و مه
کرده و از بزرگانی داد و ستد بیع و شری فایده گیرد و مشغول باشند
بکارها پادشاه یا بزرگی و او را ستایش کنند و پیش ... نیکو کوید
اگر در سالهای قوی افتاده باشد در آنچه گفته شد بکمال باشد و چون
در حکم او باشد بمال و جاه او زیادت گردد و صیت و شهرت شود
دولت و راه و تدبیر و کفایت ... که در سلسله بود و مقبول ... شده
و بزرگان ... او ... کنند فصیح و خوش سخن بود و حاضر جواب و آگاه
از علوم میان ... و وزارت یابد و منصب ... حالی بلند
تر شود اما اگر بد حال باشد و کسل ... شود ... انفعال و بزرگان
او را دستوار قبول کنند و ... ماه و هنگام ... سازد و
معیشت دشوار بدست آید و کتابت کند ... نویسند و دواوین
اشعار و مدح با و بزرگان و حکایتهای پادشاهان و باشد که علم طب یا
شعر یا نجوم بداند و بدین سبب ... بزرگان ... و فخر و تصرف
کارها و جایهای معتبر اما اگر محترق ... و از جایهای عالی ...

با علو پادشاه اما اگر بر حال بود خبر بتو دو احکام بر مند ان باشد از نومیدی در
دشواری بزرگان و نقصان … مردم و بلا شدن بود و بستان حیله کند
و مکر و سحر و سخنان دروغ و نوشتن تعویذ و شعر و عشق … حکایت و غم خورد
از هوای آن نفقه … امید با بود و تا یافتن مراد ها و کمی سعادت …
شود از انتقال او بزرگان اما اگر محترق باشد آشتی کند بخیانت …
و بزرگان تمام دانستند و در نهان زیان … با سبب کودکان تباه شد
و با فرزندی بخصومت کند و دست او بیمار شود و … باشد با کسی …
فرا گیرد و اگر احتراق در رجعت بود کار تدبیر تا باشد اما اگر … بود …
مولود دل … کنند برگردند و به اندیشه و رضای او بخواهند … بحل ضرر زیاد
اندیشه و طلسم سازی … از امید ها و عده بینند و نتیجه … خورد …
نا … بود کسی دوست او را برراه کند و بد او گویند و … دشمنان با او درشت
شود … باشد … او در مال بزرگان خیانت کنند … سعادت …
باشد و امید ها او … و دروغ باشد و از طبقات ان نحس مکروه باشد
رسند اما اگر کسی سعدی … عزم کردند بر … گفته اند … گفته شد بر عکس
از بر آمدن امید ها و … و … صحبتی … [illegible] … و سعادت
از مال اکابر … علم شعر و ظریف و … و دیر … جمع
و خوشی … لذت … اختلاط مردم … و کتابت و کتب شریف و اگر
در بیت … بود از … بود … را … شود … رغبت
دارد و … اعدا و بدگویان … و بروی تهمت نهند
و عذر کنند و افترا او قصد و خصومت و … برید آید … [illegible]

و خوار و مجهول افتد و بزرگی که او را بتجارت فرستد و از آن زیان بیند و دو [illegible]
او را اجتماع رسد و برای [illegible] بر شود و اما اگر در اصل مقبول افتاده بود مزد
زیان کمتر بود و قوت دشمنان بیشتر و او از قبل دشمنان و سعی ایشان نیکیها
یابد و از بیع و شری دواب فایده گیرد و ستور نیکو خاصه [illegible] بکلیهای اعدا
[illegible] دشمنان او از طبقات عطارد و [illegible] با [illegible] در رابعست اید
[illegible] حال بود همه [illegible] بود و مجلس نامردم [illegible] نام و
[illegible] و بهر علم که در آید با تمام گذارد و [illegible] بهتر بود و [illegible]
[illegible] متابعت دشمنان کند [illegible] کاتب [illegible] دواب [illegible] بود و از
آن زیان [illegible] افتد و [illegible] مردم فرومایه و دون [illegible]
[illegible] دشمن قوی را [illegible] بسیار [illegible] بهمت [illegible] افتد و بزرگی
با مرض [illegible] ستور [illegible] بیع و شری ستور [illegible] که با عیب
[illegible] دیده [illegible] دشمن [illegible] زیان [illegible] پادشاه [illegible]
و اگر احتراق در رجعت بود [illegible] او [illegible] یا او [illegible] پادشاه [illegible] شود یا
بسبب خصومت او [illegible] اما اگر راجع بود [illegible] بیع و شری غلام و ستور به
[illegible] اما در [illegible] دشمن کنند و ستور غایب بنده را بگیرد اما
اگر نحس [illegible] دشمنان او را [illegible] شود و [illegible] زیان بیند و ستور او را
[illegible] بیع و شری ستور با زیان باشد و با عیب افتد و یا از دیده [illegible]
[illegible] از دشمنان و قرض [illegible] دیوانی [illegible] از طبیعت
آن نحس و طبقات او [illegible] دشمنان قوی شوند و در بیع و شری
[illegible] و از کارکرد ستور فایده باشد و قرض و داد و ستد نیکو بود و از

تحقیق دشمن

فصل هفتم در احکام [illegible]

منافع جز و نفع کرد و این بود و از دشمنان و بدگویان و ملحدان و منافق
پیش آیند و مصالح چونین بود و به سبب نیکو حاصل آید [illegible]
هفتم در احکام قمر تحویل یا انتهاآت مولود قمر در [illegible] اصل بود یا تحویل یا انتها
مولود را بسفر [illegible] یا تجارت و مسافران و عوام الناس اختلاط [illegible]
[illegible] و بیع و شری منفعت گیرد ضعیف مزاج و بیمار [illegible]
دگر [illegible] و بلغم زحمت بیند و کم ثبات [illegible] شود از کار تمام کرده [illegible]
و یکجا نقل کند و از قومی بقومی دیگر درآید و از عوام عمل یاری خواهد
قوی حال بود بر قومی از عوام مهتر و حاکم گردد و نیکنامی باید مردم بد و مخنث [illegible]
و سفر با جنبش مبارک بود و با زرگانی جنبش با نفع و رسالت کند و توسط [illegible]
اکابر و پادشاه و حکم از ره آن بود خاصه که زاید النور سریع السیر [illegible]
بود خصوصا [illegible] با افتد و از سفر باز ماند و در کارها پوشیده [illegible]
[illegible] و اگر در [illegible] بود و در [illegible]
[illegible] استقبال همین بود [illegible] اما اگر زحل
بد و ناظر بود با فروشیان [illegible]
در آمیزد و [illegible] کارها [illegible]
و اگر مریخ بود با لشکریان [illegible]
[illegible] از دزد و حوادثان و بیماریها [illegible] صفرا و بلغم
اما اگر مشتری بود با علمای و اهل ورع و قضات و دگر آمیزد و کارهای نیکو کند
و تحصیل علم و مطالعت مشغول گردد و بیشتر وقت در [illegible] و سلامت باشد
و حاکم یا نایب قاضی شود اما اگر زهره بود [illegible] از زنان و لهو و طرب [illegible]

[illegible]

بکرد مالش از زراعت و بیع بود و کارها سخت و از دست رنج و کسب روز برود
معاونت بندگان و درشت ستور و شری و عقاقیر و بار ترازو و بیمار کردن و از زرد
کلوه و ماهی برکردن اما اگر مریخ بگرد مالش از لشکریان حاصل آید و ترکان و کارها
که با آهن و آتش و انواع سلاح تعلق دارد و از خیانت یا با عوان بیمار کردن و ابر
آوردن خون و دیر زود دندان و ریشهای بر تر اطراف کردن اما اگر آفتاب بگرد
مالش از پادشاه و معارف و اعیان دولت حاصل آید و کارها که بدیشان
دارد و از بیع و شری جواهر کانی و زرگری و صرافی اما اگر زهره بگرد مالش از زنان
حاصل آید و اهل طرب و برازی با عطاری و دیبا بافی یا از انواع تره و [illegible]
از مادر و خواهر و خوشخواره بود و رنجوری او از ماده بلغم باشد و راندن شهوت
و غذاهاء لذیذ و اما اگر مشتری بگرد مالش از وزرا و علما و قضات و اشراف
حاصل آید و از کار ستوده و هدیه و عطاهاء بزرگان و کسب کارها آوردن باب
معاش بروی فراخ کند اما اگر عطارد بگرد مالش از دبیری تجارت و رسولی حاصل
و بیع و شری برده و غلام و انواع چیزها از تصرف کارهاء دیوان و سفر و شرکت
و علم نجوم با صناعت و حرفت و از اهل بازار و ارباب قلم [illegible]
ثالث بود از این سه برج مولود نقل و حرکت بسیار کند و بیاموزد علم حساب
مساحت و هندسه و تجارت کند و بیع و شری انواع چیزها اما اگر [illegible] اصل معقول
کار قوی تر گردد و فایده بیشتر باشد از نقل و حرکت و دوستی [illegible] خویشان
مادر و خواهر و نیکو بود احوال اقربا اما اگر در اجتماع بود مولود خویش بزرگ
و مانند در صاحب ستر رها شود هر برکشی باید و با او سفر کرد و یا پادشاه نزدیک
گردد و اگر عقده راس بود برادرش شود و خویشان جمعیت سازند و

و او حاکم و مهتر شود و قومی با حجابت با نیابت کند پیش پادشاه یا بزرگی و اگر عقد (در خویشی)
ذنب بود از بزرگان بود از پیران بود و خویشان یا پدر یا برادر او بیمار گردد یا از
همدیگر دور افتند و در استقبال خصومت کند با خویشان اسرار همدیگر فاش کنند
اما اگر [illegible] نگرد میان او و خویشان منازعت افتد و تهمت و خصومت و خویش از وطن
خود دور افتد و مولود در تحویل بجای دیگر شود و از سبب خویش بسیار غم خورد و مایل بود
علم فلسفه و احکام نجوم اما اگر [illegible] خصومت نمود با خویشان و قصد همدیگر کنند و علم
[illegible] میان افتد و دست عوانان در ماند و از خانمان دور افتد و دیگر بود و علم
سلاح یا سواری و احکام نجوم رغبت کنند اما اگر زهره نگرد در علم دین و اسلام و (نجوم)
طاعت افتد و نقل و حرکت او بسیار نیکو بود و کار خود سازد و بیع و شری و انواع
عطر با [illegible] کند و مال بدست آرد و دلشاد و با نفع برج بود و دوستی کند با خویشان
با انقطاع دور [illegible] میان صناعتها و طبها پدید آید اما اگر مشتری ناظر بود عالم گردد و باورع
با [illegible] و از جمله علوم دینی با نصیب باشد و امانت و دیانت دار بود و مشفق در حق
خویشان و قبیله و طالع تحویل او مبارک آمد و سفر کند کار خویشان او نیک شود و
همدیگر راحت رسانند اما اگر آفتاب نگرد خویشان بزرگتر بر دیگر نیکی کنند و در کارهای
بزرگان آید و سفر کند و تحویل از آن سعادت و جاه و مال دریابد و خویشی و بزرگ او را
حرمت کنند و صنعت و [illegible] امور افزونی گردد اما اگر [illegible] نگرد و بعلم حکمت و
منطق و هر علمها که تحصیل علم دیگر بود رغبت کند و طب و نجوم بداند و خط او
نقاشی و صناعتهای لطیف و باریک مایل بود و سفر و تجارت و بیع و شری کند و
[illegible] و نیک باشد اما اگر در بیت رابع بود از این برج مولود با دوستان و یاران
و مسافران مهمانیها کند و در باغ و بوستان و املاک او نشیند و امید عمارت کند

و افشاندن درختها میوه و از انواع زنا چنین با ترتیبا و فضیحه و رسوا تازه و بر
خورند اما اگر در راس اصل قوی افتاده باشد کار قوی‌تر بود و عمارت نیکو شود و ساختن
یا قنیدن از اسباب و املاک و ساختن حوض و جوی و نیکوی احوال [illegible]
بود و فایده یافتن از ارتفاعات اگر در اجتماع بود مولود توانگر گردد و ذخیره
نهد و مر او بستان سازد و شاه یا بزرگی جهت ملک او آید و [illegible] بدانک
در عقده راس بود کار قوی‌تر باشد و فایده [illegible] از ارتفاعات بیشتر یابد
و بیشتر شود و صحبت پادشاه و اکابر و مجالست با این طایفه دست گیرد اما
اگر در عقده ذنب بود میان او و پدر منازعت افتد و [illegible] رنج
رسند و خرابی جایگاهی بود از املاک و در آمدن دزد و [illegible] خصومت
افتد پدر را یا مادر را و خواهران را [illegible] دیگر فاحش کنند و بزرگان [illegible]
اگر زحل ناظر مولود جایها خراب کند یا مستغلات و کاریز و چاه و حوض بسیار
و زمین آبادان کند و یا در گذشت و زرع آرد و اثر افتد میان او [illegible]
از عاقبتی آمیخته کند اما اگر مریخ نحوست کند زیان [illegible] و در ملک او نشیند از
دواب خلل پذیرد و از آتش خوف باشد و منازعت کنند با پدر و مادر [illegible]
از دزد نیز خایف باشد یا از دهلیز بگریزد و [illegible] آن اما اگر [illegible] فایده شود
از صباح و ارتفاعات و عمارت بستان و حایط کند و سود [illegible]
شود و در املاک صحبت زنان و طرب و عشرت باشند و خرمی بود و در مادران
خواهران اما اگر مشتری نگرد عمارت و عبادتخانه کند مسجد یا مدرسه یا صومعه
و با علما و اهل ورع و قضات نشیند و این قوم با املاک و اسباب در آیند
و دعوتها و جمعیتها خبر شود و نیکی باید از مستغلات و صباح و عقار [illegible]

باشد اما اگر

افتد پیش [illegible] اما اگر به آفتاب نگرد عمارت قصر کند با معمار پادشاهی یا
بزرگی شود یا بزرگان پیوندند و بزرگان در ملک او آیند و دولت مال و جاه او
افزون گردد اما اگر به عطارد نگرد بیع و شری املاک کند و یا ارباب قلم و اهل فضل
پیوندند و در املاک جمعیت بود به جهت بیع و شری یا عمارت یا نقاشی یا اجتماع
او غلامان یا کودکان باشد و قوی رای تدبیر و آموختن علم حکمت اما اگر در بیت
[illegible] بود از این [illegible] مولود [illegible] فرزند بسفر رود و او بتوسط کارها مشغول
[illegible] فرزند را خوف سقط شود یا در هفت ماه زاید و او را دوستی دو افتد
[illegible] طرب و عشرت و لذت باشد اما اگر در اصل قوی افتاده باشد فرزندش بسیار شود
و او سفر دوست بود و بهر وقتی هوا بدل افتد اما اگر در اجتماع افتد فرزندان مقبل زاید
و [illegible] کند و بزرگی او را موافقت فرزند خود فرماید و از آنجا کار قوی
گردد و فرزندان او قرب پادشاه یا بزرگی یابند [illegible] اگر در عقده
[illegible] بود کار قوی تر باشد و فرزندانش بسیار بوند و به مرتبه عالی رسند و اگر در عقده ذنب
بود پادشاه قصد [illegible] او کند یا فرزندی شود با عیب یا سقط کند و در مقابله کارها
بد بود و او در عاشقی فاش گردد اما اگر بزحل نگرد مولود را فرزندی شود و بسی شراب
بسیار خورد [illegible] افتد و خصومت [illegible] با فرزند درشت خو بود و کاهل و بدصورت
و اخبار بد شود یا فرزند او بیمار گردد و او را [illegible] را بزینت کند یا فرزندی قبول کند
یا بنده زاده را اما اگر بمریخ نگرد فرزند او سقط شود یا فرزندی در روی عاصی
شود یا بگریزد و بر مولود کار بد بود و در بزم شراب خصومت افتد بفرزند زیان
رسد و خبر بد شود و از هوا [illegible] غم خورد و دوستی قصد مولود کند و [illegible] او را آتش
رسد یا ضایع شود اما اگر بزهره نگرد مولود خرم شود بفرزند و از دوستی زنان و اهل طرب

و بخور و میل و لباس خوب و بطرب و صفا و عیش و لذات کند و ملازم فرزندان بماند
و سود کند با جهان و از دوستی فرزند خود با بزرگان اگر مشتری بنگرد مولود
توبه کند از کار بد و دوستی با علما و اهل صلاح و زاهد و فرزند را علم آموزد و عالم
شود و بفرزندی پسر لباسهای با صلاح پوشند و از بندگان شریف کرد و
اخبار خوش شود اما اگر با فتاب نگرد مولود را فرزند شود کار فرزند سازد و
مراقبت کار فرزند پادشاه کند و فرزند او قریب پادشاه و درگاه
او توسط و رسالت کند و شریف بوند و از هدیه و عطا خورم گردد
و عطارد نگرد فرزند مولود علم و ادب آموزد و هنر و خط و فضیلت باشد که هر
فرزند نیک شکل زاید خاصه که برج دو جسدین بود و میان او دوستی و
مکتوبات روان بود فرزند دبیر شود یا شاعر فایده بود و مولود را از بنده و کنیز
غلام با ... بود کان ... از زمین ... مولود بیمار
ناک گردد از ماده بلغم و درد و پیوندها و قیها و سرفه و علتهای سرد و رطوبت
و اسهال بلغمی خاصه که برج آبی باشند و هیچ و شری بند کنند و ستور بریزه
انواع طیور بمعالجت مشغول گردد اما اگر در اصل قوی افتاده باشد رنج و
بیماری کمتر بود فایده باشد از مولود بنده داد کان و خدمتکاران و متعلقان
و عارضه پدید آید که دراز کشد و زحمت ... و از ماد ... دور ماند اگر در اجتماع
بود مولود را بنده قیمتی و بزرگ زاده حاصل شود و بنده بر وزن و حاکم شود
و بندگان را خوف بیماری بود یا موت یا غضب پادشاه یا کسی بگریزاند
اگر در راس بود افزونی بندگان شود و در چشم خود را نزرگ ... و ادراک
در عقد ذنب بود بیم رفتن چشم بود و نقصان بصر و بیماری خوبی و چهار پایان

و بردن مال بیمار در اسب و در هم تعلیم نباشد که بیشتر ایشان از بندگان بود و بیمار [illegible]
خیانت ایشان اما اگر [illegible] نگرد بیع و شری بندگان صحیح که بهمه ایشان [illegible]
[illegible] آید [illegible] بنده [illegible] اما [illegible] شود علاج [illegible]
[illegible] ماند مولود را بهم بود از بیماری [illegible] اما اگر [illegible] نگرد [illegible]
[illegible] گردد در میان بندگان باید و خصومت و تشویش افتد و
[illegible] رحمت [illegible] شود [illegible] ریشها و جراحتها و شکستن عضوی
[illegible] شود [illegible] بیمار گردد یا بمیرد یا غایب شود یا در [illegible]
[illegible] بود اما اگر [illegible] نگرد مولود بیع و شری کند که [illegible] را و را برده حاصل
آید خوب صورت و لطیف طبع [illegible] قریب اعضا و شهوت انگیز [illegible]
[illegible] مولود را از راندن شهوت [illegible] بلغم [illegible] شود و ضعیف
[illegible] شهوت شود و [illegible] گردد [illegible] اما اگر مشتری نگرد مولود را بنده حاصل
آید خوب صورت و لطیف طبع پارسا و پاک [illegible] بنده و بسبب [illegible]
و مولود [illegible] وقت تندرست بود و سلامت و از بندگان فایده بیند و بتعلیم
طلب مشغول شود و از بیع و شری بنده مال حاصل کند اما اگر [illegible] نگرد مولود را بنده
بدست آید [illegible] و [illegible] زود [illegible] با بدر [illegible]
با او عطا کند و از بیع و شری بنده [illegible] و معالجت از دست او را سبب
بیرون آمد اگر [illegible] نگرد بندگان از هر نوع بدست آید از سیاه و سفید و خادم
[illegible] و [illegible] و [illegible] عاقل و بیشتر مطالع کتب طب کند و علاج
و بیع و شری کند و اگر در [illegible] بود از [illegible] جهت مولود با او دل
[illegible] و از [illegible] بیرون [illegible] کار کرد و منازعت در میان افتد و مادر

وخواهر مولود را بیازارد اگر زود با جفت مولود سفر کند یا بیمار گردد اما اگر در

قوسی عال افتاده باشد جفت او با اعتقاد بود و قول [illegible] باز او جلد گردد و سفر مولود

مبارک باشد و قوت عقل و معاش گردد و نیک تدبیر و حصول مال اما اگر در جدی

بود مولود جفتی کند پنهان و از آن بملامت رسد و از برادر بیگانه فرزند شود

یا از کنیزک و اما از مال کسب پوشیده دارد و خیانت کند و از سفر گریزد یا در

ماند و مراد جفت دشوار بود و اگر در عقده راس بود مولود جفت دیگر [illegible]

که نفس پاک دارد و از نسل بزرگان بود و اگر در عقده ذنب بود مولود فرید شهر

گردد و با علت و جفت او بیمار گردد و چشمش بدرد آید و چنین بر زبان آید و

تهمی کند و در استقبال با شوهر خصومت کند و راز یکدیگر آشکار کنند اما اگر

مریخ جفت او را علتی پدید آید از فرج یا بیمار او از حمل باشد و مولود سفر [illegible] — در کس

کند و اما از خیانت و دزد و خصمان و ضدان او را شدت رسد و دزد [illegible]

باید اما اگر مریخ بود جفت او [illegible] ت کند و خصومت افتد از خانه بجز برد

و بچه اسقاط کند و مولود جفت دیگر کند از جنس کالج یا در حرام افتد یاد

بواسطه خصمان و ضدان آن زحمت رسد و از دزد خوف بود و اما از خیانت کند

و خصومت افتد اما اگر زهره نگرد مولود عاشق شود جفت دیگر کند یا کنیزک خرد

و جمع آید با دوستی و امردی و شهوت بر [illegible] ضعیف شود زنان و اما

اما از فایده رسد و جفت او خرم بود و مهمانی و سماع باشد در خانه یا سوز و جامه

کند جفت خود را مولود را مال حاصل آید یا لباس حرف و ضدان و خصمان صلح

کنند بسوزنی یا ضیافتی اما اگر مشتری بود جفت مولود در عفت و صلاح

زندگانی کند و اگر شود و نیکو خواه مولود و ضدان و خصمان مصالحه کنند و شفیع

[illegible]

انکه شود ز دیده و غایب شده حاصل آید اما اگر با غایب شود جفت او گردن کشی کند
و اگر نکو شود و ضدان و خصمان با پادشاه تقرب کنند و انباز را کار نیکو باشد
و مال بدست آرد و مولود در سفر باشد و توانگر گردد و خلعت و خدمتی پادشاه دارد
اما اگر [illegible] نگرد مولود جفت دیگر جوید با کنیزکی یا غلامی یا با مردی در آمیزد
و اگر متقابل بود با مردی جمع آید و بیع و شری با فایده و ضدان و خصمان [illegible]
[illegible] گردد و خط و قبالها در میان آید و جوابها افتد و مولود زیرک باشد و دریابد تدبیرها
[illegible] و هنر کار او کسب کار نیکو باشد و معاملت [illegible] بود و جفت تقویت
[illegible] بود از [illegible] مولود [illegible] بود و بعقده دشوار
[illegible] و دشمن بزرگان کم منزلت و محتاج گردد و [illegible] غمگین شود و از غمی [illegible]
[illegible] افتد و خوف [illegible] غالب شود اما اگر در اصل مقبول بوده باشد کار بهتر گردد
و او بمعالجت و دارو ها مشغول و از [illegible] افتد [illegible] اما اگر [illegible] بود
[illegible] بزرگی با پادشاه در هراس افتد [illegible] قصد او کنند و مصیبتی
غمگین شود و مال بود بعلت یا بضاعت [illegible] و اگر در عقده راس بود جفت
و انباز او را مال جمع آید و مال او پراکنده شود یا پادشاه از دستاند یا دزد برد
و اگر بعقده ذنب بود بر آفت باشد [illegible] و افتادن آید و رگ [illegible] زخم او ضرر
مار یا عقرب [illegible] از ضایع شود و در استقبال غایب شده
یا در دیده حاصل آید و [illegible] اما اگر [illegible] نگرد از پدر غم خورد و او را علتی
[illegible] پدید آید و ضایع گردد از کار گذشته و کهن شده و انباز افلاس برآرد
و مال جفت تلف شود و ضدان و خصمان را اخراجات افتد جهة میراث منازعت
کنند و از [illegible] غم خورد مولود [illegible] کرده رسد از طبقات زحل ترسنده شود اما اگر مریخ

اگر در رابع افتد بود و بیم رسیدن زخم و گزند از سلاح و دیگر چیزها [illegible] و به جهت
کسی با همراهی در خدمت شود و بیفتد و علل آن یار فوت باشد از قریب [illegible] کس
و قصد لشکریان یا دزدان اما اگر [illegible] ایمن بود از فساد خصومت [illegible]
مکروه رسد از زنان یا برده خادم یا اضطراب [illegible] شهوت و
طلب [illegible] اما اگر [illegible] نگرد مکروه رسد از علما و وزرا و مردم [illegible] کار
با این قوم سروکار افتد و معاملت و کارها پیش آید و طلب میراث [illegible]
بود از علت و آفت و خوف و مال [illegible] و انبار [illegible] شود و [illegible]
و خصمان را معاونت کنند اما اگر [illegible] نگرد پادشاه و بزرگان [illegible]
و خصمان او کنند و مال ایشان زیادت گردد و جهت او توانگر گردد و [illegible]
هر کس به وی [illegible] از پادشاه و بزرگان [illegible] ایشان اما اگر
نگرد [illegible] مخالفت کند [illegible] قوی شود
افتد و دعوی مال [illegible] یا ودیعت تا جهت غلام یا بیع [illegible]
گفت و شنید افتد و بیم بود از زحمت داروها و علاج [illegible] گواهی [illegible]
و اگر در [illegible] بود از [illegible] سفر کند [illegible] کاری کند
و جهت چیزی کارها کنند و در [illegible] بیاموزد و از جایی به جایی سفر کنند و از دل
بنده و خدمتکار [illegible] سفر کنند و [illegible]
در مذهب کم ثبات بود و نقل کند از مذهبی به [illegible] اما اگر در اصل [illegible] بوده باشد
سفر [illegible] نیکو بود و با نفع و بیاموزد علم ساخت و هندسه و بیع و شری [illegible]
و بازرگانی با سود بود و قوت عقل و معاش [illegible] شود و [illegible] اما اگر در
اجتماع بود سفر [illegible] در خدمت پادشاه بود با بزرگی و داد و صاحب سر بزرگان

کشود

[illegible] و باد [illegible] ابلهان را بمغز رسند غایب آید بر سند و اخبار [illegible] علم تحصیل کند از
[illegible] کلام و ملک را بعقد [illegible] دنیا [illegible] باشد و با طاعت [illegible] باشند
و آیات صفات خدای تعالی و ثواب را ببیند و تغیر [illegible] پیدا آید و الهام [illegible] دارد ای
[illegible] حضرت [illegible] رسول علیه السلم [illegible] ببیند و کعبه و انبیا و امثال این و اگر
[illegible] باشد سفر [illegible] بود و دزد [illegible] و دستور معیوب شود یا [illegible] دیده
[illegible] باشد از بردن [illegible] از راه [illegible] در [illegible] استقبال [illegible]
[illegible] مذهب [illegible] کرده و اما اگر [illegible] نکرد و سفر [illegible] سخت بود و [illegible]
[illegible] در جنگ [illegible] خصومت کند [illegible] معیوب شود و کار با [illegible] و نقل [illegible]
[illegible] بود و بیاموزد علم دقیق و کار [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] فتح [illegible] اما اگر [illegible] نکرد در سفر خوف بود از دزد و راه [illegible]
و با اهل [illegible] کنند و غضب [illegible] شدن دستور و [illegible] و اگر [illegible] ببیند [illegible]
[illegible] از خوف و بی ثبات بود در دین و مذهب و اعتقاد و ریاضت [illegible]
[illegible] اما اگر [illegible] نکرد سفر کند با زبان و [illegible] اهل طرب [illegible] این قوم یا سور [illegible]
رود یا بازرگانی کند یا سود مال حاصل کند یا بیاموزد علم موسیقی و زدن ساز و [illegible]
اعتقاد [illegible] نیکو بود در سفر [illegible] کند با کنیزک [illegible] و مادر [illegible] خواهر او را سفر شود [illegible]
با ایشان سفر کند اما اگر [illegible] سفر بازرگانی کند با نفع و سود و در ایمنی باشد
و بیاموزد علم قران و احادیث و فقه و تفسیر و امثال این [illegible] و با طاعت بود
[illegible] نیکو اعتقاد [illegible] سود و دیانت مشهور و امانت نگاه دارد و با مردم نیکو [illegible]
کند و [illegible] اما اگر با آفتاب نکرد با پادشاه یا بزرگی او را سفر [illegible] جهت امور و کار
دین رود و علم طب [illegible] کامل [illegible] پادشاه یا بزرگی رود یا در صحبت ایشان سفر

کنند [illegible] بعضی [illegible] شود در کار دنیوی و دینی بهتر [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] کنند و بیع و شری نیکو بود خاصه بر ده و انواع دارو و کتابها
و انواع [illegible] کتابی در نکتها و معجزها و بوها و تحصیل علوم کند و زیرک بود
و از همه چیزها باخبر باشد و رسنده بعضی هر علم و منصف بود در بی خود خاصه علوم
حکمی و علم نجوم و هندسه مساحت و معقولات و کلام خاصه که هیچ جوزا بود
و مذهب و اعتقاد او باشد و اگر در بیت حادی عشر بود [illegible]
مولود یا بزرگزادگان و نزدیکان پادشاه صحبت دارد و از شغل [illegible]
نقل کند در رود درای و تدبیر بگشاید و منحرف شود که ثبات و قرار برای [illegible]
شود و عجز کننده بود اما اگر در اصل قوی بوده باشد مولود از نزدیکان [illegible]
بود صاحب و مشهور شود به نیکی و جلدی و مردم بروی ثنا گویند و یا
که ولی عهد شود یا نیابت کند و عز و دولت او قوی گردد و [illegible] زیرکی و دانائی
شهرت یابد خاصه که در [illegible] باشد و اگر در اجتماع بود امیر پادشاه سر و اکابر
و متعارف در کارها مشورت با وی برند و صاحب ناموس بود [illegible] و از [illegible]
شود و حاکم و اگر در عقده راس باشد پادشاه بود و حاکم مطلق و توانگر و مشهور
و داننده علم الهی و شناسند ذات و صفات باری تعالی و تقدس و [illegible]
بحساب باشد و اگر در عقده ذنب [illegible] خیانت کند و عیب مردم جوید و با بزرگان
خلاف اندیشد و آفت چشم بود و بر مردم تهمت نهد و مادر و پدر [illegible]
او از بالا در افتد و در استقبال گشاینده اسرار مردم باشد و عمر کننده
بود و در خصومت افتد باید و بیم افتادن بود از مقام بلند اما اگر [illegible]
نکرد صحبت مشایخ طریقت جوید و مردم ریاضت کننده و سخن گوش [illegible]

زاید [illegible]

آبیت و زمین مشغول شود و یا بهر عمارت کند بر دیه و مزرعه و باغ و بستان و عمارت [illegible]
یا باید و مادر و خواهر او بیمار گردد اما اگر برجیس نگرد با امرا و ارباب سلاح [illegible] آمیزد و با
مردم غاز و همتی نشسته و بفرزانگی صحبت دارد و نام خود بد کند و باشد که بر سر مردم بزرگ
بود از بزرگان و لشکریان و ملک شود یا دوستی دارد و عزیز او دارند و از مادر آزرده
شود اما اگر [illegible] نگرد و سر و کارش با خاتونان و اهل طرب و مردم خوبصورت و
[illegible] و شغل نیکو کند یا نیابت و حجابت خاتون بزرگ یا بزرگزاده و کدخدایی کند
[illegible] یا دوستی سازد یا ضیافتی کند اما اگر [illegible] نگرد مولود قرب وزیری یا قاضی یابد یا
[illegible] اگر شود [illegible] نیکی و نام [illegible] برقوی و عدل [illegible] پاکسیرت و محض خیر و نیکو
بود مردم و او را پیش کار بر نیکو گویند اگر [illegible] نگرد قرب پادشاه یا به بزرگی بزرگان
یابد و بغایت بلند و تربیت کنند و شغل و عملی نیکو یابد و مال و جاه او زیادت شود
یا و پادشاه با بزرگی رسالت فرماید یا نیابت اما اگر [illegible] نگرد مولود بعلم
استقصاء مایل شود یا بضاعتی که پادشاه تعین دارد و عملی کرد و نیکو یا جایگاهی
عمال گردد و آن عمل به عمل دیگر دراید و دبیری کند با عدل و یا استاد بزرگزادگان یا
کارهای دیوانی سازد و از بیع و شری فایده گیرد و ندیم و ظریف باشد و بود یا وکیل
خرج بزرگان و زیرک کارگزار بود و خوش سخن و خاطر جواب [illegible]
[illegible] بود از این سه برج مولود [illegible] بندگی شود یا وکیل یا نایب و از آن
فایده گیرد و زود دوست بود از مردم و کم ثبات باشد و یا شکیبا و [illegible]
[illegible] بسیار و محبت با عامه خلق دارد اما اگر در اصل قوی افتاده باشد سعادت
یابد از قبل دوستان با بزرگان و امید [illegible] بزودی بر آید و با نزدیکان پادشاه
صحبت دارد [illegible] دوستان وفا یابد و با ثبات بود و سعادت یابد از بزرگان

[illegible]

استقصا

شغل

و بهواخواهان مقصود حاصل کند اما اگر در اجتماع بود و بزرگان مال نهند و امانت
نهند و راز خود گویند بزرگان او را محرم و امین خود گردانند با دوستان
جمعیت سازد و در نهان و از آن خوف و زیان پیوندند اگر در عقده [illegible]
بود کار نیکوتر باشد و محرم خزانه پادشاه شود به جهت [illegible] عقد قمر
و دوستان صادق دارد و غم خورد از طرب یا فرزند و اگر در عقده [illegible]
مولود از دوستی غم خورد و یا دوستی با او بد کند و خیانت و در استقبال [illegible]
دوستان بود و عهد کردن و فاش کردن اسرار همدیگر اگر بر زحل نگرد دوستی
را علت پدید آید یا نکبتی رسد یا در رنج فرا افتد و او برکسی ستوده عاشق شود
و از آن کس در رافتند و امیدی او بر نیاید و آنچه برای بعد از رنج و مشقت
بسیار و خوار شدن اما اگر [illegible] نگرد دوستی با مولود خیانت کنند و عهد
و در میان خصومت پدید آید و دوست او از خود بگریزد و یا از تهمتی غم
و خصومت افتد و در بزم شراب قصد همدیگر کنند و بسبب دوستی فتنه [illegible]
بشود و تشنیع و گفتگوی و بحرمتی افتد اما اگر بزهره نگرد مولود عاشق شود
و بهوا میل پیوندد و معشوق بحکم او بود و با زنان دوستی کند و خانمان و اهل
طرب و امید باشد بزودی برآید و دوست او ظریف بود و بجای همدیگر در
افتند یا سفر رود و سعادت او شعرا نزدیک باشد اما اگر بمشتری نگرد مولود
امین پادشاه بود خزانه دار و امانت گذار بود و دوست بسیار دارد دوستان
او صاحب صدق باشند و امید ها را بزودی برآید و سعادت تنها او را
اکابر و اصاغر و مردم نیکوکار و عادل و محبت با و شاد [illegible] از قبیل
اکابر و اشراف و معارف ملک اما اگر با آفتاب نگرد مولود از محتشمان عظام

منه مفید شاه یا بعد از ان اما بر فایده ملکی و امید باشد بزودی بر آید و کار
های بزرگ [illegible] ساز دو از دوستان [illegible] اما اگر [illegible] ذکر مولود بر [illegible] امی یا
امردی عاشق شود و دوستی گیرد با اصحاب دیوان و دبیران و شاعران و اهل
فضل و عشقنامه نویسد و اشعار و غزلیات و قصیده دوستی کند و امید باشد
به قبول عطا و دیان بر آید والله اعلم و اگر در [illegible] از برج [illegible]
[illegible] دشمنان بسیار شود و از عوام خلق و مسافران و بزرگزادگان و اهل
بازار بعضی از دوستان با او دشمنی کنند و در میان دشمنان بر خلاف افتد
[illegible] اصل قوی حال [illegible] باشد و دشمنانش محتشم باشند و از دواب فایده
[illegible] نتایج چهار پایان نیکو باشد بیع و شری ان با فایده بود اما اگر در اجتماع [illegible]
[illegible] تقدم مولود کنند در نهان [illegible] پادشاه یا بزرگی او را بد گویند و تهمت
[illegible] باشد که در قید و حبس کنند و اگر در عقده راس فساد و ضرر باشد و دشمنان
[illegible] کنند و دواب نتایج نیک [illegible] در عقده ذنب بود دستور او با زر و برد یا پادشاه
یا بزرگی و تهمت نهند و باشد که در قید و حبس کنند و اگر در عقده راس بود فساد و
ضرر باشد دشمنان نفاق کنند و اگر در عقده راس بود فساد و ضرر بود دواب و نتایج
[illegible] و اگر در عقده ذنب [illegible] دستور او را زر [illegible] برد و یا پادشاه یا بزرگی
[illegible] کند و اگر دستور [illegible] زردیده [illegible] یا کور یا معیوب و اگر در استقبال
بود دستور [illegible] خصومت [illegible] اشکارا شود یا عیب [illegible] اما اگر [illegible] نکرد
دشمنان او [illegible] شود و تعلق و با شدت یا تهمت [illegible] دستور یا کسی
[illegible] نیکو بود اما [illegible] از قرض و داد و ستد [illegible] رسد [illegible] نکرد
دشمنان او [illegible] سلاح در آمیزند و [illegible] ایشان معاونت خواهند و یا همدیگر

فساد اندیشند و دشمن او را آفت رسد یا تهمتی یا بکار بدی درمانند و فساد
ستمکاران باشد از دزد و گرفتن لشکریان و بیماری و معیوب شدن و تاب
کشیدن و گفتگوی بود از جهت مال بقرض دادن و گرفتن اما اگر تیر می
نگرد در میان دشمنان فرح و طرب با سوز و مهمان پدید آید و شعر گفته و عداوت
گذارند و بصلح درآیند و او را دواب شریف حاصل آید یا انواع خوشبوی
یابد از دشمنان در آمیزد اما اگر بمشتری نگرد اعدا او اهل علم [illegible]
و دوستی دارند با مولود و خود را [illegible] کنند و از جهت کار شرعی با محکمات یا
مسافران و قومی از اهل خیر دشمن شوند و بیع و شری ستور نیکو بود و معامله
و قرض و داد و ستد با نفع بود و بسبب معاملت پیش حاکم یا قاضی روند اما اگر
نگرد دشمنان او جاه طلب باشند و پناه برند با پادشاه یا بزرگی [illegible]
کنند و یکدیگر غضب ستور شریف و قیمتی حاصل و جاه او زیادت شود از آن
اما اگر بعطارد نگرد بیع و شری ستور کنند و داد و ستد و معاملات سازند و با
خاصه با ارباب قلم و دشمنان تشنیع زنند و زور آوری کنند و او را امتحان
کنند و کسی یک ستور او را بفروشد بر ضا یا از ولایت برود با یکی و خود
در معاملت فصل هشتم در احکام [illegible] چون وقت تحویل سال مولود رأس
در اصل یا تحویل با برج انتها باشد مولود مسعود رای بود و ملک و با سلاطین
دشمنان عیبی در دو زبان او و سرهای او [illegible] و در صحبت و سلامت
باشد و ریاست و مهتری یابد یا قومی از مردم تعبد و اختلاط با صاحبان
و توانگران و اشراف خلایق و مایل بود [illegible] متبرکه رود [illegible] کعبه
و بیت المقدس و مزارهای انبیا و بعز و نجات دولت و مال بسعی معتمد [illegible]

شود

فصل هشتم در احکام رأس

مولود را غایبی بیاید و دوستان و بزرگان بخشش او جمع آید و کار خیر و [illegible]

و فرحی بود و نیکی احوال املاک باشد و تضییع آثار [illegible] و صحبت [illegible]

و عمارت خانها خوش کند و مسجد و صومعه و عبادتخانهای بسازد و [illegible] کند و

درختان نشاند و او را علتی پدید آید در عضوی [illegible] مال [illegible]

[illegible] بر او خوب گردد و بار سالکشود و سفر کند و با از سفر بیاید و باشد که [illegible]

معتکف گردد در مقام متبرک و از وطنی بوطنی دیگر نقل کند و اگر با سعد

کار قوی تر باشد و ثواب او افزون بر با نحسان [illegible] بود و [illegible] و از

املاک و پدر و مادر و خرابی جایها [illegible] اگر در بیت خامس [illegible] فرزندان او

کار نیکو شود و فرزند دیگر زاید و رسالت کند و هدیه و عطایه [illegible] و از طریق

معاشرت توبه کند و از کسی دوست دور افتد و از اخبار خوش [illegible]

و پیش بزرگان عزیز شود و گرامی و در امانت و دیانت اعتقاد [illegible]

از دوستان و فرحها یابد و فرزندان علم نوید و با دیانت و [illegible]

فرمان بردار او از لباسهای اهل صلاح پوشد و با نیکان صحبت دارد و اگر

با سعدان بود کار قوی تر بود و افزونی فرزندان بود و اگر با نحسان بود بر

ضد آن بود و از نقصان فرزندان و [illegible] و اگر در بیت سادس بود مولود از [illegible]

رنجی بیرون آید از بیع و شری برده فایده گیرد بندگان او [illegible] خدمت کنند

و [illegible] بزرگی خشم گیرد بی گناه و بیمار گردد و از ماده بلغم [illegible] بیماری [illegible]

کند و از بنده و متعلقان نکوئی رسد و از مردم سفله و [illegible] بار [illegible] کسی [illegible]

بزرگ شده باشد و بنده و ستور و خدمتکاران او زیادت شوند و اگر

با سعدان بود [illegible] زیان نبود با نحسان عکس باشد و بیم بود از فرومایگان

اقلیم

زمین که شود و اگر در بیت سابع بود مولود کارهای بد پیش گیرد و جفت و انباز
او را اگر نیکو شود و مفسدان و خصمان قوت کنند و جفت او مخالفت کند با سفر
اندیشه و از روی جرای تجدید و مولود عزم سفر کند از خوفی و رنجی که آنجا رود
نیکوتر باشد و لیکن فرو نکند یا بیمار گردد یا جفت دیگر کند یا با کسی شرکت کند اگر
با سعدان بود توانگر شود و با مردم نیکو اختلاط ورزد و اگر با نحسان حکم بر ضد باشد
[illegible] و با شریک خیانت کند و خصومتها افتد و اگر در بیت ثامن بود مولود
[illegible] گردد و [illegible] هر کس عجز و بیچارگی نماید و شکستگی کند و با کسی
[illegible] جهت [illegible] مال [illegible] شود یا از دیگر دو مال جفت و شریک او
[illegible] گردد و [illegible] علم [illegible] با سفر باز مانده و با کسی دعوی مالی در میان آید با میراث
اموال غایبی و وقف بروی مستولی شود اگر چه ایمن باشد و بیغمی و اگر با سعدان
[illegible] از بزرگان جهت مال و اگر با نحسان بود مکروه اندیشه گان رسد یا ماتم
کسی یا از قوی یا ظالمی یا تهمتی و اگر در بیت تاسع بود مولود [illegible] آموزد از
علم [illegible] تفسیر و احادیث و با علما و اهل دین اختلاط کند و خویشان بزرگ
بیند و کار تجارت بر [illegible] بود و قومی او را پیشوا یا امام سازند و خوابهای
نیکو بیند و در [illegible] علم تفسیر نیکو داند و حضرت حق را در خوابی بیند یا بینی [illegible]
[illegible] مشتری و زحل [illegible] با او بوند مولود دعوایهای بزرگ
کرامات شود و سخن از واردات غیبی گوید و الهام خدای را
[illegible] دارد و قوی تر آنکه سهم الغیب با او بود و علم اگر نحسان با او باشند
[illegible] و [illegible] سیمیا داند و اگر در بیت عاشر بود مولود را جاه و
منزلت زیاده شود و [illegible] آموزد علم الهی و کلام و شناسنده ذات و صفات الهی

... عملی کند و اگر شود ... پادشاه و بزرگان و اشراف او را اعتقاد کنند
... های او ... نیکوکاری و نیکو ... و به راستی بسیار ...
معروف شود و اگر با سعدان بود وزیر شود و معتمد بزرگان و کلام قوی ...
از آنچه گفته شد و اگر با نحسان بود محنت ... ایشان ...
و اگر در بیت ... دوستی کند با اهل خیر و علما و امیر و ...
های از رود برآید و سعادتها رسد از قبل اکابر و پادشاه و معاش ...
حضرت حق شود و قومی از دوستان او را منفعت رسد و توبه کار ...
و اگر با سعدان بود کار قوی‌تر بود و احوال خوبتر و سعادتها باشد ...
دل باشد و رسیدن به مراد و امید و اگر با نحسان بود حکم برعکس بود از خیانت
دوستان و مداهنه و مکر و حسد کردن و اگر در بیت ... قوت ...
خیر با او عداوت کند و کار او از عداوت ایشان نیکو گردد و دستور او ...
بدست آید و بیماری او بکشند و در دشمنان قوتی پدید آید و اگر با سعدان بود
از دشمنان ضرر و زیان کم رسد اما از مکروه خاطر و مداهنه و ...
نبود و اگر با نحسان بود درد اندام باشد و زیان چهارپایان و بدی احوال
اعداء فصل نهم در احکام ذنب چون بوقت تحویل سال ... بود ذنب در طالع
... بیمار گردد و لاغر شود و غم خورد و از مردم معیوب ... و در ...
... یافته و بر وی حسد برند و بد او گویند و عذر ...
... مال و تهمت نهند و خوف پیش آید و منازعت ...
که رنگ او زرد شود و ... ریشها و بادها ...
او سیلطکی کند و اگر با سعدان بود ضرر و زیان کمتر رسد ...

[illegible]

و اگر با نحسان بود جفت او یا خیانت کند و مکر و سحر و غش و بد گوید و مولود بیمار
بخت بود و بموت [illegible] سعد [illegible] تا [illegible] بود و مال بسیار خرج شود
و دزد برد و بار [illegible] نزدیکان با او خیانت کنند و در کسب نقصان افتد
و غذا [illegible] بد [illegible] خورد و [illegible] علتی پدید آید و در [illegible]
[illegible] و اطراف [illegible] یا دور [illegible] یا داء الثعلب شود
معده باشد یا کرم معده [illegible] و غذا در معده قرار نگیرد و استسقاء
[illegible] و ضرر کمتر بود و اگر نحسان بود زیان رسد و مال پراکنده شود و
[illegible] و خوف بود [illegible] و [illegible] در حلق و کشیدن دندان با [illegible]
زیان شود و اگر [illegible] بیت [illegible] خویشان مولود را کار به شود و پریشان
[illegible] کنند و بد او گویند و خویشی را [illegible] یا موت رسد و مولود را
[illegible] با نقل مکان کند و برادران و خویشان با او بد شوند و زیان بینند
با او در طاعت و کار خیر کاهلی کند و اگر با سعدان بود کار بهتر بود و خویشان با او نیکو
شوند و [illegible] برادری یا خواهر با او [illegible] گیرند و عهد کنند و اگر با نحسان بود فساد و زیان
[illegible] بود در خویشان و [illegible] شکستن عهد و بیماری بود و نقصان طاعت و
[illegible] اعتقاد در خیرات و اگر در بیت رابع بود پدر و مادر مولود [illegible] و خرابی
[illegible] رفیقی مولود [illegible] شهر و ولایت [illegible] گشتن و متواری
[illegible] تهمت یا غرق [illegible] بود که در خانه یا در ملک او حیوانی [illegible] زیان
[illegible] با سعدان بود فایده اندک باشد [illegible] تقاعات و مستغلات
[illegible] نفاق کنند و اگر نحسان با او بود بیماری مادر رسد و پدر [illegible]
[illegible] الشی [illegible] و خرابی املاک و خانه [illegible] و غضب [illegible]

از بهمن گردن و خوف باشد از زیر دیوار یا بام ماندن یا دزد گرفتن یا ظالم
و اگر در بیت خامس بود فرزندان مولود را مکروه رسد یا سقط بچه و بیمار گردد
یا غایب شود و اخبار بد بوی مسموع شود و از طرب و معاشرت بهم گردد و لذت
فرح بود و از فرزندی بنالد و کسی جامه او بستاند بزور یا در خصومت ضایع شود
و اگر با سعدان بود فساد فرزندان کمتر بود و فرزندی تمام زاید و او بد
خود را قرم نماید و در باطن غمگین بود و بغبار مختلف بسیار شوند
تحتانی بود موت فرزند باشد یا سفر او و خصومت شود و در بزم شر
افتد و تهمت و زیان پدید آید و اگر مریخ بود خون شود و زخم رسد
سادس بود مولود بیمار گردد از انواع حرب و کشتن و درد ایشان
و بند یا خصیه و ابله و شکستن عضوی و ناسور و قولنج و سیلان و
و شکافتن و امثال این خاصه که با مریخ بود و حیوان زهردار بر وی
زند و اگر مریخ حملی بود زخم بر سر و روی آرد و قیاس بر جمله دیگر همای
و اگر در جوزا بود در بیخ بر سرهای رسد و از مردم دون و سفله و معیوب
و خدمتکار سخن بد شنود و باشد که بنده و یا خدمتکار او را آفتی رسد و یا
با ستور خرد معیوب افتد یا دزدیده باشد و او معلوم آید و معالجت بیماری
او مفید نباشد و اگر با سعدان بود ضرر ایشان کمتر بود
بر خود و اگر با نحسان بود بیماری او سخت تر و او هلاک
باشد همان علت بموت رسد و بنده بگریزد و معصیت
او را بگیرند یا بمیرد و اگر در بیت سابع بود بود با کسی دوری و با
صحبت کند و جمع آید و بغض او بیمار گردد و فراق شود و نا

زنی

وخیانت اندیشند و شرکت کند با مفلسی یا کسی که مالی از و تلف شود و ضدان
و خصمان او را زیان رسند به باشد و اگر با سعدان بود جفت دیگر کند و ضدان
و خصمان او به نفاق زنند و خود را با او نیکو نمایند و اگر با او نحوس بود جفت او با سیرت
… با او جنگ افتد و کسی در میان خصمان فتنه نماید و آن جماعت پراکنده شوند و
… از دزدان باشند و اگر … شامی … مولود را خوف باشد از دزدان و …
… بهای خوفناک رود و از ماتم غم خورد و جهت میراث خصومت کند و انباز
… شود و از مردم معیوب و مخالف … و دولت … شود و خایف
… و اگر با سعدان بود زیان کمتر باشد … فزونی بیشتر از بزرگ … ندگان
… رساند و اگر با نحسان او بود هم آفت … خوف باشد از سباع و حیوانات
… گرفتن ستور و از جانوران زهردار و بدکاران و معیوبان و اگر جهت
مولود را سفر پیش آید از خوف و هزیمت و ناخوشی در راه پدید آید خوف
رود و در راه غلط کنند و بیراه روند یا بیابان خشک شد بی آب و بی علف و ستور او معیوب
شد یا دزد برد یا غایب کرد و پشیمانی خورد از سفر و ناکامی باز گردد و همراهی
… و با کسی بی دین و بد مذهب و مفسد او در کار طاعت کاهل بود و سست یقین
و به فاو کم خیر و اگر با سعدان بود او خود را عالم نماید و با طاعت و نیکوکار و اگر با نحسان
… در راه سفر … و خوابهای آشفته بیند و از …
… از عنایت بزرگان دور افتد و از عمل معزول شود و … تهمت
… بزرگان بد گویند و حرمت او بشکنند و بر مادر او تهمت افتد
… و پیش آمدن غم و شر بود و از خیانت … احتراز …
کردن با کسان … و اگر با سعدان بود کسان با او نفاق کنند و …

و در وقت برج طالع پیش بزرگان بعد صورت [illegible] صلاح و اگر با نحسان بود از
جای بلند ... عالی در افتد و بموت رسد و مادرش بمیرد و با کار بد کنند و او تیر [illegible]
یا [illegible] و سخن گویند که نام او ببدی معروف شود یا کم بزرگی کند
او [illegible] رسد یا موت و اگر در بیت [illegible] دوستان [illegible]
[illegible] گویند و تهمت کنند و جفاکار بوند و سر دشمنی بیارند و مردم [illegible]
بمردم سفله و معیوب و [illegible] معیوب [illegible] شود و کم سعادت
و دوستی و وفا نیابد بکمر اندکی در اول [illegible] او قصد کنند [illegible]
سعدان بود دوستان با او [illegible] کنند [illegible] باشند و چون [illegible]
با او [illegible] کنند و اگر با نحسان بود قصد [illegible] کنند و در [illegible]
و در زیان اندر [illegible] جاه و او بعشق و محبت با کسان [illegible]
معیوبان و با مردم بدنام و خاین مشهور گردد و بهیچ امید [illegible] رسد [illegible]
که با وی [illegible] دوستان زیان بیند و از غفلت و عجز او [illegible] یا موت
در بیت [illegible] مولود را از اعدا [illegible] رسد و زیان [illegible]
کمتر رسد و دشمنی او باشد که دشمن او آواره شود یا بمیرد و دواب [illegible]
یا معیوب شود [illegible] و حاسدان و غمازان زیان رسد [illegible]
بقرض پراگنده شود و اگر با سعدان بود دشمنان بخدمت [illegible]
[illegible] زیان بیند و خود [illegible] اندازد و اگر [illegible]
و اگر با نحسان بود کار اعدا بد باشد آفت و نکبت افتد
[illegible] از حبس و قید و ضرر و در ملامت و [illegible]
مغرور افتادن از دوستان از دو باب [illegible] افزایند [illegible] طالع

و خانهای دیگر بود اندرو فضل فزونی اما چون صاحب طالع اصل با خر... برج
نشانه طالع بود ... طالع چون بدان بود ... یا زوی ...
نا ... و ملاس ... یا دخلی ... ثواب ... باشد در ملک خود
... با ملک خود ... در شرف خود بود همچون پادشاه باشد در
... در ملک خود چون ... در مثلثه خود باشد چون مردی بود که حاکم بود
... بر مثلثه خود و چون ... خود بود چون مردی باشد در شهر و بازار
... با در مثلثه و چون در ... بود چون مردی باشد در خانه و کوی
... چون صاحب طالع در طالع بود ا طبقات آن کواکب مردم بر و محتاج
... و اگر ... ازان کوکب در شرف بود ... و اکابر بر و حاجت دارند
... اکابر و معارف محتاج بوند ... صاحب مثلث و حد و
... کوکب ناظر بود در هبوط یا وبال بود مردم ...
... محتاج بوند و اگر راجع بود مردم متحیر و سرگردان عاجز بود
... نظر سعد بوند و مقبول حاجات همه بوجه احسن ... بر آید و اگر
... و حاجات ... بر آید و دیر تر دارد اگر بر خلاف آن بود آن
... باشد و در ... ماند اما چون خداوند طالع ناظر بود ...
... طبقات آن کوکب بوند و مواضع او ...
... باشد چون مردی بود معروف و مشهور و مجهول
و ... باشد چون مردی باشد در ... کار و خصمان
... اگر در ... بود چون مردی بود ... او سا ... اخلاق
و ... چون مردی یا معروف ... ناخوانده و در ...

خون باشد و خوار و دور از مربی و مردم و چون کوکبی ناظر بود بصاحب طالع که در
طالع باشد از مواضع آن کوکب و طبیعت او نظر سعد و نحس او بمولود خبر دهد
و اگر صاحب طالع راجع بود در خانه نهم باشد و او در طالع یا وتدی دیگر او [illegible]
بود بدین و مذهب یا ستوده باشد و متهم گردد [illegible] بد بود در سفر [illegible]
ذلت و ظلم و عجز و فرومایگی و قیاس برین وجه دیگر همین باشد اما هر کواکب که در
هبوط صاحب طالع باشد منسوبات آن کوکب بحقیقت دشمن خداوند [illegible]
بود و او دشمن ایشان باشد و از همه یاری در زیان بینند و قصد کشتن او کنند و اگر [illegible]
خداوند طالع بود النقوم دوست صاحب طالع باشد و از وی نیکی باشد [illegible]
شوند در میان حق و محترم باشد و اگر صاحب طالع بد برگزید بود [illegible] حالت
ایشان بر آید و امید بار رو آفکند و اگر صاحب طالع در هبوط باشد و بال یا در
زایل یا ساقط افتد مولود محتاج مردم نیازمند بینند ذلت کرد و نفس حقیر بود [illegible]
بود و بهتر و بیمار و بدخود جاهل و ستیزه کند و اگر خداوند طالع در شرف کوکب باشد
و آن کوکب در هبوط یا و بال صاحب طالع بود مولود در اجتماع النقوم باشد
النقوم دشمن او از بین در زحمت بوند و مولود در زحمت و حادثات باشد
اگر صاحب طالع در هبوط و بال کوکبی باشد آن کوکب در شرف صاحب طالع بود
منسوبات او دوست صاحب طالع باشد ببینند محتاج گردد [illegible]
باشد و اگر این معانی در طالع دو شخص افتد میان دوستی و دشمنی [illegible]
هر دو قیاس [illegible] است اما چون صاحب طالع [illegible] بود مولود [illegible]
تندرست و سلامت بود [illegible] باشد و کریم و نیکو سیرت [illegible] اخلاق [illegible]
کار و نیکوکار و با عجب [illegible] تازه روی صاحب [illegible]

وزیرک بود دانا و آمیزنده باشد با مردم و با دولت [illegible] بود و [illegible]
و جلد و مقبول و بها و سخن رد او حاکم و معروف و اگر متصل باشد بکوکبی [illegible]
[illegible] باشد و یا آفتاب مولود از پادشاه منصب یابد و جاه و
[illegible] و نعمت و اگر نظر متصل باشد [illegible] مولود صاحب دولت شود
[illegible] و مشهور و معروف [illegible] بزرگی و حرمت [illegible] باشد بقرب پادشاه و اکابر
[illegible] و اگر خداوند طالع از طالع بصاحب [illegible] نحوس [illegible] در موضع
[illegible] باشد مولود بیمار گردد از حرارت یا برودت [illegible] سد [illegible]
[illegible] طبع دیگر همین بیت و باوه [illegible] بصاحب هشتم نحوس بود بیم موت باشد
[illegible] علت و اگر سعد [illegible] ناظر بود [illegible] و بر این قیاس اتصالات خداوند طالع با
[illegible] دیگر اتصالات صاحب طالع با خداوند بیوت یکفصل گفته شد
[illegible] مولود حال خود تلف کند و در زحمت کسب باشد و زرق او
[illegible] و سعت [illegible] او باشد و اگر صاحب این بیت از وی ساقط باشد کسب دخل
[illegible] دشوار تر باشد و در رنج معاش افتد و اگر مقبول با سعود بود کار دکسب نیکو باشند
[illegible] فراوان تر و کم رنج و اگر کوکب بصاحب سهم السعادت یا سهم المال با مشتری
[illegible] ناظر بود او را مال بسیار حاصل آید از هر جانبی و هر کس و اگر نظر مودت بود
[illegible] اگر نظر [illegible] بود دلیل بسیاری مال و شهرت [illegible] و
مال [illegible] موضع [illegible] سعد و در سند [illegible] دیاری گران او از طبقات [illegible] باشد
[illegible] مال از طبع [illegible] دلایل و طبع موضع بر یک باشند و اگر [illegible] اتصال نبود واو در این
بیت نامقبول افتاده بود نقصان مال و معیشت باشد و زیادتی نعمت و طلب
و اگر در بیت ثالث بود [illegible] بود متواضع و حلیم باشد و توسط نیکیها کند و از خویشان

[illegible] بود [illegible] یعنی کمتر یا اصل [illegible] وحشی و از دو [illegible] بسیار رود
[illegible] مقبول و مسعود بسیار بود [illegible] او را [illegible] دانش [illegible]
و اگر مقبول باشد [illegible] و [illegible] و [illegible] او
[illegible] بود و [illegible] و [illegible] کوکب [illegible]
[illegible] باشد و اگر [illegible] و از خواهران و خویشان خورد [illegible]
طالع با [illegible] بود بجرم یا ناظر یا ساکن و نیکو اخلاق بود و عالم و [illegible]
فاضل و کریم و اگر [illegible] مولود صاحب [illegible] باشد و بزرگ عالم و نیکو [illegible]
زبان و اگر [illegible] مریخ را ببیند یا صاحب طالع را نحس کند مولود بی
و بی ادب و بی [illegible] و ناسپاس و کم [illegible] و اگر [illegible] و [illegible]
و خلق آزار و چون مردم از وی زحمت بوند [illegible] مولود [illegible]
[illegible] بود و رضای پدر و مادر [illegible] و ساکن و [illegible] و اگر [illegible]
بود از پدر و مادر [illegible] و [illegible] و اگر مقبول بود [illegible] باشد [illegible]
پادشاه زحمت [illegible] و [illegible] و در خیالات [illegible]
[illegible] و [illegible] و در عاقبت خیر [illegible] شوال [illegible]
وی و [illegible] شود از خانمان و مولود [illegible] شود [illegible]
[illegible] که کوکب زحل بود و اگر صاحب [illegible] یا [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] شود و [illegible]
[illegible] و اگر این [illegible] شرف [illegible] بود [illegible]
[illegible] و عمارت و زراعت [illegible] مردم [illegible]
کنند [illegible] از مردمان [illegible] آفتاب [illegible] بود یا

مقبول

بالوکر

و اگر در مقام اول بود یا بر وزده فلک تند رو یا از اوج خود یا بط بر سر جواهر خود بود
... فتادن بود از جایگاه بلند و اگر صاحب ششم بود و ناظر بود بعداوت ...
بود از آن افتادن و اگر این برج بر صورت آدمی باشد از دزد یا دشمن یا شده
آفت رسد اگر بر صورت بهایم باشد از ستور چهارپای اگر برج بصورت ...
از سباع فساد از آن جمع رسد و اگر برج آبی باشد از آب یا ماده بلغم ... و اگر برج
آتشی بود از آتش یا ماده صفرا و اگر خاکی بود از خرابها یا ماده سودا و ...
بود از بلندیها معده خوف و اگر مقبول یا مسعود ولیکن ... بود
بنده و خدمت کار و اگر در بیت ... مولود خصومت بسیار کند و ...
مغلوب باشد در سخنان و ... ضایع خصمان ... باشد و ...
مزاج و سخن بسیار در خصومت افتد و خصمان بروی مسلط شوند و از ...
... و شدت افتد و اگر کواکب عطارد بود در بیت منحوس ... غریب
بمیرد و اگر مسعود بود شادمان گردد از جفت و خصمان ... و غربت ...
خوش بود و کارش نیکو گردد و اگر میان صاحب طالع و زهره او ... گفت
گردد بزبان و از زنان و عشق و مناکحت لذت یابد و بسیار روزی بود ...
مشهور بود و اگر مشتری بود چون جفت او ... بود و ... نباید
آید و خصمان خشنود بوند و اگر عطارد بود ... مردان ... و منافع ...
بود و ... تجارت و شرکت نیکو داند و فایده گیرد و اگر آفتاب بود از پادشاهان
و امیران و توانگران نیکی یابد و اگر زحل بود از خاندانهای قدیم و ...
و اگر مریخ بود از بزرگان و ارباب سلاح خرم بود و اگر ... بود ... فسد ...
شود یا جفت و یا انباز با خصم برد خیانت کند ... فساد رسد و مقهور گردد

ودر اکثر نیت

و در هزیمت افتد و در دست کسی عاجز ماند و اگر در بیت ... باشد ... بود غم
... بی تدبیر گردد و در غم بود ... ماند و اگر تربیت خورد باشد ... و خوف بود ...
که اگر ... عطارد بود و ترسنده شود بسیار از خیال هر کس و هر چیز در خیال خود ...
و اگر مقبول بود یا مسعود ... مال میراث فایده ... از مال جفت و انباز یا خصم یا
... باشد ... از هراسی خالی نبود و اگر نامقبول یا منحوس
... و صاحب ... باشد و از مرگ ... شود و در فکر خیالات فاسد ماند و
... و گریان ... حزین گردد و آشفته خاطر و ملول شود هر کس و غضب کند بهرزه
و بسیار طلبد و اگر کوکب ... بود ... صومعه و مسجد یا خانقاه یا زیارت
جایها باشد و اگر ... بود در خانها در دیهها و گوشهای خرابه یا گورستان
باشد و قیاس ... اگر ... در هر بیت که سعدی ناظر بود که نقصان ... و اگر
... و صاحب ... ششم نظر عداوت ... صاحب این بیت در وبال یا ... بود
احتراق بیماری ناخوشی پدید آید چنانکه از آن بمیرد و اگر ... بود
مولود ... نیک نیست و طلب علم کند یا طاعت ... شود یا مردم عالم
و مال ... و مستعد ... اختلاط کند و جهت دین و مذهب کوشد و زندگانی در غربت
کند ... بود یا موضع ... علوم ... در تعب باشد و بتعطیل ... در هر مقام
که برود قدر و ... یابد و اگر این بیت شرف او باشد مولود در غربت ... و عظ
... و خطیب یا امام ... مفتی یا حاکم و قرب پادشاه یابد و اگر برج منقلب باشد
... باشد مولود از سفر مراجعت کند و اگر ثابت بود متوطن گردد در غربت
یا ... باز گردد و اگر راجع بود پیوسته مولود سفر کننده باشد و ... بود

طالع مشتری با عطارد نگرد و مولود بود عالم و با ادب و [illegible] زیرک

[illegible] عاقل [illegible] علوم باخبر باشد و صاحب [illegible] باید و نیکو خلق بود [illegible]

[illegible] بیند و تعبیر نیکو کند و اگر مقبول و مسعود بود و کار [illegible] باشد و [illegible]

بود و در علم و زهد و طاعت [illegible] داگر در میان او [illegible]

مودت بود و کار نیکو بود و اگر نظر بعداوت بود [illegible]

[illegible] دشمن [illegible] جاهل و کم [illegible]

[illegible] پادشاه و بزرگان باید [illegible]

جاه و رفعت و خود را [illegible] عالی رساند [illegible]

زیادت کرد و معروف و مشهور گردد و [illegible]

[illegible] طلب و منصب [illegible]

[illegible]

برصورت آدمی [illegible] و اگر برصورت چهارپای بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بود و از ضرب و تعذیب و قید و غارت و مصادره [illegible] بود و بیم باشد و از بزرگان
با سلاح و اهل شغب و فتنه یا از کسان پادشاه افتد رسد و اگر [illegible]
با عطارد بود از اهل علم و حکمت و ارباب دیوان در معرض با خبر و طاعت
و عاقبت نیکو کار و مکر و دارد و غم خورد در موافقت نفاق کنند و او
دغم و کلفت رسد و اگر با زهره بود از زنان و خادمان با اهل
شراب باشد با زنان شهوت و طلب [illegible]
از ملوک و مهتران [illegible] قرض یا مال یا غریب اکابر هر کس بود
باشد فساد بیش بود و اگر بدین کواکب [illegible] بود باشد خوف از زیان
فصل دوم در اطلاع [illegible] بود از اعدا و سلاطین [illegible] دواب کاید و گیرد [illegible] در احکام
خداوند بیت سعادت و بیت دوم چون صاحب ثانی در طالع بود مولود فراخ [illegible] دنیا باشد
دوم
در مال و معاش و مریخ [illegible] و اگر منحوس باشد سعد [illegible] روی نمود
توانگر شود و معروف بمال و داری گران [illegible] باشد و اگر با بد بود
کار رها بهتر و اگر صاعد بود قوی تر باشد و توانگر شود و معروف مال رو
زیادت شود از جایگاهی که در سهم او باشد و اگر صاحب بیت المال زحل بود
مولود سخت ممسک بود خاصه که برج ثابت باشد بود با خاکی و بر مال خود
بود و نفع بکسی برساند و بکار سخت مال آید و گرد و اگر مشتری باشد مال [illegible]
جمع آید و بکار و خیرات خرج کند و [illegible] و اگر مریخ بود [illegible]
برسد و تلف کند و آنچه دارد با خرج شود و اگر [illegible] دیگر بیاید و اعلا [illegible]
بچنین باشد و او را [illegible] بود [illegible] باشد خرج بیشتر بجایگاه [illegible]
کند و با دانسته که منت ندارد و اگر آفتاب بود اما هزار [illegible] بود و در خرج

[illegible]

کند عطای مالش از قبیل پادشاه و بزرگان حاصل آید و اگر زهره بود مایهٔ معاش
خورد و بخوراند و خوش خواره بود و در طرب و تماشا و عشرت دارد و اگر در ترتیب
و ماشیخ مال خرج کند و بخشد و [illegible] بود و احوال مالش متغیر بود و فراخ دست
باشد از [illegible] جمع شود و اگر قمر بود مالش جمع نیابد و خرج بسیار کند و اگر
[illegible] سعود بود و برج ثابت [illegible] مال و ذخیره کند و اگر
[illegible] یا منحوس بود مولود در طلب مال رنج و سختی بیند
[illegible] دشوار حاصل آید و از خرج رنجیده شود و اگر کوکب راجع
[illegible] شده [illegible] معاش او [illegible] شود و از دست رود و اگر کوکب غریب باشد
[illegible] مال حاصل آید با کسی [illegible] بود به امانت یا عاریت و اگر صاحب
بیت دوم سفلی تر بود در فلک از صاحب طالع مال آسان تر بدست آید و اگر علوی
بود دشوار تر باشد و اگر [illegible] مال [illegible] فراخ بود و آسان
جمع شود و جنس مال از طبع برج و صورت [illegible] و طبع کوکب باشد و اگر کوکب
[illegible] باشد مال نه از آن او باشد و اگر صاحب بیت منحوس بود [illegible]
سختی [illegible] دست آید یا از قبیل [illegible] و بدکاران رسد و از مردم غم زده و
رنج کش و اگر صاحب [illegible] این بیت [illegible] مالش از پادشاهان و مهتران و حاکمان
حاصل شود به وجه احسان چون تشریف و عطا و هدیه و انعام و اگر صاحب [illegible] زحل
بود مولود مال [illegible] خرج نکند [illegible] راجع بود که [illegible] و او خود را [illegible]
[illegible] مستغلات بود و ضیاع و عقار [illegible] خاصه که برج جدی
[illegible] فعل [illegible] مال سخت [illegible] نگاه دارد و اگر طالع قوس
باشد [illegible] جمع آید [illegible] مستغلات [illegible] دوم مال از بزرگان و برادران

او مشتری باشد [illegible] وقت بود مال [illegible] معروف [illegible]
[illegible] و [illegible] کار با [illegible] و مشکلی با خیانت [illegible] مال [illegible]
زیر مال [illegible] و زرع انبار داری جمع آید و [illegible] و انبار [illegible]
برج دیگر همین باشد و اگر کوکب مشتری بود مال از لشکر و کار [illegible]
با خوانی یا قبل [illegible] و صدقات جمع کند و اگر مریخ بود مال از [illegible]
او اسان جمع شود برکات و خیرات و صدقات [illegible] و اگر [illegible]
لشکر و کارکشی با خیانت با و حواشی یا قبل حیوانات جمع [illegible]
و اگر آفتاب بود مال از بزرگان و پادشاه و با کارهای [illegible]
جمع کند و اگر زهره بود مال از زنان [illegible] که [illegible] تعلق [illegible]
و اهل طرب و لباس و زینت بدست آرد و بخوشدلی خرج کند یا [illegible] شود و اگر
عطارد بود مال از دوستی یا دیوان داری یا بازرگانی یا حکمت [illegible]
حاصل کند و در [illegible] خرج [illegible] و اگر قمر بود [illegible]
تصرفات و موضع او یا بدکرد و حالات او باید نگاه داشت و الله اعلم
بیت ثالث بود مولود از جانب برادران و خواهران و اقربا [illegible]
بود [illegible] و با بعضی ایشان مایل خرج شود [illegible]
مسعود بود با ایشان او و صاحب بیت نظر مودت بود [illegible]
بایمن و سعادت و محبت بود [illegible] و مال [illegible]
صاحب [illegible] باشد [illegible] جمع [illegible]
بلکه [illegible] باید [illegible] موضع بجنب نظرهای کواکب
چنانکه چیزی از [illegible] شده [illegible] انواع [illegible]

دیهم

۶۹

[illegible] با دولت بیست [illegible] مولود [illegible]

[illegible] اگر [illegible] بیماری [illegible]

[illegible] مسعود [illegible] سعد [illegible] مولود از صناع [illegible]

[illegible] بود و [illegible] دارد [illegible] کند [illegible]

[illegible] عمارت جمع کرد [illegible] تنک شود و عمارت

[illegible] بود در میان او و پدر [illegible] و اگر میان او و صاحب

[illegible] عمارت دوست و هم کار نیکو بود در عاقبت کار با او

[illegible] نظر عداوت بود [illegible] بر خلاف [illegible] از بیت [illegible] مال

[illegible] سبب آن جمع آرد از قبل فرزند با اتابک یا دایه یا رفیقی

و اگر زحل که صاحب بیت ناظر بود کار قوی تر باشد و مال از کار طرب و فرح رسد و از قبل

[illegible] اگر مقبول [illegible] مسعود یا سعد باشد از قبل [illegible] مال جمع آرد و [illegible]

[illegible] باشد و از مال دوستان فایده برد [illegible] دل و تشریف بزرگان گیرد و اگر

[illegible] احکام بر طرف [illegible] و مالش فرزندان [illegible]

با بیماری اولاد [illegible] و معاش مولود از سبب [illegible]

[illegible] خرج [illegible] صناع زبان رسد و اگر مقبول [illegible] سعد بود یا سعد

با سعد [illegible] معاش جمع شود و اگر صاحب بیت نظر مودت

باشد کار قوی تر [illegible] و نفع زیادت تر و اگر [illegible] آدمی دارد از پرده

[illegible] بود و از [illegible] مال جمع کند و اگر [illegible] چهار پای از ستور [illegible]

[illegible] مال [illegible] ستور داری و اگر بر خلاف [illegible] مولود

از [illegible] بیماری کند و [illegible]

تمامی مالها که یابنده بیرون رود و خوار و درویش و نیازمند گردد والله اعلم

[illegible] مال از قبل جفت و انباز و بیع و خرید معاملات خود یا [illegible]

جمع آرد و اگر خداوند او غایب شده باشد یا دزد برده و ضایعت داده یا حاصل خود را

مثل با بهای آن و مال [illegible] و ترویج طرح کند اگر مقبول باشد

جفت دیگر کند و مال خرج کند و شرکت نیکو بود و اگر [illegible] شده [illegible] او در

او تصرف کند و اگر میان او و صاحب بیت نظر [illegible]

سعادت مالی و توانگری افزون تر و مال [illegible] مذهوب شود

جفت و انباز خصمان و اگر حال بخلاف این بود احکام بر عکس باشد

و کابین و نفقه زن مال [illegible] زن برود و شریک مال [illegible]

و بیم مصادره بود و [illegible] یا بضاعت [illegible] که بیش حاصل شود جفت او [illegible]

رسد یا ماتمی [illegible] و نکبتی افتد یا میراث [illegible] یا بها گردد [illegible]

و خصمان همان باشد و اگر [illegible] مولود در طلب مال افتد

[illegible] نگاه نکند و اگر این برج زحل یا مریخ مولود بخوف [illegible] حال

شود و بر مال خود بزیان برود نعمت و مالی خرج شود و بدست دیگران افتد و

تاوان بگیرد یا از خوفی و ضرورتی خرج کند و اگر کوکب سعود ناظر باشد مال

مولود و جمع کرده دیگران بگیرد یا مال جمع کند و کریم و سخی [illegible]

او توانگر شود و حکم [illegible] خصمان همین باشد و اگر میان [illegible] کوکب و صاحب

نظر مودت باشد کار قوی تر بود [illegible] مال [illegible]

و امیدواری [illegible] بگذارند و مالی بی غرض خرج کند تا وقف کنند [illegible]

نحس بود یا نحس شده و میان او و صاحب [illegible] نظر عداوت بود همه احکام بر عکس

بلکه

به اشتغال بفساد بود یا دزد بر دیا بفساد پذیرد یا بهلاک شود یا [illegible] بیت
[illegible] بود و نا کار مردگان فرج بود یا بقصاص و بنادان [illegible]
[illegible] بود در اموال در سفر و بیت حاصل آید از بیگانگان یا از قبیل علم یا از زهد یا [illegible]
[illegible] جواب یا امانت و کرم طبع بود و صدقه دهنده و مال [illegible] کار خیرات
[illegible] و علم و علما خرج کند و اگر مقبول یا مسعود باشد [illegible] کار بهتر بود مال بسیار
[illegible] بود و اگر نامقبول یا منحوس یا نحس [illegible] مال در کنز علم و طاعتی
[illegible] بود و طاعت و زیارت [illegible] و بدین نزاکاه باشد و اگر
[illegible] بود مقدار [illegible] خرج [illegible] مال را از قبیل زن و مذهب و علم
[illegible] منحوس [illegible] با بیگانگان [illegible] تر باشد و اگر میان کوکب
[illegible] بیت نظر عداوت بود و اگر نظر مودت بود [illegible] ناظر بود یا کوکب
[illegible] باشند مال مولود [illegible] علم جمع آرد و بتوانگری [illegible] شود و اگر نامقبول
منحوس بود یا نحس با غنمال از [illegible] علم و طاعت طلبد و دین بدنیا بدل کند
[illegible] بفروشد [illegible] آنگاه باشد که صاحب طالع در [illegible]
مقارن [illegible] فساد مال را از قبیل [illegible] و مذهب و علم طاعتی او بود و از خویشان و غریبان
[illegible] و اگر میان کوکب [illegible] صاحب بیت نظر عداوت باشد و اگر نظر مودت
[illegible] علمی [illegible] چون خواندن شعر و قصها و سفر کردن یا وعظ یا انشا یا [illegible]
[illegible] مقری بود و اشتغال باین [illegible] و اگر بزحل ناظر بود یا [illegible] زحل باشد مال [illegible]
[illegible] توانگری [illegible] آرد [illegible] از [illegible] خواندن تواریخ و اگر مریخ ناظر بود از
[illegible] جنگ [illegible] و علم و سلاح [illegible] از راه زدن مال حاصل آرد و در کار دین
و مذهب [illegible] مولود فراخ روزی بود و کشاده

و بیت ... اند و جزئی بجمع کردن مال و معاش ... از قبیل ... [illegible]

و کار و بار ... حاصل شود و بالدین صنعت ... و اگر مقبول یا مسعود ... [illegible]

... [illegible] ... آید و در بیع ... [illegible]

... [illegible] ... بیشتر ... شود و ... [illegible]

... [illegible] ... شهرت ... شود یا ... [illegible]

معاملت کنند و ... میان او و ... [illegible]

گردد و مال بیشتر و آسان تر حاصل کند و متصرف باشد ... [illegible]

کار گذار و نصیب ... [illegible]

باشد و مال او به پادشاه ... [illegible]

شود و ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... پادشاه ... [illegible]

مال ... پادشاه ... [illegible]

شود و اگر مقبول یا مسعود یا ... [illegible]

باشد و سعادتها از مال بسیار بیند ... [illegible]

و اقبال پادشاه زیادت کند و ... [illegible]

گشت و ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

تعلق دارد و مال ... [illegible]

دیرده

فصل سیوم [illegible] در احکام بیت سیوم اگر صاحب بیت سیوم [illegible] ثالث [illegible]

بود مولود را برادران و خواهران و دوستان و خویشان بسیار باشند و از ایشان
دلشاد بود و مولود را با ایشان مهر بود و نیکی و خواهند [illegible] و امیدوار باشند
[illegible] بیابند و بر ایشان حاکم باشند و اگر مقبول با سعود بود [illegible]
باشد و دلیل کثرت ایشان و احوال ایشان [illegible] از قبل [illegible]
نقل و حرکت بسیار کند و طلب علم دارد و [illegible]
با او دارند و احوال او مناسب کوکب باشد و اگر نامقبول باشد [illegible]
از ایشان غم خورد با او نسازند [illegible] باشند و اگر [illegible]
بود از سیم مولود با او [illegible] و منازع باشند و اگر از صاحب [illegible]
باشد مولود [illegible] گریزان بود و با ایشان خواهد [illegible]
از ایشان دور [illegible] و اگر در بیت ثانی [illegible]
و مال او را [illegible] فرو برند [illegible] گیرند و او را [illegible] با خود دشمن [illegible]
مقبول بود فساد کمتر بود و اگر مسعود یا سعد نیکو خدمت [illegible] سعادت
او کند و مال او نیز بگیرند و [illegible] نایب یا معتمد خود کنند با
[illegible] فرماید یا انباز کند و اگر نامقبول [illegible] دید باشد احوال [illegible]
گردند و اگر منحوس بود مال و متاع او [illegible] دشمنی [illegible] و اگر کوکب سعد بود
بنحوست و زرق و [illegible] نفاق معاملت کنند [illegible] تصرف [illegible]
میان او و صاحب بیت نظر بود [illegible] مال [illegible] زیاده
کند و نظر عداوت [illegible] دهند [illegible] و از برادران
و خواهران و خویشان یاوری بود [illegible] مال [illegible] کنند و محترم

محترم

نحس [illegible] بود و اگر سعود بود از طبقات آن سعد نیکبخت باشد و اگر [illegible] بود
از ایشان خرم بود و نیکو اخلاق باشند و مال از خویشان او [illegible] تحویل
[illegible] حاصل کند و اگر منحوس باشد خویشان با مولود [illegible] کنند و جهت
او خیانت [illegible] و زیان رسانند و از طبیعت [illegible]
[illegible] را با او جهت املاک و ارتفاعات مال سخن رود و خصومت شوند و نگذارند
مولود [illegible] املاک و جای [illegible] تصرف کند و طمع در [illegible] جای او کنند و اگر
[illegible] با سعود یا سعد باشد [illegible] و مادر را و برادر قوم خرم بوند و از ایشان
[illegible] مولود [illegible] از املاک او فایده گیرند برضای مولود یا
[illegible] او را از ایشان منفعت رسد و اگر بر خلاف این بود پدر
[illegible] قوم [illegible] نباشند و آن قوم [illegible] در اراضی [illegible] ایشان
مال و معاش مولود از املاک او [illegible] و اگر در املاک [illegible] ایشان خبر رساند
مولود و خواهد که خراب گردد و اگر [illegible] مولود فرزندان
او را [illegible] دارند و با ایشان دوستی سازند و زندگانی کنند و اگر
با سعود بود کار [illegible] باشد امیدهای فرزندان مولود از ایشان بر آید و
خویشان [illegible] و چیزی آموزند [illegible] با تعلیم ایشان محتاج شوند [illegible] ایشان
[illegible] بود و نیکی [illegible] بعد از آنکه میان او و میان صاحب [illegible] نظر [illegible]
[illegible] با مولود در فرح و خرمی و طرب و معاشرت بوند و باشد که [illegible]
[illegible] شود [illegible] را [illegible] زندگی دارد و اگر نامقبول یا منحوس
بود [illegible] خویشان او را [illegible] مولود [illegible] اندیشه مند
گردد و اگر کوکب [illegible] در تربیت مولود [illegible] را [illegible] فرزندی دارد یا

[illegible] بزرگ یا فرزند شود یا برادر یا پدر یا خویش [illegible]
[illegible] باشند یا جز او باید یا برسد و اگر در [illegible]
[illegible] و خدمتکاران او را دوست ندارند و [illegible]
کرد و شکایت کنند و در خدمت او افتند یا بندگان و خدمتکاران [illegible]
عمر و فتنه کنند و مولود از ایشان شادمان نشود و خویش [illegible]
یا علتی که دشوار زایل شود و اگر مقبول یا مسعود [illegible]
کنند و با همدیگر سازند و مولود شکر گوید از ایشان و سازگار بوند [illegible]
و اگر نامقبول یا منحوس بود از ایشان [illegible] رسد و [illegible]
ستور خیانت کنند [illegible] مولود [illegible] از سفر یا [illegible]
و اگر [illegible] کوکب صاحب بیت [illegible] نظر عداوت بود مولود [illegible] کند و [illegible]
و بنده با او خیانت کنند و اگر نظر مودت بود حکم بر عکس باشد [illegible]
بیت [illegible] و مولود با خویشی شرکت کند و با [illegible] و برادر [illegible]
[illegible] صحبت او کند با او خیانت اندیشند و [illegible] در میان [illegible]
آید و منازعت افتد و باشد که جفت او [illegible] کند با خویشان [illegible]
و اگر [illegible] مقبول یا مسعود بود یا سعد [illegible] فساد [illegible] نشود [illegible]
[illegible] میان جفت و خویش او خالی نباشد و اگر [illegible] مسعود
بود سازگاری بود و خویشان از مولود شاکر باشند و از [illegible]
معاملت فایده یابند [illegible] در میان [illegible]
و خصومت [illegible] خویش او با خصمان او [illegible]
بیت نظر عداوت بود کار [illegible] در [illegible] منازعت افتد

[illegible]

و حکم [illegible] بیت [illegible] مولود را برادران و خواهران [illegible] باشد
با ایشان [illegible] یا بعضی را موت رسید یا بیماری [illegible]
[illegible] با ایشان مذمت افتد و مصیبت [illegible] از ایشان [illegible]
[illegible] خصومت افتد و اگر کوکب نحس [illegible] مولود [illegible]
[illegible] سعد [illegible] باشد فساد [illegible] برادر [illegible]
[illegible] اگر [illegible] نظر مودت بود کار [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] اگر بر خلاف این [illegible] فتنه [illegible]
[illegible] از ایشان [illegible] بود و از قوم [illegible]
[illegible] مولود [illegible] باشد [illegible]
[illegible] مولود با خویشان [illegible]
[illegible] تحصیل علم [illegible] کوکب [illegible]
[illegible] کواکب ناظر بوند و اگر کوکب سعد [illegible] مولود عالم [illegible] سفر
[illegible] باشد و خوابهای [illegible]
[illegible] عالم [illegible] عبادت [illegible] برادر [illegible] خواهر [illegible]
[illegible] اگر بر خلاف این بود [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و اگر میان [illegible] صاحب [illegible] نظر [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] و مذهب [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] برادران [illegible] ایشان [illegible]
و فتنه [illegible] مولود [illegible] زبان [illegible]

واز میان ایشان با بزرگی آشنا شود و باشد که خصومت جهت … با
… کند و اگر مقبول با مسعود یا سعد باشد خویش مولود با بزرگان
آشنایی کند و بکار بیاید و در اندازند یا حرفت نیکو ابتر و در کار …
از وی نیکو شود و بدولت و رفعت رسد و اگر با صاحب بیت در نظر مودت
بود کار قوی‌تر باشد و بزرگان بمولود راغب بوند و اگر کوکب نامقبول یا
منحوس بود یا نحس احکام بر عکس کند و فساد حال خویشان باشد و ما
مولود از ایشان و بزرگان او را قبول نکنند و حرمت ندارند و وقت
او بجای نرسد و از بزرگان خبر … شر بود اگر در بیت جاه
خویشان مولود … کردند با طاعت و … و سفر بسیار
… امیدها بر آید و در میان … باشد …
کند مولود بسبب خویشی در مال پادشاه تصرف کند و اگر میان کوکب و صاحب
بیت نظر مودت بود پادشاه مولود را عزیز دارد و نزدیک کند و کار
او قوی شود و امیدهاش بر آید و بسعادتها رسد و با خویشی دوستی کند
با نکاح بندد خاصه که زهره بود این کوکب مقبول با مسعود یا سعدی بود
کار او بهتر باشد و مولود محترم و محتشم و توانگر گردد و خویشان را از وی
کارها … او را تیر با امیدها و سعادتها رساند و دوستی زیاده شود
و اگر خلاف این بود احکام … ضد افتد و … بود و خبر …
و اگر در بیت … خویشان با … کنند با بدی نفاق
کنند و … با اعدا … و حکایت … بزرگان
خود را با دشمن … بروی تهمت نهند یا … از …

۱۲ … الکواکب

بود و بیشتر زنان او تصرف کنند و از برای قبض و داد کنند و با خصومت انگیزند
و اگر نامقبول یا منحوس یا نحس بود کار بدتر باشد و زیان و ضرر در رسد و قصد [illegible]
کنند و با او معاملت بد اندیشند و اگر میان کوکب [illegible] نظر عداوت بود
کار بدتر باشد و خویشان او فساد رسد از بزرگان و دشمنان مولود خویشان
او در دشمنی بیفزایند و بمولود و دواب او را ضرر و زیان و فساد رسد و احوال
و ضیاع [illegible] بود و دشمنان در میان بوند اما فتنه و فساد نبود و طرف همدیگر
نگاه دارند خاصه که کوکب سعد بود و نظر او با صاحب طالع بمودت الف [illegible]
[illegible] در احکام خداوند چهارم چون خداوند بیت الرابع
[illegible] بود مولود [illegible] اهل بیت [illegible] باشد و خداوند املاک و مستغلات
بود و [illegible] ارتفاعات بارزوی بود و پدر و مادر [illegible] و تربیت
عنایت او با نواع کنند و در حیات خود ملک و [illegible] و عقار بدو دهند یا
او را متصرف گردانند و اگر مقبول با مسعود یا سعد بود کار قوی‌تر باشد و املاک
بسیار بود و معمور و از ارتفاعات نیکو مولود از آن برخورداری یابد و اگر طالع
میزان بود و کوکب زحل باشد کار در غایت کمال بود و نهایت خیر مولود تو انگر
گردد و اگر زحل نیکو نهند و اکابر معارف با و محتاج گردند و کار پدر او قوی
شود و از پادشاه و بزرگان نیکو رفعت و منصب عالی یابد و مولود حاکم گردد
و املاک و اسباب [illegible] تمام باشد و مهمان دوست بود و عمارت عالی نهد و [illegible]
[illegible] و از اسباب او ان [illegible] دارنده قبیله خود باشد و
خاندان [illegible] خود معمور دارد و اگر نامقبول یا منحوس یا نحس بود همه احکام
برعکس باشد و مولود [illegible] باشد و آزارنده مادر [illegible] باشد بسبب خراب کردن

در احکام فصل چهارم

خداوند چهارم

املاک [illegible] وقف شود و بکاری در انجا نهند [illegible] طالع [illegible]

مولود املاک بکسان [illegible] فروشد یا [illegible] کنند و قطعه [illegible] و اگر صاحب

طالع در رابع با کوکب [illegible] بود [illegible] مولود با خلاف پدر [illegible] بود و در [illegible]

[illegible] مانند بود و [illegible] بفعل پدر رود و بنظر [illegible] عداوت و [illegible]

[illegible] بود و [illegible] تفاوت کنند [illegible] بیت [illegible] بود مولود از پدر [illegible] روزی بود

[illegible] فراخی معاش بود و توانگری و فایده از اسباب و املاک

ارتفاعات [illegible] او بجای خود [illegible] باشد که مال و معاش [illegible]

[illegible] او افتد و [illegible] کنند و [illegible] معامله [illegible]

و [illegible] بود و اگر کوکب [illegible] مسعود با سعد باشد [illegible] قوی تر [illegible]

[illegible] بود [illegible] توانگر گردد و پدر در مال او تصرف کند [illegible]

[illegible] اگر میان این کوکب و صاحب بیت نظر مودت بود خیر و منفعت بیش باشد

و مال او ضایع نشود [illegible] زیادت گردد و نگاه دارنده بود [illegible]

[illegible] ثابت بود با کوکب زحل باشد و اگر کوکب [illegible] بود احکام

برعکس باشد و مال [illegible] بود و بعمارت خرج کرد و [illegible] ضایع کند و اگر

[illegible] مولود و در بیت برادران و خواهران و خویشان [illegible]

بود و [illegible] بیت [illegible] خاصه [illegible] صاحب بیت بنظر مودت [illegible]

از املاک بدست [illegible] و اگر کوکب [illegible] دعوی و خصومت

[illegible] مولود [illegible] املاک [illegible] ارتفاعات [illegible]

کسی [illegible] بود [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] با کوکب [illegible]

در مولود

پدر نبود و از خویشان مکروه بینند و رنج و زحمت کشند و مولود را [illegible] مولد
پراکنده کرده خاصه که کوکب با ماه صاحب بیت [illegible] اوست بود [illegible]
[illegible] مولود را از همه رنجها و کارها نیکو شود و تربیت تمام یابد و پدر او توانگر گردد
و شهرت یابد و مولود را ضیاع و عقار بسیار شود و مرد زراعت و زرع و عمارت کند
[illegible] پدر و توانگر شود و اگر کوکب زمین بود [illegible] اگر [illegible] بخیل باشد و [illegible]
و [illegible] بر نهند و عمارت [illegible] زمین باشد و [illegible] و املاک خود برقرار
باشند و اگر کوکب مسعود بود کار [illegible] باشد و [illegible] پدر و مادر [illegible]
[illegible] کنند و عاقبت [illegible] باشد و این بود [illegible] خاندان و [illegible]
پدر و مادر او [illegible] عمرها شد و [illegible] اگر منحوس بود حکم برعکس افتد [illegible]
و [illegible] املاک [illegible] کنند و اگر کوکب راجع بود کار [illegible] باشد [illegible]
با ولایت [illegible] بیرون رود یا املاک از دست برود یا پدر او را پریشانی رسد و حیرت
بود و [illegible] بیت خامس بود پدر و مادر مولود توانگر شوند و مال فرزند او نفقه
کنند و دراز عمر بوند و میراث او به فرزند او رسد و اگر مقبول یا مسعود باشد همه
خیر و نیکی باشد از آنچه گفته شد و مولود ملتمس باشد و از پدر هدیه و [illegible] گیرد
و با هم در خرمی و عشرت و فرح باشند و اگر در میان کوکب و صاحب بیت نظر
[illegible] بود کار قوی‌تر باشد و نسبت میان پدر و فرزندان او [illegible] باشد
[illegible] بود کار [illegible] بهتر بود و اگر برخلاف این بود حکم برعکس
باشد و پدر و مادر از [illegible] افتاده باشد و مال پدر او به زیان برند و
[illegible] کنند [illegible] و اگر [illegible]
پدر و مادر او [illegible] افتد و از ایشان تربیت نیابد خاصه از پدر و باشد

که احتیاج خدمت او کنند و او از ایشان کراهیت دارند و با هم نسازند
و خوار بوند و معذور و سبب رنج و بیماری اگر صاحب بیت نظر بد دارد بدتر
باشد و پدر از وی و از کار بد با او گریزد و مولود چنان که دارند بد و از غصه و
بندگان از پدر او نسازند و پدر او از برادر خود یا خویش غم و الم خورد و اگر
کوکب مقبول یا منحوس بود و یا نحس کار بدتر باشد و پدر یا مادر معیوب کند
مولود را و از تربیت زبان رساند و مولود در رنج و بیماری باشد و از تعهد پدر
[illegible] و بیند و اگر مقبول یا مسعود یا سعد باشد کار پدر از مولود نیکو گردد و در [illegible]
او [illegible] و تعهد مولود کند و ببیند و متعلق او شکر رساند و بیند [illegible] و دیگر
و خیر و نیکی و صحت و سلامتی غالب بود و اگر در بیت [illegible] جفت مولود از
[illegible] او تربیت و عنایت باید و دوست و اگر او باشد و اگر مقبول یا مسعود باشد
[illegible] باشد یا بخیر مراد دل او باشد و کار قویتر و جفت از عزیز باشد و نکاح او
برسم آیین کند و باشد که جفت او از قبیله و اهل بیت باشد و اگر میان کوکب
و صاحب بیت نظر مودت بود محبت و عزت از هر دو طرف باشد از
پدر و جفت مولود و چون کوکب سعد بود نفس او و جفت نیکو باشد و مولود
[illegible] برود و بهر باید در تعهد جفت او کند و اگر نحس بود مولود با کسانی که بجای مادر بوند
یا مادر خوانده آمیزش کند و باشد که خیانت کند با پدر او یا جفت او [illegible]
یا جفت او بدکاری کند خاصه که کوکب زهره بود و منحوس مریخ و حکم [illegible]
و خصم همین باشد و خواهند که در املاک او تصرف کنند و ایشان [illegible]
[illegible] باد بیم بیماری با ماتم او افتد و اگر کوکب [illegible] مقبول بود جفت [illegible] باید
و مادر و قبیله او [illegible] اگر در بیت ثامن بود مولود از پدر و در بیم [illegible]

یابد

الفت

با تعذر و ناسازگاری بود و از همدیگر دور افتند و تا مرو بر وفق باشد و اگر
نامقبول یا منحوس بود کار بدتر باشد چه پیش و پسر و یا پدر بهر راند او و از خوف بود
جهت میراث یا مال جفت یا انباز منازعت افتند یا پدر خاصه که کوکب نحس بود و یا
افتاب و اگر زهره یا قمر یا مادر منازعت افتد و اگر بخلاف این بود مولود میراث
گیرد یا مال جفت یا انباز و باشد که ملک خود بجفت دهد و اگر کوکب یا صاحب بیت
نظر مودت بود مولود املاک وقف کند بطبقات کوکب برج و اگر صاحب نجم
را درین بیت حظ بود بر اولاد وقف کند و اگر کوکب مشتری بود بنظر زحل
معتکف شود در زاویه یا در خانقاه یا گورستان یا زیارتگاه و در چنین
جایها عمارت کند و امین بود و منکوحان باشد در املاک خود پدر او بسفر رود
و فرزند و دیگر کس شود و از درس بیت تاسع بود پدر مولود بغربت افتد و بیماری
کشند و او را حریص کند با موختن علم و طاعت دین و مذهب یا او را بسفر برد
یا از شهر و مسکن اصلی یا مولد و منشا بیرون آورد و اگر مقبول یا مسعود بود
مولود در تحصیل علم و کار دین و مذهب و طاعت تا اعتقاد بود و بسفر یا اختیار کند
و با نفع و از علم و طاعت زیاده و شهرت یابد و مقبول خلایق شود و مبارک و نیک و
پاک دل بود و اگر میان کوکب و صاحب بیت نظر مودت بود کار قوی تر باشد و دیگر کار
دین و مذهب و سفر قبیله ده و د مراد رها مشرک و بازرگانها با سود بود خاصه
که کوکب سعد باشد و اگر نامقبول یا منحوس بود سفر او از شدت باشد و رنج یا فقر
و با ظلم اعوان و خراج و املاک او خراب گردد و پدر یا مادر را او در غربت بیت
رسد [illegible] و جاهل و کم طاعت و سست بود در کار دین و مذهب و انواع واقعه ببرد
و از سفر و غربت رنجها بیند و خوار گردد و بقدر [illegible] اگر بیت پدر مولود

[illegible] بزرگان شود و مهتر گردد و شهرت یابد و اگر [illegible] ماه [illegible]
[illegible] [illegible] بدلالت [illegible] دارد و خود [illegible]
شود و باشد که پدر او بزرگان شرکت سازد یا از قوم [illegible]
[illegible] منزلت با صاحب بیت و اگر مسعود بود کار قوی‌تر باشد
[illegible] خود چیزی و سعادت بیند و مولود [illegible] و بزرگ [illegible]
[illegible] بود و باشد که در غایت بزرگی بیند و [illegible] علی با صفت بود [illegible]
[illegible] بهره و از بزرگان قبولیت و سعادت یابد و اگر کوکب سعد بود
[illegible] بود و احوال و اگر نحوس بود یا نحس احکام برعکس افتد
[illegible] و یا از [illegible] یا از خصم مضرت رسد یا در [illegible]
[illegible] او را [illegible] خراب گردد و اگر در بیت
[illegible] پادشاه باز گردد و با [illegible] کسان باشد
[illegible] شود و [illegible] و اگر نامقبول [illegible] نحوس [illegible]
[illegible] او [illegible] گردد یا خراب شود و [illegible] دوستان مولود
[illegible] مولود [illegible] و دست او [illegible] املاک
شود و [illegible] احکام [illegible] باشد و مولود سعادت‌ها بیند و از پدر
[illegible] شود و [illegible] دشمنان او با پدر او [illegible] او [illegible] شود و پدر او [illegible]
بود [illegible] و سعادت [illegible] املاک [illegible] اگر در بیت [illegible]
پدر [illegible] دشمنان او را [illegible] با او بد اندیشند و عزم سفر کند و [illegible] از
[illegible] که ملک مولود [illegible] افتد یا [illegible] خواهد [illegible]
[illegible] مولود [illegible] مولود و اگر نامقبول یا منحوس [illegible] بدتر بود

[illegible]

و ضیق حال افزاید او برج خامس [illegible] حال مولود بود دستوران او اگر با [illegible]
[illegible] نظر عداوت بود بدتر باشد که دستوران او را اذیت رسد و یا ضایع یا سقط
شود در میان او برنج رسد و اگر برخلاف این بود احکام برعکس کنند و املاک او از
دشمنان معمور گردد و بید او را سفری با نفع بود و باشد که مولود چیزی از
املاک خود بفروشد یا رهن کند فصل در احکام خانه پنجم چون صاحب بیت
پنجم در طالع بود مولود را فرزند بسیار شود و اندیشان خرم شود و مقبل باشد و
عالم گردند و با دین و با دیانت و از پدر تربیت تمام یابد و دوستدار پدر
باشند و مامور او بوند و تابع و با عزت و حرمت و اگر مقبول یا سعد بود کار
نیکوتر باشد و سعادت حال فرزندان بیشتر آید اگر برج کوکب نر باشد پسر باشند
و اولاد دختر بوند و اگر صاحب طالع در رابع بود مولود با فرزندان سفر کند یا در سفر
فرزند شود و باشد که فرزندان به سفر فرستد و تحصیل علم و طاعت فرماید و فرزند
به آنچه او کند خرم باشد و مولود طرب دوست بود و دوستانش بسیار بوند و از هدیه
و عطا با روزی باشد و از هوا [illegible] تمتع گیرد و بسیار کسان او را دوست دارند و مطیع او
باشند و اگر کوکب سعد بود خوشتر بود و فرح و خرمی زیادت مولود نیکو سیرت پسندیده
اخلاق و تازه روی بود و فرزندان عالم و عاقل و کامل در دین و مذهب و از سفر
راحت و دوستان مولود را سبب [illegible] و با امانت و بزرگ همت هدیه و عطا و
تشریف یابد و اگر حال کوکب برخلاف این بود فرزندان از پدر غم خورد و از
دست او بگریزند و او نیز در شکایتی باشد و از دوستان فایده و خیر نیابد
و اگر در بیت ثانی بود مولود از مال پدر و از تعلق با نفع بود و از هدیه و عطا با
روزی بود و فرزندان در کسب دخل مساعد او کنند و در کار جلد باشند و

[illegible] خانه پنجم

و نکوبست واگر با صاحب بیت نظر مودت بود کار قوی‌تر باشد و دوستکام
و حرفت و صنعت و بازرمندی او را فایده کند اگر مقبول با مسعود یا مسعد باشد
کار و بهتر باشد و حکم بر وکسب [illegible] و رغبت ایشان بر زیاده شود
و پدر توانگر شود و از کار یاری فرزندان و ایشان به پادشاه و بزرگان نزدیک
شوند و رواج کار و صنعت و حرفت ایشان بود و اگر بر خلاف این بود
از فرزندان زیان بینند و مال و مکاسب او در سر کار فرزندان رود و دوستکامی
بود و اگر کوکب سعد بود نیکوتر باشد و مال برضای خود خرج کند و بکارهای خیر
و لباس و خوردن و فرح و تماشا و بمصالح اولاد و اگر در بیت [illegible]
مولود و والد [illegible] فرزند سفر شود و باشد که فرزندان او را خویش او پرورد
و تربیت کند و دست وا دارد و بتحصیل علم تحریص کند یا بجایگاهی فرستد یا پیش
خویش برد یا مولود بزهد و طاعت رغبتی بیش کند و اگر مقبول یا مسعود بود
رغبت فرزندان او بخویشان او قوی‌تر باشد و اگر با صاحب بیت نظر مودت
بود کار قوی‌تر بود و بهمدیگر راحت و نیکی و سعادت رسانند و اگر بر خلاف این
بود احکام برعکس باشد و فرزندان او از خویش او رنجت و رنج کشند و در میان
آزار و منازعت افتد و اگر با صاحب بیت نظر عداوت بود بدتر باشد و از
همدیگر ساقط باشد و دوری افتد میان ایشان [illegible]
رابع بود مولود را فرزند بسیار باشد و از خانه او غلبه کنند و که غذای
او قوی و فرزندان او باید بنیاز شود و اگر چه در حکم و تربیت باشد و او را
کسی ضیاع و عقار عطا کند یا او منفعت طلبد و دو از ارتفاعات منفعت
گیرد خاصه که مقبول با مسعود بود و اگر بر خلاف باشد و املاک او از فرزندان

او ازین

او خراب کرده یا بفرزند غضب کند و اگر کوکب با صاحب بیت [illegible] سعد اوت بود
بهتر باشد و [illegible] از فرزند [illegible] او زیان رسد و اگر بنظر مودت یا کوکب سعد بیند
[illegible] بود و [illegible] فرزندان مقبول آید و از
عمر [illegible] سلامتی باشند بسیار فرح و خرمی بود و دوستی اولاد و در طرب
معاشرت و [illegible] بود و دوستان بسیار دارد و [illegible] کوشند و با طاعت بود و (خوب)
نیکو اخلاق باشد و امانت گذارد و طلب علم و هنر و فضل اگر کوکب سعد بود یا مسعود کار فرزند
باشد و احوال خوش [illegible] هدیه و عطاء فرزندان و از [illegible] مراد با رسد و اگر بر خلاف
این بود احکام بر [illegible] بود و فرزندان او رنجور گردند و اندوهگین باشد و در میان
منازعت پدید آید و از طرب و مجلس شراب و دوستان ضرر رسد [illegible] فرزندان (زیر فرزند)
او [illegible] و در طلب مال افتد و بنده و یا خدمتکار بنده او تربیت کند
[illegible] بندگان فرماید با بیمارداری خود یا خدمت ستوران و باشد که فرزند
[illegible] دور افتد و اگر نامقبول یا منحوس یا نحس بود مولود را از قبل فرزند علتی بر آید
یا آفتی و رنج و غمی رسد یا بنده یا ستور او را ضایع کند و احوال فرزند بد باشد و اگر کوکب
مقبول یا مسعود یا سعد باشد کار احکام بر عکس افتد و فرزند خدمت برادران کند و نیکی
[illegible] باشد و جهت [illegible] از فرزندان و توانگر گردد از بندگان و ستوران و از خدمت [illegible]
فایده [illegible] فرزندان او را حال نیکو باشد و مادر و خواهر یا [illegible] منازعت
و یا پدر خصومت کنند و فرزندان او از مادر تربیت بیش یابند از جهت [illegible] اعتقاد
جفت او باشد و فرزندان بسیار شوند و اگر کوکب مسعود یا مقبول یا سعد بود کار فرزندان
او قوی شود و مشهور گردد به نیکی و اگر بر خلاف این بود جفت او از فرزندان او برنج
و مکروه باشد و از همدیگر آزرده شوند و یا مولود [illegible] خصومت افتد و از خصمان [illegible]

فرزندان او همه زیان رسند و حکم اینان باشد و این و خیانت کند و اگر میان کوکب و صاحب
بیت نظر مودت بود فسادی نبود و مولود دبود ... آگاه کنند و فرزندش
و اگر بیت ناحس بود و از فرزند کم روزی بود یا جانب او در مال او تصرف کنند و
طلبند و اگر نامقبول یا منحوس بود یا نحس بشد در میان صناعت ... فند و فرزند قصد
پدر کنند برای آنکه رازی باشد و مولود رنج و غم رساند و پدر را ... رساند و در غرفه
اند از دو بدتر آن بود که کوکب صاحب بیت بنظر عداوت بود و ...
یا او یا پدر و آن نیز باشد که ماتم فرزندی یا دوستی دارد یا ... دوستی کند
و اگر در بیت تاسع بود با فرح و خورم بود با مولود جهت فرزند تصور کند زود
یا جهت دوستی بسفر فرستد و تا تحصیل علم ... کند و اگر نامقبول یا مسعود بود یا
فرزند عالم گردد و او را مولود به سفر قبیله یا زیادت یا بیش عالمان و معلم
فرستد و فرزندان فرزند شود مولود را اگر فرزند غایب بود حاضر گردد
از راه بدیه فایده گیرد و راغب گردد بطاعت و آن سوختن علم و اگر با ...
بیت نظر مودت بود فرزند دوستدار علم و تحصیل علم و از سفر فایده ...
گردد در کار دین و مذهب خیانت باشد و خوابهای راست و نیکو بیند و
خرم گردد بفرزند و دوستان بیند که او را در سفر فرزند شود یا بهر ...
و اگر بر خلاف این بود از مولود بگریزد و با او فرزند را بگریزاند و ... بیند
و از دوستی رنجیده شود یا سفر بد ... رضای او و اگر در بیت عاشر بود مولود
را فرزند بسیار بود یا مستقبل یا دولت و کار مولود از قبل فرزند قوی گردد
بپادشاه و اکابر نزدیک شود و توانگر مشهور گردد خاصه که کوکب مسعول مسعود
بود یا سعد و اگر بر خلاف این بود مولود را از سبب فرزند بادشاهی یا بزرگی

بسفر

تحصیل

بر

باستقبال

المنت

بعت و بعد هلاد مولود در آفت ماند یا فرزند بیمار گردد و یا در بندگی و خدمت و
ذلت افتد یا نیبی در روی بود و اگر میان کوکب و صاحب بیت نظر مودت
نیک بود علامت فرزند و سعادت پدر بود [illegible] و اگر [illegible] نظر عداوت بود
[illegible] از فرزند راحت رسد و با او مشفق و موافق باشد و فرزندان در تربیت
جهد کنند و احوال او خراب گردد و اگر مسعود یا سعد بود با بزرگان و پادشاه
[illegible] او را تربیت کنند و بخود دلیر ند و از آتش [illegible] باشد که دوست مولود را
[illegible] گردد و اگر با صاحب بیت نظر مودت باشد و [illegible]
[illegible] نکاح شود و اگر منحوس باشد یا نحس فرزند بدکاری کند [illegible]
[illegible] پدر [illegible] از فرزند و از سبب فرزندان از نزدیکان [illegible]
[illegible] پادشاه غم خورد و زیان بیند و دیوانه شود خاصه که میان هر دو کوکب
نظر عداوت بود والله اعلم و اگر در بیت [illegible] مولود کم فرزند باشد و با
[illegible] دشمنی کند و فساد زند و با اعدا در آمیزد و کوتاه عمر بود و با معلول یا بیت دارد
[illegible] کند و بیم بود که جهت قرض فرزند او را بگیرند و باشد که در دواب او تلف
[illegible] در افتد و از اعدای مولود فساد بیند خاصه که کوکب نامقبول یا منحوس
یا نحس باشد و با صاحب بیت در نظر عداوت بود [illegible] فساد حال مولود فرزند باشد
[illegible] دواب از خلاف [illegible] بود فرزند تعهد ستوران مولود کند [illegible]
او را [illegible] بود و [illegible] دارد فصل ششم در احکام خداوند ششم چون صاحب
ششم در طالع بود مولود بیمار باشد [illegible] طبیعت کوکب و قابل تر [illegible] خاصه
که [illegible] ششم مخالف صاحب خود بود و اگر نامقبول یا منحوس یا نحس شد علت و بیماری
[illegible] رسد [illegible] اگر [illegible] حمل بود علت در سر و روی بود و اگر

فصل ششم در احکام خداوند ششم

قوی بود در کردن خلق و اطراف او و قیاس همین بیت و بنده [illegible]
دهنده و قصد بد کند و دعوی عیبی بر وی آید [illegible] مقبول یا منحوس یا سعد بود
دلیل صحت و سلامتی باشد و راحت و بنده متعلق مطیع او و [illegible]
و از وی دور [illegible] باشند و اگر در بیت ثانی بود دخل مولود از علم [illegible]
با کار خسیس و از آن در نفرت باشد یا از کار و شغل بنده و دستکار و معاون
ایشان و اگر برج ناده یا ذات بود و صاحب طالع کوکب منحوس هم و مولود
[illegible] باشد و اگر عطارد با مشتری بود و ناظر بود علت از وی [illegible]
و اگر صاحب ششم در احتراق بود در چشم او خلل باشد و اگر کوکب [illegible]
بود در اجتماع باشد نقصان بصر بود و اگر کوکب مقبول یا منحوس [illegible]
بدتر بود مولود از بد پرهیزی و بیمار گردد خلق یا درد دهان یا معده او [illegible]
آید و اگر صاحب بیت در نظر عداوت بود هرچه خورد ضرر و زیان کند و از [illegible]
خبر نیابد و خیانت کند یا بگریزد و الله اعلم و اگر در بیت [illegible]
در دستها عیبی پدید آید یا آفتی از طبع برج و کوکب خاصه که برج جوزا بود و در
رجعت خویشان افتد یا بیماری یا رنج ایشان و اگر نامقبول باشد و در برج [illegible]
یا آتشی بود مولود بدست خود زخم زند یا آتش رساند و اگر عطارد ناظر بود [illegible]
نقشها کند و دست بند آهن نهد و سفر و حرکت بسیار کند و از برادر [illegible]
یا از خویشان غم خورد و اگر [illegible] باشد و اگر برخلاف این بود حکم بر عکس افتد
و خویشان با فرح باشند و خرم و مولود از ایشان خدمت بیند و مطیع او بوند
خاصه که با صاحب بیت به نظر مودت بود و اگر در بیت رابع بود مولود از
پدر خود بنالد و پدر کار بزرگان او کند و بنده او در املاک او کار کند و او [illegible]

و غم خوار یکی ملک خود نباشد و خرابی بدید آید و بی اعتقاد بود و بد سگال و بی باک [illegible]
خوار دارنده مردم و اگر زحل [illegible] منحوس یا نحس بود کار بدتر باشد و بیماری بدرد
[illegible] او باشد و از بردگی خشنود نبوند و مولد و منشاء خود را خراب کند خاصه که صاحب
بیت بنا باشد [illegible] بود چه او از بنده او غم خورد و یا از کسان او و اگر برخلاف
[illegible] بود املاک او از بنده معمور گردد و در آبادانی کوشد و پدر با مادر معاونت او
[illegible] و راضی بوند و اگر در بیت خامس بود مولود بنده یا بنده زاده را بفرزندی
[illegible] یا بکارها او باشد که او را فرزند نشود و اگر بشنود نماند و اگر بماند [illegible]
[illegible] شود و فرزندانش را بنده او تربیت کنند و مولود [illegible] خوش بود
[illegible] شراب و عشرت مشغول گردد و یا فتنه انگیز و باشد که بنده را به دوستی گیرد
[illegible] فرزند شود خاصه که کوکب زهره بود یا برج زهره و بنده مطرب بود
یا معاشر و اگر بصاحب بیت منحوس بود کار بدتر باشد و مولود از بنده غم خورد
[illegible] چون یا مسعود بود فسادی نباشد و آنچه گفته شد [illegible] رفع بود و او را
بنده ملازم بود و یا آرزوی یابد و شاید که بنده فرزند او را به دوستی گیرد خاصه که میان
صاحب بیت و کوکب نظر مودت بود و اگر در بیت سادس بود مولود بیشتر
[illegible] تندرست بود و بعلت و از بنده و خدمتکار یار روزی بود و از ستور
با نفع و اگر مسعود یا سعد بود کار خوبتر و بنده [illegible] بسیار تر و نیکوتر با اعتقاد
مشفق و نیکخواه و از بندگی آزاد شوند و اگر کوکب مشتری و عطارد بود مولود
علم طلب بداند و بیع و شری برده کند خاصه که برج بر صورت آدمی بود و اگر مریخ
با عطارد باشد دست کاری بداند اگر تهمت عطاری کند و اگر منحوس یا نحس باشد
مولود بیمارناک باشد و بنده او با عیب بود یا از بنده یا کاهل و بیکاره و بد اعتقاد

و مولود خود را از پرهیز و معالجه بیمار کند و اگر در بیت سابع بود مولود را بنده
خصم شود خاصه که برج بر صورت آدمی بود و اگر [illegible] مقبول یا منحوس یا نحس باشد
کار بدتر بود و اگر کوکب ماده بود بنده را انقطاع بیند یا بنده زاده [illegible]
خصمان او مردم دون باشند یا بنده او در غربت بیمار گردد [illegible]
بندگانش بسیار بوند از طبقات نر و ماده و سفید و سیاه و خادم باشند و اگر
عطارد بود یا بیع با خانه عطارد پیشه و با عطارد به صاحب ششم ناظر بوده
با [illegible] جمع آید و با او سازد و اگر زهره ناظر بود یا بیت زهره بود [illegible]
باشد و [illegible] باشد و مولود بنده را بغربت فرستد و تجارت
و اگر کوکب مقبول یا مسعود بود کار قوی‌تر باشد و خرم و دلشاد بود و از
آنچه گفته شد در غایت کمال باشد خاصه که با صاحب بیت بنظر مودت [illegible]
دوستی بنده زیاده باشد و فرح و نشاط و لذت بیشتر و مولود [illegible]
فایده گیرد بدانچه اقتضا کند و بنده او در علم حقیقت [illegible]
نامی بود مولود بیمار گردد و چون بیمار شود سخت بیمار گردد و [illegible]
در و بخوا[illegible] نگردد او کم عزت گردد و اگر کوکب نامقبول یا منحوس یا نحس [illegible]
و ضرر رسد از بیماری و بنده قصد مولود کند خاصه که برج بر صورت آدمی بود
و اگر برج بهیمی بود از ستوران آفت رسد و اگر سبعی از سباع و اغلب علت [illegible]
که رسد در طرف اسفل رسد اگر با صاحب بیت بنظر بد شود [illegible] باشد [illegible]
بنده دارد از بیماری به خوف باشد و بنده را [illegible] باخصم او گیرد
و اگر کوکب مسعود یا مقبول بود تندرست و سلامتی باشد و نیز اندک [illegible] بیند باید
از مرگ عظیم برسد و از بنده زیان بیند و اگر در بیت تاسع بود مولود بنده

مولع بود و اگر کوکب با صاحب بیت بنظر مودت مولود بیند بمولود فایده رساند

[illegible] خود کامل مقبول بود و منفعت کند و بنده را دوست دارد و از عشق یاری کند

و اگر مقبول با مسعود باشد با شد کار قوی‌تر و سعادت افزون‌تر و بنده با او بسته

و شفقت کند و اگر کوکب زهره باشد یا ناظر باشد بنده با آزادگی [illegible] را عشق [illegible]

و اگر حال برخلاف این بود احکام برضد افتد مولود از بنده بشکایت [illegible]

او بنده را فریب دهند و هلاک کنند یا بدو رنج رسد و مولود [illegible] گردد و اگر [illegible]

[illegible] بود از بنده دستور پروری باشد و بنده با او دشمنی کند و [illegible]

او [illegible] قصد او کند و از دیگر بزرد دستور با مال او ببرد [illegible]

با زحل باشد یا بمارد منحوس با قمر بدحال و اگر صاحب بیت منحوس [illegible]

از صاحب طالع بنده در افتد از مولود فساد بیند و آنچه گفته شد زیادت [illegible]

و مولود را از عداوت و خیانت بنده زیان راجع گردد و مولود را بیم حبس [illegible]

و توکیل و ستوران او را زیان رسد یا دزد ببرد و از قبض خواه [illegible] خورد یا [illegible]

کسی یا مانی و اگر صاحب طالع بصاحب ششم ناظر بود و صاحب ثانی [illegible]

باشد بدحال یا ناظر بود بعداوت مولود بقرض بنده دستور [illegible] از آن [illegible]

بیند فصل [illegible] در احکام خداوند بیت هفتم چون صاحب سابع در طالع بود

بر جفت و خصمان و انباز مظفر بود و قدرت یابد و از خویشان [illegible] و خصمی

نبود و آن قوم از وی در هر کس و رنج باشند و همه آن کنند که سبب [illegible] باشد

و خصومت و او برشهوت باشد و از آن الم یابد و زیان بدو را غب [illegible]

و اگر [illegible] با مسعود بود و خرم باشد از آن طایفه بمقصود بار سند و با او [illegible]

برآیند و اگر برخلاف این بود جفت و شریک و خصم از وی بعداوت [illegible]

[Margin: فصل در [illegible] بیت هفتم [illegible]]

بلند

باشد و از بدی خود زیان بیند و دزد بدست او و دست گرفتار نشود و اگر
صاحب طالع نظر کند [illegible] بود در غیبت کشنده اگر کوکب زهره بود زن بسیار
[illegible] باشد صاحب شرف و نظر ارباب [illegible] باشد و صاحب [illegible]
صاحب [illegible] بود یا صاحب طالع مال و دلیل کثرت نکاح کند یا هر جنس مردم
[illegible] مولود بسبب خصومت و سعی خصمان با جفت او برود
[illegible] بزیان و بد یا دزد برد و اگر یا صاحب بیت نظر عداوت بود کار بتر
بود و مال جفت بگیرد بزور یا از وی میراث گیرد و باشد که مال او [illegible] زن
بود [illegible] او بود جفت او مال خود بدو دهد و از شریک فایده باشد و از
وی مال و منفعت یابد و جفت او در تحصیل مال و معاش معاونت او کند و در
حرفت خود وارد از جهت نفع او و اگر در بیت ثامن [illegible] بجهت جفت مولود
[illegible] یا بر خویش او رود یا با خویش او دشمنی کند و باشد و از خویشان کسی را
بدارد و اگر کوکب مریخ بود یا این بیت خانه مریخ باشد فسق و فجور و فتنه پدید
آید با وجود این حال و اگر مریخ نامقبول بود و کوکب مریخ یا زحل منحوس باشد و نامقبول
بهم خوردن بود و فتنها بود و قصد کردن و جفت او بگریزد یا بخشم رود و اگر احوال
این کوکب بر خلاف این بود کار یا پوشیده ماند و فضیحت و رسوای نباشد و با هم
خوش باشند خاصه که برج ثابت بود و میان کوکب نظرهای سعد بود و خصمان
او با خویشان او در آمیزند یا سفر کنند و حکم شرکات همین باشد [illegible]
رابع بود مولود از قبیل خود جفتی کند و آن کسی بزرگ [illegible] بود و گردن کشی و
با او در خصومت افتد و یا بزرگی شرکت کند و زیان بسیار خواند و جفتی کند
در نهان و باشد که زن بخانه او بیاید جهت نکاح کردن باید رسش زن و [illegible]

و اگر مقبول یا سعود یا سعد باشد کار قوی تر باشد و نیکی زیادت و انواع شرکت
فایده بسیار برده یا زهره بود چون خواهر زن خوبصورت و اگر با زحل
باشد جفت بد کند یا زشت صورت یا سیاه چرده و اگر
صاحب بیت نظر مودت بود پدر و مادر مولود با جفت او ساز
و در میان مهر و شفقت باشد و اگر نامقبول یا منحوس حکم بر ضد افتد و
او از جفت خود بسیار خصومت و نکاح و طلاق بسیار شود و
خانه [illegible] مولود بر کسی عاشق یا نکاحش کند یا شخصی بروی [illegible] آن
و با همدیگر بزم و یا فرح بوند و اگر کوکب زهره بود عشق و نشاط خوشتر بود
و عشرت کار بر آید یا اگر مطرب بوده زود فرزند شود و اگر مقبول یا سعد
بود کار قویتر و رغبت زیادت برد و از همدیگر نیکی و فایده یابند و اگر برج
ثابت بود بسیار بماند دوستی میان و اگر نظر مودت بود [illegible] این
صاحب بیت کار قویتر بود و عشق و شعر کند بد و اگر برخلاف این
انها همه فساد و خصومت باشد و بدنامی و بیم بود که جفت او با فرزندان
در سازد یا حمل خود بیرون برد و مولود را فرزند از معشوق شود و از فسق
و فجور و احوال ایشان را نیز بقبول و رد کوکب نظر کنند و حاکم علم طالع باشد
و اگر در بیت سادس یعنی مولود بنده و یا بنده زاده یا شخصی مجهول النسب
را نکاح کند یا خدمتکار و اگر نحس دشمن اگر بود و فغان و غضب مولود جوید
و بدی او خواهد و او رایج دارد یا بغض و حیله اش اظهار کند یا الم رساند و خود
را از وی دور ندارد و اگر کوکب نامقبول یا منحوس بود یا نحس کار بدتر باشد و فساد
و ضرر پدید آید و خوف بود که با بنده یا خدمتکار در آمیزد و قصد بد او کند [illegible]

میان کوکب و صاحب بیت نظر مودت بود کار قوی‌تر باشد و جفت دلیرتر بود
[illegible] کاری فال گوید [illegible] اگر خلاف این بود مولود از جفت شاکر بوده که خود
[illegible] دوست او باشد و نیکی مولود خواهد و بنده را تربیت کند [illegible]
[illegible] این باشد و اگر در بیت سابع بود مولود طلب نکاح دارد و جفتی
[illegible] مویهای بر جفتی و از عالمان مهتری و معروفی و توانگری بود و نیک زیرک و
[illegible] بیت های مولود از وی بسیار بود [illegible] کار مولود نیکو شود و جفتی
[illegible] باشد و انباز و اگر افتد و کوشه و خصمان او قوی دست بوند و از [illegible]
[illegible] و اگر کوکب سعد یا مسعود بود کار بهتر باشد و سعادت [illegible] اگر بر
[illegible] بود جفت با مولود بدی کند و اگر سلیطی [illegible]
حکم راند و قیاس انباز و خصم همین باشد و اگر در بیت [illegible] مولود را از مال
جفت انباز [illegible] نصیب و [illegible] کوشا بوند و هیچ [illegible] الا کوکب مقبول یا مسعود
[illegible] کار قوی‌تر باشد و توانگر بود و اگر بر خلاف این بود [illegible] شود از
[illegible] یا دعوی یا خصومت افتد و خیانت و مال خود از وی بپوشند و دارند
[illegible] از قبیل مال ایشان در [illegible] باشد و نخورد یا مادر جفت دارد یا انباز و اگر
[illegible] بیت نظر مودت بود کار مال ایشان قوی‌تر باشد و مولود منفعت رسد
باشد که از [illegible] خود میراث گیرد یا مال [illegible] بر دو حکم خصم و انباز همین سبب [illegible]
[illegible] بیت تاسع بود جفت مولود با طاعت بود و پرهیزکار با نوبت باشد و با عالم
زاده و مولود در سفر جفتی کند یا از سبب جفت سفر رود یا جفت او از راه رسد و اگر
کوکبی مقبول یا مسعود یا سعد باشد نیکی از آن جفت باشد و سعادت و توانگری او
[illegible] بود و اگر حال کوکب بر خلاف این باشد حکم بر عکس این [illegible] و آنچه گفته شد از نیکی و برادر

زیرک برآید

[illegible]

[illegible] فرزند بود و حکم فرزند و خصم همین است و اگر زهره بجهت ناقص شده بود حفظ
بود و از فرزندان و از امیر [illegible] و او بعداوت بیرون آید این معلول بود تا
معلول باشد یا [illegible] زاده [illegible] بود که بابنده و [illegible] خود ساخت باشد که
خانه کوکب [illegible] نظر مودت بود و اگر نامقبول یا منحوس نحس
بود و آنچه گفته شد [illegible] باشد و بدی رساند [illegible] بود و حبس کند و خوار و بیمار
[illegible] در چهار پایان او تصرف کند و بر زبان زهره و اگر حال کوکب بر
[illegible] بود احکام بر عکس افتد و جهت او سبب دفع فساد اعدا اگر در دو
[illegible] نیکو حاصل آید [illegible] مولود که زاده شود و حکم ابنا و خصم همین
[illegible] در احکام جدا اوند بیت هشتم در طالع بود مولود در خود [illegible] — فصل بیت هشتم در احکام
[illegible] افتد و فزع کند از هر چیزی خیالات فاسد باشد و مدهوش گردد و متفکر — [illegible] بیت هشتم در طالع بود
[illegible] خاطر [illegible] بود و از هر کس و هر چیزی در رنج خود و ذلت جوید
[illegible] باشد و کوتاه عمر بود خاصه که کوکب در حمل بود [illegible] رنج و غمها
[illegible] و در رنج و زحمت اندازد و اگر نامقبول یا منحوس بود
[illegible] غمها غم خورد و خود را بماتم رساند خاصه که طالع جوزا یا سرطان یا سنبله
[illegible] و اگر در طالع حمل بود از امارت یا منازعت یا خیانت خود را بعناد
اندازد و یا بسهال خون بمیرد و اگر میزان بود از عشق و زنان یا شهوت
و [illegible] غذا یا چوب شیرین باطل شود یا بسهال بلغمی و اگر کوکب سعود
مشتری بود یا مشتری در طالع هشتم بود یا در ردیه دفع مضرت کند و
غم [illegible] و میراث گیرد یا مال غایب شده یا دزد برده بدست افتد و اگر در
[illegible] بود مولود از میراث بازردی باشد و اولبسیار خانها مال [illegible]

حاصل کند از هر قومی خاصه از جهت و اثبات خصم و از کارها خوف دارد و از [illegible]
و اگر دیگران رنج [illegible] باشند و جمع کرده و اگر مسعود باشد بود کار نیکو باشد
مال او از ایشان بدست آید و مال دزدیده غایب شده یا یافت [illegible]
و اگر خلاف این بود بیم دارد و اگر بود خاصه بصاحب هشتم یا ششم منحوس بود بلا
بدرد گلو و سینه یا معده یا درد دهان یا دندان هلاک شود [illegible] بصاحب بیت
منحوس باشد و اگر کوکب عطارد بود و با صاحب بیت و با صاحب ششم
بود از معالجت و شربت بود از مطرب دارو یا هلاک شود [illegible]
منحوس بود قیاس کواکب دیگر همین است و در بیت ثالث بود [illegible]
[illegible] او در با جواهر یا دیگر خویشان و خوف بود و از مصیبت کسی ترسد
در رنج و بیم افتد و سفر اختیار نماید و از همه کس بریده شود و اگر نا مقبول
بود با نحس کار بدتر شود و خویشی قصد او کند و او از خوفی بگریزد و [illegible]
بصاحب بیت بنظر عداوت بود از خویشان بد [illegible]
و اگر حال کوکب بر ضد این بود افتد و اقربا و غایب [illegible] و خوف
و او سفر کند و در سفر سلامتی باشد و ایمن و دولت جوید و بر زیارت حج
رود و گر در بیت طالع باشد پدر او از کارها او در هراس افتد و غم خورد
جهت در تصرف مولود افتد و اگر کوکب نا مقبول یا منحوس بود یا نحس پدر مولود را
زیان رسد و املاک مولود خراب گردد و در خانمان خود ایمن نتواند بود [illegible]
ایمن و برقرار نتواند بود و از دزد و ظالم املاک او را زیان رسد و اگر صاحب
بیت بنظر عداوت بود مولود در آفتی بود یا موت و اگر کوکب در هبوط
بود در چاه افتد خاصه که برج آبی بود یا در خانه او قحطی دارند یا بدزد

یا خصم یا ماتم جفت دارد یا انباز با خصم در غربت و موت [illegible] بود و در
و از جفت و انباز یا خصم در خوف باشد که سبب او موت شود و یا [illegible]
راندن شهوت خوف باشد خاصه که کوکب زهره بود و [illegible] صاحب
در بنظر عداوت بود جفت و انباز یا خصم قصد او کند یا سبب موت او
و اگر حال کوکب بر خلاف این بود فایده عالی باشد
[illegible] مولود سلیم الاعضا باشد و بیعت و کم بیماری و [illegible]
دیگر بود با وقار خاصه که برج ثابت بود و اگر سعد با سعود بود کار قوی [illegible]
و میراث از هر کس حق او بسیار بود و دراز عمر باشد مرگ او که [illegible] بود
[illegible] شود در بود و بمیرد و ماتم او عظیم دارند و نام بعد از وی [illegible] در ماند خاصه که
کوکب [illegible] با ماه بود و ماه زاید النور بود با طالع جوزا بود یا جدی از اهل
از علم و حکمتی باشد یا هنر و فن دیگر و اگر کوکب منحوس بود [illegible] باشد [illegible]
یا بد و میراث [illegible] برج بر دارش [illegible] و ماتمها بسیار دارد و موت
ناستوده باشد و اگر در بیت [illegible] مولود خوف [illegible]
که بمرگ یا میراث تعلق دارد و موت او در سفر بود و اگر نامقبول یا منحوس
بود مولود دیگر بر دارد [illegible] خوف و سفر بد کند یا در راه میرد و یا ماتم عالی [illegible] یا غربت
و بسبب دین و مذهب هلاک کنند و اگر صاحب بیت بنظر عداوت بود دین
و مذهب خود را باطل کند و راه دیگر گیرد و اگر صاحب طالع [illegible] منحوس [illegible]
خود را فدای دین و مذهب کند یا در عزلت [illegible] رود یا بقصاص باطل گردد و اگر صاحب
هفتم تیر منحوس بود خصمان [illegible] دین و مذهب باطل کنند خاصه که صاحب طالع
محترق باشد یا در مقابله آفتاب باشد و اگر طالع جوزا بود مولود را بر دار کند

رسیمان

[illegible] مار یک و تهمت و مذهب بد و اگر کوکب مسعود با سعد باشد [illegible]
عمرش با خیر باشد و [illegible] بسیار [illegible] و بعد از وی [illegible] یاد
[illegible] بخلق [illegible] تربیت معاشر بود از پادشاه و بزرگان خایف بود از
صنعت [illegible] ترسان بود و ضعیف دل پادشاه [illegible] هر کس [illegible] خط او از پادشاه
[illegible] تعلق دارد و یاد را و [illegible] عمل کند و اگر مقبول با مسعود
[illegible] بود از بزرگان و امیر ترکان شود با قسمت ترکه کند یا بعادت
[illegible] میراث گردد و اگر برخلاف این باشد از پادشاه [illegible] بیم باشد یا ماتم پادشاه
[illegible] کوکب با آفتاب یا بصاحب این بیت بود منحوس باشد [illegible]
[illegible] شود با صنعت با وقت [illegible] و اگر کوکبی در احتراق بود یا [illegible]
[illegible] در ذلک خارج مرکز در مقابله آفتاب یا مقابله صاحب طالع با رابع از
خانه [illegible] مقام عالی باشد و باطل شدن او مشهور گردد و بماند بعد از مرگ او
[illegible] از فرزند ابتر [illegible] بود و [illegible] مرگ بسیار کند و فخر کند بر [illegible]
[illegible] مولود ماتم پدر دارد و دوستی با ماتم یا دزد دوستان [illegible] او
باطل شد و دوستی بر اندازند و امید یار او قوت شود و از زمانی که بد [illegible]
[illegible] پادشاه با نزدیکان پادشاه بگیرند و اگر [illegible] با منحوس نحس باشد
[illegible] بود و دوستان او [illegible] و بدعا نماید او طلبند و موت او خواهند
و قصد او کنند با دوستی بسبب او شود و اگر صاحب کوکب بیت بنظر بد او
بوند دوستان مولود ماتم هم دارند خواهند و بمرگ همدیگر خرم شوند و اگر حال برخلاف
[illegible] از قوت در [illegible] باشد [illegible] نیابد و اگر [illegible] ساکن شهر [illegible] مولود
از دشمنان خایف باشد و قصد بد او کنند و بیم حبس و قید و ضرر بود خاصه که کوکب با

چون نامنحوس یا نحس بود در ماتم اعدا بیند و بد دواب زیان رسد و باو
اگر صاحب طالع منحوس یا محترق بود یا در مقابله آفتاب [illegible]
و برج دو رجعت عدا باطل شود خاصه که کوکب با صاحب [illegible] بنظر [illegible]
و برج بر صورت آدمی باشد و اگر بهمی بود مرث او از سبب [illegible] باشد
بود از جانوران درزنده و حیوانات زهره دارد و اگر [illegible]
(٥) سلامتی و ایمنی بود و از اعدا اگرچه بدان اندیشند دستور [illegible]
تهمتی بود فصل نهم در احکام هفته او ذریت هم چون صاحب بیت تاسع و [illegible]
مولود سفر دوست باشد و در دین و مذهب با اعتقاد و خوب سیرت
اخلاق و محبی غریبان و طالب علم و با طاعت و با وقار و عالم دوست [illegible]
و اگر کوکب زحل بود مولود علم دقیق و آنچه منسوخ شده و با قوم جهودان [illegible]
درشت بیند و کوه و بیابان و مرده و تاریکیها و گورستان و امثال این
بود علم فقه طلبد و حدیث و قرآن و تفسیر و زاهد و امام و مدرس بود [illegible]
[illegible] دوست دارد و با اهل ورع در امیزد و خوابهای مبارک بیند چون [illegible]
و مانند آن و اگر مریخ بود علم سلاح طلبد و سواری و ستمکاری و [illegible]
در طاعت و باتش پرستان در امیزد و خوابهای خوفناک بیند چون لشکر
و سیاست و جای [illegible] و مانند آن و اگر آفتاب بود علم الهی طلبد و معرفت
ملایکه و افلاک و انجم با حرمت بود و متعبد باشد و با [illegible] در امیزد [illegible]
بر ایشان قوی بیند چون پادشاه و تخت گاه و روز قیامت و زر و جواهر و آسمانها
دستارکان و امثال این و اگر زهره بود علم دین طلبد و اسلام و موسیقی و [illegible]
بود و واعظ با خطیب [illegible] و اسلامیان اختلاط دارد و خوابهای خوش بیند چو

فصل نهم در [illegible]

[illegible] ام و شادمان و راندن شهوت و تماشا و طرب و خوردن خمر را
[illegible] بود علم کلام طلبد و ادب و حکمت و معقولات و اگر [illegible]
[illegible] طلبد علم سوفسطائی باید بیشتر و اگر راجع بود هیچ
[illegible] و اما اگر با عطارد دیگر و با زحل بود [illegible] و علم ریاضی طلبد
بود و اگر با مشتری بود دین و مذهب پاک دارد و با عالم بود [illegible]
[illegible] و نقاشی و آلت حرکت بود [illegible] اگر با آفتاب
[illegible] باشد و باز و اگر با صاحب با استیلا بود [illegible] اگر با زهره
[illegible] یا صورت گر یا نقاشی جامه یا جلاهه و زننده ساز موسیقی
[illegible] بود علم مساحت طلبد تجارت و قسمت و علم غواصی و ملاحی
[illegible] شود [illegible] اگر با زحل را بینند ریاضت [illegible] و دواب بود و سازنده
[illegible] بود و اگر مشتری را بینند سازنده کارها و علما و قضات بود و [illegible]
[illegible] مذهب و علم سفر کنند و اگر مریخ را نگرد راه دار بود و بدرقه کاروان طلب
[illegible] و علم جدل آموزد و اگر آفتاب را بینند رسالت کند [illegible]
[illegible] بود و اگر زهره بود [illegible] زود سفر کند و طلب دین و علم و اسلام و اگر
[illegible] بینند [illegible] برده [illegible] و اما صاحب [illegible] طالع یا
[illegible] و اگر کوکب در طالع [illegible]
[illegible] بود مولود عالم بود و معتقد دین و مذهب بود و با طبیعت باشد
[illegible] و خوب تدبیر [illegible] دین و مذهب کنند و سفر [illegible] تحصیل و سفر
[illegible] بود و از سفر فایده عظیم کنند [illegible] شود و عالم و در آنچه باشد مشهور گردد
[illegible] تعلم یابد و علم تعبیر بداند و خوابها راست و درست بیند و اگر طالع

برج مشتری بود سفر با او بتقبیل مشترق باشد [illegible] برد [illegible]
و اگر بعضی از طالع برج دویم باشد سفر بنا خوشی بود [illegible]
و بجهت [illegible] حاصل [illegible] باشد هم سفر شود و اگر با مقبول [illegible] بود
بر عکس باشد هم بجهت سفر بجاسوسی باشد یا بیلی با علم [illegible] امر
و بطاعت بود و یا دکوی و سفر بیخبر [illegible] و دو جاهل [illegible]
هیچ فایده و اگر کوکب راجع بود دین و مذهب نکرد
بماند و فرق بدانی میان مذهبها و در هیچ علم قرار نکند و هرچه [illegible]
فراموش بکند و اگر برج منقلب بود بسفر بسیار رود و در دین [illegible]
سست بود و [illegible] کردان اگر دو جسدین نقل مذهب بود [illegible]
بود با خدمت با جهت دیگران و اگر ثابت بود دین و مذهب خود نگاه [illegible]
و بسفر رود و در باز کردد یا انجا ساکن کردد و در بهای برج [illegible]
و بخسانترا نیز اعتبار باید کرد و اگر در بیت ثانی بود مولود [illegible] سفر
باشد [illegible] و معاش از بازرگانی حاصل کرد یا از [illegible] و [illegible]
و یاری کران او در غربت بوند با عالمان و اگر [illegible]
بود کار قوی‌تر باشد و معاش بر وی فراخ بود و اگر مقبول [illegible] بود [illegible]
با سانتر وجهی دست دهد و بازرگانی با منفعت بود و مولود [illegible]
بود و مال جمع کند و تمتع کیرد و ذخیره نهد و اگر بخلاف این بود [illegible] سفر
خرج شود یا ضایع کردد یا دزد برد و زیان باشد در تجارت و اگر [illegible]
بود با صاحب بیت مولود تنگ معیشت بود و آنچه بدست آید [illegible]
[illegible] راجع بود و اگر در ثالث بود خویشان مولود با طاعت بوند [illegible]

[illegible] اهل خیر و عالم در [illegible] و بغربت روند و مولود سفر بسیار کند از دور
و نیز دیگر با برادر یا خواهر با خویش دیگر و طلب علم دارد و تجارت کند و خویش
سفر با ما [illegible] با سفر روند و شرکت کنند و اگر مقبول [illegible] مسعود باشند
نیز با [illegible] بود و سعادت و سلامتی و با حصول مراد و تحصیل علم کند و قوت
[illegible] و مذهب [illegible] و خیر با [illegible] وجهی باشد و اگر بصاحب بیت نظر مودت
[illegible] و راحت و طاعت افزونتر و آنچه مطلوب او بود بمراد رسد و اگر
[illegible] خلاف این بود احکام برعکس باشد و اگر در بیت [illegible] بود مولود از مولد
[illegible] خود دور افتد با پدر و مادر رود و را املاک متغلبات او خریان در آیند
[illegible] و در آب [illegible] زمین و ضیاع و عقار او تصرف کند و اگر کوکب نامقبول
[illegible] باشد مولود دیگر برود از شهر یا املاک خود و املاک او جدای کرد و املاکش
[illegible] و ظالمان [illegible] باشد که از وی برود بگیرند یا تهمتی نهند و مولود نیز املاک
[illegible] اگر بهر حال کوکب بر خلاف این بود املاک بفروشد یا برهم
گذارد و بغربت رود یا طلب علم دارد یا سر از ادبی بزرگ کند و بجردی [illegible]
[illegible] در [illegible] طاعتی و زهد باشد و از پدر و مادر و خلایق دوری طلبد
[illegible] مولود سفر دور کند و دیر باشد [illegible] غربت و فرزندش
[illegible] شود و اگر باشد بسفر رود با [illegible] نماید با او بجهت فرزند سفر رود با او را
تحصیل علم بود و مادر سفرش فرزند شود و از غربا و علما و اهل طاعت عطا کرد
با این قوم دوستی کند معاشرت و تماشا بود از این قوم فرح و خرمی باید
[illegible] غایب خبر رسد و هدیه و نامه و اگر با صاحب بیت بنظر مودت بود در
هوا [illegible] در ماند و بدین سبب سفر کند یا در راه در غربت عاشق شود و از آن

تمتع گیرد و فرح یابد و اگر مقبول با سعود بود و آنچه گفته شد بعکس
باشد و سعادت و راحت و خرمی بود و حوالقبت از فرزند و دوستی
و فرح و دوستی دارنده طاعت و علم و در فن خود متصف بود
را بعلم و طاعت تحریص کند و باشد که فرزندی او را فرزند شود و اگر
برخلاف این بود احکام برعکس باشد و اگر کوکب نحس از قبیل
فرزند و در سفر و غربت دارد بیت ساقط بود در دیده
و رسند یا علم و طاعت آموزد و با بازرگانی و مولود در غربتی زند
خاصه که برج بر صورت آدمی بود و سفر کند بجهت حج و نشری بر حرم
نیکو بود اگر متصل با سعود یا سعد بود کار بهتر و در سفر مدد رسد
باشد و در همه علم و روش که بود کامل بود و از شده و سفر سینه او خبر
و مهتران باشد که کوکب صاحب بیت بنظر مودت بود
کند مراد آنچه او خبر نماید و محب دین و مذهب او بود و
و بینه بکر برد و دستور در سفر و او رحمت کند از دیده و رای سفر و
کار دین و مذهب سست بود و اگر بیت ساقط بود ضعیف دیانت
و یار رساو و غریب و عالم بود یا فرزند عالمیان و مولود در غربت نکاح
و هر حاکم برود فرار نکرده و جهت خود را بسفر برد و علم آموزد و طاعت
و او نیز در سفر تحصیل علم کند و با اهل دین و مذهب و طاعت
و در رد و خصومت و بازرگانی و شرکت و کار زنان و شوهری
حق نگاه دارد و بدو شیع کند و علم جدل آموزد و بحث علم سخت کند
و از بود و زیرک و صاحب رای خاصه که کوکب عطارد بود

بلند

و اگر کوکب مسعود با سعد باشد کار قوی‌تر باشد و علم شریعتی داند و مفید بود
دوست بود و بعلم رعیت بیش کند [illegible] و چون بان کوکب تعلق دارد و سفر بجهتی زود
طالع منسوب بود و سفر باش مبارک باشد با خیر و نفع و بازرگانیها با نسب
بسیار رود و نیکو اخلاق بود و صاحب رای و تعبیر خواب [illegible] داند و اگر
بر خلاف این بود احکام بر عکس باشد و چیزی بیاموزد و سفر [illegible] او
بود و با رنج و محنت باشد و اگر کوکب راجع بود تدبیر باشد [illegible]
گردد و اگر [illegible] رعیت [illegible] بود پادشاهی و بزرگان بعلم او محتاج شوند و بطالع
او رعیت کنند و معتقد او باشند و او توانگر شود و در ایام خردی [illegible]
بعلم و زهد مشهور گردد و خاصه که یکی کوکب [illegible] بود و [illegible] استاد و [illegible]
[illegible] اگر صاحب بیت بنظر مودت بود کار قوی‌تر باشد و مقبول [illegible]
[illegible] در آن علم که باشد با نمک [illegible] خاصه که کوکب عطارد با مشتری [illegible]
[illegible] و اگر زهره بود با اعتقاد بود و [illegible] موسیقی بداند خاصه که [illegible]
و سفر او با پادشاه شود و اگر کوکب مقبول با مسعود بود کار قوی‌تر باشد و شهرت
و توانگری زیادت شود و قدر و منزلت عالی‌تر باشد و صاحب رای
شود و کارهای غریب سازد و معقول [illegible] و اگر حال کوکب بر خلاف این
احکام بر عکس باشد و بسبب علم از بزرگان غم خورد و ضرر یابد و علم بطالعت
را سبب حال معاش سازد و در پیش بزرگان دلیل باشد و حقیر با حرمتی
کند بمقدور و اگر در رعیت جا [illegible] بود مولود را از سبب علم یا [illegible]
انگیزند و اگر مقبول با مسعود با سعد باشد آنچه گوید کند و با اعتقاد باشد و [illegible]
سخن او پسندیده بود و در راه و روش و نیک باشد و با دوستان [illegible] علم

و مسعود

بود با حوت کار قویتر بود و خود را بمنصبهای عالی رساند و کافی و جلد مردانه دلیر
و عالی همت بود و اگر کوکب نامقبول یا منحوس بود با پادشاه یا بزرگی ما او
بد کرده بود و او بدیشان بدی خواهد و زیان و از پادشاه یا بزرگی نیز
در خوف باشد و ناایمنی خاصه که کوکب راجع بود و از کار پادشاه یا بزرگ
متحیر بود و عاجز و فرو مانده و اگر طالع سرطان یا حمل بود ضرر و زیان رسد
حبس و قید باشد یا [illegible] یا افتادن از جایگاه عالی یا از پشت [illegible]
و نکبت مادر او بود و اگر [illegible] بیت ثانی بود مولود از قبل پادشاه یا بزرگ
توانگر شود یا از حرفت و صنعت شریف و بزرگان و اکابر و معاونت
در کسب [illegible] و اگر مقبول یا مسعود بود کار قوی و مال بسیار جمع کند و اگر [illegible]
بیت نظر مودت بود آنچه مذکور شد بیشتر باشد و بدان مراد خود [illegible]
و اگر کوکب [illegible] باشد مال خلاف حاصل کند و بر وجه احسان [illegible]
السعادت بود و اگر حال کوکب بر خلاف این بود مال بدشواری و تعب بدست
آرد و اگر کوکب مریخ بود از عوانی باشد حصول و کارهای بزرگان یا خیانت و
و قهر از پادشاه یا بزرگان زیان رسد و اگر زحل بود از کسب و [illegible]
و مال او بخرج بسختی شود و ناخوشدلی و اگر راجع بود بدتر باشد کار [illegible]
[illegible] سادس بود مولود از سبب [illegible] یا خواهر یا خویش نزدیک بزرگان شود
یا از این قوم کسی او را حرفتی یا صنعتی آموزد و یا مادرش پرورش کند و اگر مقبول
یا مسعود بود سعادتها یابد و از آنچه گفته شده جاه و رفعت او زیاده گردد
و او متواضع بود و نیکو اخلاق و با اعتقاد و زیرک و خویش او از بزرگان [illegible]
هر کس بود یا با پادشاه یا بزرگی سفر کند و صنعت کند که بعلم و صنعت او محتاج باشد

واگر با صاحب بیت بنظر مودت بود خویشان او را از بزرگان نیکی یابند
و قبولیت او زیاده بود و اگر حال کوکب خلاف این بود خویشان او را از
بزرگان مکروه رسد و مادر او از خویشان او غم خورد و اگر کوکب نحس بود فساد بیشتر
بود و اگر در بیت رابع بود با پادشاه یا بزرگی در املاک او در آید و اگر صاحب
بنظر مودت بود بشادی و خرمی در آید برضای مولود و اگر بنظر عداوت
بود و کدورت با بزرگ نشیند و پدر و مادر او را غم رسد و اگر کوکب نحس یا منحوس بود کار
بسته شود و بزرگی در املاک او متوطن شود و املاک او خراب گردد یا پادشاه
ضایع کند و اگر کوکبی با بیت دیگر بود از آن [illegible] رسد چنانکه اگر صاحب
بیت [illegible] صاحب سهم نیز بود از [illegible] نیز فساد رسد یا بزرگی از فساد سفر
را املاک او [illegible] زدوان اصل [illegible] در بهر دوازده [illegible] واجب بود نگاه داشتن
[illegible] سعد یا سعد بود پادشاه در ملک او مهمان آید خاصه که با صاحب طالع بنظر
[illegible] بود و اگر زهره ناظر بود یا کوکبی زهره بود در طرب و عشرت بود و افزونی املاک
بود و با نوای خانمان و بیکاری مشغول شود که افزون خرج بود و عمارت زراعت
[illegible] باید و ذخیره نهد و پدر او زن دیگر کند و وقف بنای و عمارت نیکو
[illegible] و اگر کوکب مریخ بود املاک او از لشکریان [illegible] خراب گردد یا آتش یا غارت
[illegible] بیت خامس [illegible] مولود با پادشاه یا بزرگی طرب کنند عشرت و پدر کدخدا [illegible] زاده
[illegible] فرزند گیرد و مادر او را تربیت کنند و از اکابر خلعت و هدایا گیرد و حرفتی که بلباس
طرب تعلق دارد خاصه که کوکب زهره بود یا بزرگ زاده در هوای دل افتد
یا بزرگی مناسب کوکب و اگر با صاحب بیت بنظر مودت بود بمراد و بمقصود خود
برسد و آنچه گفته شد خوش بود و برجه کمال [illegible] که فرزند او بنسبت پادشاه عمل کند [illegible]

و او بفرزند خرم گردد و اگر کوکب نا مقبول با منحوس بود و همه برهند باشد و بفرزندان
او از بزرگان رنج رسد و زیان بسبب بدی ایشان و از اموال و رفقا …
افتد و از قبل فرزندان با طرب با دوستی ضرر یابد و آفت بیند و اگر کوکب مریخ …
فرزندان و سقط شود یا از پادشاه نکبت بیند … در …
پای و بین و جنس مشغول گردد و با بیع و شری … بهار
پادشاه با بزرگی … کند بار کار … باشد و اگر مقبول با
بود فایده گیرد از انچه کند و نیکو کند و آخر سالار بود و سازنده الات
با پرهیز بندگان … بود و بنده از اصل بزرگان حاصل آرد و از بزرگ
باشد و اگر کوکب نا مقبول با منحوس بود مولود از مقام عالی تر نشد و …
و با عشق … و بنده … بزرگی کند و … دارد و …
حبس و جوان مشغول گردد و اگر آن کوکب عطارد بود …
و اگر مریخ بود خراجی باشد … بود مولود را حظی از
نفس بزرگان و عالی همت و متکبر و بدی سلطنت کند و نیاز بزرگان …
توانگر و خصم او قوی باشد و تعلق دارد بپادشاه و او باین توهم
و جدل باشد و از قبل جهت تا انباز با خصم با پادشاه با بزرگان آشنا
شود و باشد که بزرگی را با او دعوی یا فصیحی افتد با او و رازان … بات
جفت با دلجاج و از دریا از جهت انباز با خصم و اگر کوکب مقبول با مسعود با
بود ضرر و زیان نبود موافقت بود با تقوم و از بزرگان فایده گیرد و …
باید و توانگر شود … شریف کند با بیع و شری با شرکت … و …
بسیار کند خاصه که برج خانه زهره بود و اگر کوکب با صاحب بیت منظور بود

بودکار

بود و کار رفعت و بهتر باشد میان خصومت او و بزرگی محبت پدید آید و بعضی از بزرگی
یابد و منصب اگر کوکب با مقبول و منیر بود و مولود بنیان رسید با نام و [illegible] برکرد
با جنبت از وی دوری [illegible] جهد و کار [illegible] از فعل عزیزکان فساد [illegible]
[illegible] و حرفتی کند که بهمه تعلق دارد و بدین خود مشهور بود و مال و [illegible]
[illegible] حاصل آید با جنبت [illegible] اناث [illegible] خصم او بسبب مال مرده با میراث با بزرگان
[illegible] شود [illegible] از کسی اشکال کند [illegible] و [illegible] افتد و اگر کوکب با مقبول با
[illegible] کار بدتر باشد [illegible] و بقوت بزرگی قصد کسی کند و بروی [illegible] نهند و نام
[illegible] و حرفتی ناستوده کند و از بزرگی [illegible] مناسب کوکب و در
[illegible] افتد و ماتم پادشاه یا بزرگی یا مادر دارد و اگر با صاحب بیت بنظر عداوت
بدتر باشد [illegible] شاه یا بزرگی قصد او کند و رنج و مشقت و بلای او خواهد
[illegible] قصد خون او کند و اگر حال کوکب برخلاف این بود میعاد
[illegible] که [illegible] با مالک با بنات یا جنبت تعلق دارد و باشد که از مرگ بزرگان
[illegible] یا از وقف [illegible] مولود را با پادشاه سفر [illegible]
[illegible] پادشاه یا بزرگی سفر کند یا در سفر و غربت با پادشاه نزدیک شود با
بسبب علم و طاعت یا خواب دیدن یا علم تعبیر یا صنعت و حرفتی که در آن زیرک بود
[illegible] عالم عصر و اگر مقبول یا مسعود بود با پادشاه بعلم و تقوی و زهد و امانت و دیانت
و رای و تدبیر او مایل باشد و حرمت و مقبولیت پادشاه بعلم و تقوی و دین و
مذهب را حمایت کند و در خدمت کتابی تصنیف کند بنام پادشاه و اگر صاحب
بیت بنظر مودت بود علم و زهد و تصنیف او [illegible] افتد و مشهور گردد و علم
ستوده داند و طاعت [illegible] ریا کند و اگر حال کوکب برخلاف این بود احکام برعکس

باشد و بعید مذهبی مشهور شود و بی اعتقادی و از پادشاه [illegible] دولت اختیار
کند [illegible] مولود عالی همت باشد و دلیر و مردانه و کوشا و [illegible]
با محبت [illegible] گیرد و درشت سخن و طالب جاه و حرمت و مقرب پادشاه و [illegible]
و خود را از مرتبه ادنی با علا رساند خاصه که طالع برج سنبله یا حوت بود و
مشهور و معروف گردد و توانگر شود و اگر کوکب [illegible] باشد [illegible]
شود و اگر [illegible] قاضی یا حاکم یا مفتی اگر مریخ باشد [illegible] ولایت و [illegible]
و اگر آفتاب بود پادشاه شود و ملک و حاکم کل و اگر زهره بود نایب [illegible]
یا خادم شود و اگر عطارد بود وزیر پادشاه یا صاحب دیوان شود و اگر قمر
بود ملک شود یا نایب سلطان یا ولیعهد و اگر کوکب مسعود بود در [illegible]
خود نیکوکار بود و عادل و راست قول و دانا و صاحب رای و [illegible]
و معروف گردد بعظمت و نیکی و کفایت و دانش و [illegible]
های کلی و اگر کوکب صاعد بود در افلاک خود [illegible] در [illegible] دولت
بروز افزون شود و کار قویتر باشد و جاه و رفعت و شغل [illegible]
شود و عالیتر و بسیار ماند در دولت خاصه که برج نایب باشد [illegible]
شهرت بیشتر و اگر [illegible] بود فساد رسد از طبقات آن نحس و موضع آن نحس
احکام برعکس افتد و اگر کوکب نحس بود ظالم باشد و ملک از وی خراب گردد و [illegible]
تر آنکه با صاحب طالع در نظر عداوت نگرد دلیل آن باشد که پادشاه او را
دشمن گیرد و قصد کند و فنا در رساند خاصه که طالع حمل باشد یا سرطان یا در او
آفت رسد و اگر [illegible] بود مولود از پادشاه و مال او [illegible]
پادشاه و دوستان بازوی بود و سعادتها یابد و مظفر و بر وز بر هر چه [illegible]

مطلب

و طالع بر سد و یا مقربان پادشاه اختلاط کند و دوستی سازد و منصف حق
شناس و نیکو اخلاق و دارنده عهد و میثاق و ثابت رای ... شود و ساده دولت
گیرند و دور تر ... باشد و نزدیکان پادشاه و از دوستان یا ... بود و
... تنها یابند و دوستان او بسیار بوند و با حرمت و اهل اعتبار و اگر مقبول
با سعود یا ... باشند قوی تر بود و سعادت افزون تر ... امداد ... سید ...
تر بعنایت و سعادت پادشاه بود و عملی کند که بمال پادشاه تعلق دارد
... خزینه باشد و اگر حال کوکب بر خلاف این بود احکام بعکس باشد
... در ... شود ... پادشاه و بزرگان با او بود
دشمن شوند و او از عمل و منصب و دولت و نظر پادشاه و وقت خود
... دشمنی کند و عمل ستور داری بود و پرورش دواب ...
ستری ستور ... باقرض زادن و وجه معاش او ازین وجوه چنین باشد
و ... مقبول ... با سعود کار قوی تر گردد و دخل و راحت و رواج کار
... از پشت ستور با متاع او منفعت گیرد و اگر چه کارهای بزرگان
... ایشان دور افتد و او بیامیزد و اگر با صاحب بیت بنظر مودت
بود کار او از قبل اعدا ایشان پادشاه نیکو شود و او ... رفع خود کامل باشد
و نیکو و مقبول از اعدا خود ایمنی بیند و اگر حال کوکب بر خلاف این بود احکام
بعکس باشد و مولود از قصد پادشاه زیان بیند و بد و از فساد رسد و ... ان
بروی قدرت جویند بیازی پادشاه و بزرگان ... شود و در قرض
ماند و نامراد اعدا شماتت کنند و همراهان و بزرگان را بر خود دشمن گرداند
فصل ... در احکام خداوند یازدهم چون صاحب بیت حادی عشر بود در

... دو ...

احکام ... خداوند یازدهم

طالع مولود مبارک روی و نیک و باسعادت و برکت و بره زبود براکه
[illegible] امید [illegible] بر آید و محبوب و مقبول [illegible] یابند و صاحب دولت بیت
[illegible] ثابت و عهد و پیمان و دوستی او سخن خود [illegible]
و از دروغ و تزویر و حیله دور باشد خاصه که کوکب [illegible]
و نامه [illegible] بود کار [illegible] باشد و دوستان [illegible] [illegible]
درجات زیادت تر و اگر کوکب مشتری بود [illegible] و علما [illegible]
[illegible] باشد قیاس کواکب دیگر [illegible] و اگر [illegible]
یا منحوس احکام بر عکس افتد دوستان از روی [illegible]
زهره بود [illegible] او را به دوستی گیرد و اگر کوکب [illegible] دوستان
[illegible] باشند و امید ها او بر نیاید مگر با صاحب طالع نظر [illegible]
[illegible] باشد و با همدیگر در وفا باشند و امید او [illegible]
مولود طامع بود و از دوستان طمع بسیار دارد [illegible]
آید و با هر کس جهت مال دوستی کند و مال [illegible] دوستان [illegible]
بیت [illegible] بود کار بهتر باشد و او توانگر شود و فراخ روزی بود [illegible]
دوستان در تحصیل سعادت او کنند و از مال پادشاه و بزرگان [illegible]
گیرد و اگر بر خلاف این بود مال او از قبل [illegible] دوستان [illegible]
ضایع گردد و از جهت مال معاش [illegible] خلل افتد و اگر [illegible] بیت ثالث
بود دوستان او [illegible] او را آمیزند و دوستی کنند و قوی از خویشان
او ترسان شوند و طلب سفر دارند و مولود را دوستی از سفر بیاید [illegible]
و او را از برادر و خواهر و اقربا روزی باشد و اگر کوکب مقبول و [illegible]

[illegible]

که قوی‌تر باشد و اگر با صاحب بیت بنظر مودت بود دوستیها باندازه بود
و میان دوستان و خویشان او خاصه که برج ثابت بود و مولود از اقربا
بیند یا و سعادتها رسد و اگر حال خلاف این بود ... بیگر ... کوکب
... از خویشان بخشد و کرده دوست او را از خویشان او ... گردد
... مولود از املاک بحجه طمع دارد حاصل آید ضیاع و عقار او
شود ... او را کسی میراث گیرد ... او ... رسد
... مولود بسیار ... با خویش زندگانی کند و از زمان پادشاه و بزرگان
... بود و اگر کوکب مقبول با سعود بود کار قوی‌تر باشد و ... افزون‌تر
... ضیاع و املاک او ... باشد و اگر حال بخلاف این بود احکام ...
دوستان قصد املاک او کنند و یا از قبل ایشان خراب کرده باد و زردی
... با صاحب بیت بنظر عداوت بود و دوستی ... یار نجور گردد
املاک او ... از برادر و عم خود ... اگر در بیت ... مولود شادمان
... روی ... در هوا ... دوست اگر بود و عاشق شوند و زود
... فرزندها یابد و مقبول و محبوب باشد و از بزرگان تیسیر نفعها ... شد
فرزندانش بسیار بوند و فرزندی را خانمان سازد و دو نفر زند دیگر عزم شود و
... کند بطاعت و عبادت و اگر کوکب زهره بود ... کار عشق و طرب قوی‌تر
باشد و اگر مشتری بود توبه کند از کارها و ... خورد و بعضی دوستان او از
... کند و اگر با صاحب بیت بنظر مودت بود دوستیها محکم بود کار ...
فرزند ساخته گردد و اگر کوکب منحوس بود میان فرزند او و دوستان ...
... او از دوستی انکار گیرد در مجلس طرب و دوستان از وی مکر ...

که کوکب مریخ بود و اندر بیت … مولود از دوستان بزرگی
بود و محبت پایدار نبود و باندک چیزی از یکدیگر دور افتند و بازرو پایشند
و هم باز نپاید و دوستان او از ترکان غم خورند و رنج کشند و او را
دوستان نر بود و کارهای او بسر شود از عشق بیمار گردد و اگر ازحل
بود با عطارد نامقبول باشند دیوانه شود و بانک ره بیند با کی
دوست دارد و دوستان او در اندوه باشند و اگر زحل
منحوس بود کار قوی تر بدتر باشد و مولود بیمار بسیار شود و بر بندها
و در دست دارد و او نومید و شکسته حال و تملکی بود و او
با صاحب بیت بنظر مودت بود دوستی او را امیدی باشد و عطا کند
کوکب و بنده خدمتکاری دوستان او کند و اگر در بیت
را از زیان با روزی باشد و بدیشان خرم بود و با فرح خاصه
زهره بود با قمر و اگر کوکب مذکور بود با زنان منازعت افتد و کار
نیکو باشد و خصمان به دوستی رغبت کنند و میان او و زنی عاشقی بود
و نکاح برآید و فرزند شود و امیدهای او را از قبل دوستان بود
و با او در بیشتر وقتها در خیانت باشند و گفت و شنید و اگر کوکب مقبول
بود کار قوی تر باشد و مولود از زنان فایده گیرد و زنان بسیار خواهد و از
و بیع و شری منفعت یابد و اگر بخلاف این بود دوستان با و منازعت
کنند و بخصمی بیرون آیند و دعوی در میان افتد و اگر با صاحب بیت بنظر مودت
بود دوست او با خصمان با جنگ مدد دهند و بیم دعوی و خصومت باشد
تند که میان دوستان او و جفت او بیم دعوی و عاشقی پدید آید و اگر

مولود

بود خاتونی یا مطربی محترم و عشقبازی افتد و اگر برج منقلب باشد یا ذو جسدین
و کوکب عطارد … بود صاحب بیت مولود و بری کند با رفعت یا صنعت
شریف که از دست او نیکو بر دان آید و با بزرگان بدان سبب …
و اگر کوکب مقبول یا مسعود بود کار قویتر شود و دوستانش …
و … باشد … و سعادتها یابد و مشهور گردد …
کوکب سعد بود و مال و جاه و حرمت و رفعتی زیادت شود …
بود بملک و ولایتی رسد و مال وافر حاصل کند و قیاس این کوکب دیگر …
کوکب برخلاف این بود احکام بر عکس این باشد و دوستانش …
و دشمن بزرگان قصد او کنند و اگر با صاحب بیت بنظر عداوت
بدتر باشد و مولود مکروه بیند از بزرگان بسبب دوستی یا امید
بیت … مولود مقبول و محبوب دلها باشد و دوستانش …
و صادق و غافل و توانگر … از مولود و همه در سعادت بود و
با امید دلها باشد و فرجام … و دست و مکر بود … طبع و با امانت
و آسوده خاطر در دوستی و عاشقی زندگانی کند و اگر مال …
پادشاه یا روزی بود در مال پادشاه تصرف کند چون خزینه داری
و کیل یا امانت … داری و اگر کوکب مسعود بود یا سعد باشد کار
قویتر بود و سعادت افزونتر از دوستان و امیدها و سعادتها تمتع
گیرد و اگر حال کوکب برخلاف این بود احکام بر عکس باشد یا ضعیف …
و اگر … مولود از دوستان مصیبت باشد و از …
با محروم و کم سعادت باشد و بخرد و دوستانش عافیت دشمن شوند …

مصیبت

کمان

بکسان بادشاه غم خورد و بعداوت بیند و تنگی معیشت باشد و بسبب [illegible]

بمردم [illegible] کند و دوستان از وی حسد برند [illegible] یا معبوطان یا خون

[illegible] تر باشد و او در عجز و علت و ذلت افتد و اگر کوکب نحس باشد [illegible]

[illegible] از قبل دوستان یا مال بزرگان یا از سبب ستوران و بیم آفت باشد و

[illegible] از قرض [illegible] و جسم و اگر بر خلاف [illegible] بود [illegible]

[illegible] بود و اگر صاحب بیت بنظر مودت بود دوستان مولود

مال او دوست کنند و دفع ضرر مولود بود از [illegible] امید

باید [illegible] در احکام دوازدهم چون صاحب بیت در [illegible]

[illegible] دشمنان مولود بد و محتاج شوند و محکوم او باشند و [illegible] مال

تصرف کنند و ایشان از وی فایده گیرند و مال معاش یابند و او در سبب

معاش ایشان معاونت کند و اگر معبوط یا مسعود بود کار قوی‌تر باشد و [illegible]

[illegible] و با یکدیگر جمع باشند و از همدیگر خیر و نفع یابند و اگر بر خلاف این

احکام بر عکس باشند و او بدشمنان زیان رساند و مال ایشان را بهلاکت دهد

[illegible] و اگر [illegible] کوکب نحس شد از ایشان بد و آفت رسد بسبب مال و

معاش یا قرض یا دواب [illegible] مال و معاش [illegible] تنگ بود

و از حرفت و کسب ایشان خود بیم دارد و قرض کند و باشد که وجه مال

و معاش بد و از [illegible] ستوران یا از قبل اعدا باشد و اگر کوکب معبوط یا مسعود

باشد ضرر و زیان نباشد و نفع بسیار رسد و از دشمنان نیکی یابد و معاونت

او کنند و اگر با صاحب بیت بنظر مودت بود کار قوی‌تر باشد و حصول مال بیشتر

و آسانتر و اگر بنظر عداوت بود دشمنان مال او را باطل کنند و بزیان آیند

فصل در [illegible] احکام [illegible]
[illegible]

و خیانت کند یا دزد یا نقض وادن فرو [illegible]
دشمنان او با جوشنا اعدو سازند و اگر کوکب مذکر بود برادران عدو
شوند و اگر مؤانث خواهران را اگر کوکب با صاحب بیت ناظر بود
دوستی میان این قوم بکمال بود و دشمنی ظاهر تر باشد یا [illegible]
مقبول با نحوس بود بدتر باشد و نحوس ان او در عاقبت [illegible]
او را در میان فتنه افتد و دشمنان نکبت یابند و اگر کوکب [illegible]
با سعد باشد احکام برعکس باشد و دوستی میان این قوم دار [illegible]
از [illegible] ایمن بود [illegible] دشمنان مولود
قرارگاه سازند و باشد که از مولد و منشا و خانمان او [illegible]
یا از جهت ضیاع و عقار او را دشمن شوند خاصه که کوکب نحس بود
کرده و از کید دشمنان و دزد و راه یابد و قصد ستوران او کند و اگر با سعد
با نحوس بود کار بدتر باشد و کسی پدر و مادر را با او دشمن کند و اگر با وجه
بنظر عداوت بود دشمنان او پدر و مادر او ضرر رسانند و اگر کوکب
با سعد بود احکام برعکس افتد و املاک او از قبل اعدا [illegible]
حفظ کند یا [illegible] شود و دشمنان او در املاک او طرب کنند یا مهمان اینجا
که کوکبی زهره بود یا ناظر مولود از چهار پایان و [illegible] و نتایج بر [illegible] اگر شود
[illegible] قومی از تعلقات کوکب فرزند با دوستان مولود را
با او بد کنند و در جمله شراب و دشمنان بد برآیند یا از سبب دوستی یا هوا
با فرزند خوانده باشد و از ایشان [illegible] اعدا او [illegible] رسد و از طرب
و لباس و فرح و معاشرت او قومی حسد برند و اگر کوکب نامقبول با نحوس

بالکلی

یا نحس کار بد بر باشد و زیان و ضرر رسد و غم و فکر افتد و بفرزند افتد
یا فساد حمل باشد و اگر بر خلاف این بود کار سهل باشد رنج و زحمت رسد
[illegible] باشد خاصه که میان کوکب و صاحب بیت نظر مودت بود و باشد که بفرزند
سود بخشد [illegible] مولود را از مستور یا سباع خوف رسد خاصه
[illegible] یا از سعی و از قبیل اعدا رنجور گردد از بنده او و یا بشمس او زیان
[illegible] یا صاحب بیت بنظر عداوت بود بد تر باشد و بنده او قصد مستور او کند
مقتول یا منحوس بود و یا نحس باشد بد تر بود و بیماریهای مهلک کشد و بنده با او
[illegible] و خیانت کند و اگر حال بر خلاف این بود احکام بر عکس باشد و بنده
[illegible] مستور از او بود و خبی کند [illegible] مولود از قبیل دشمنان جنگی
کند یا [illegible] و کسی جمعیت و خصم او را برانگیزد و خصومت اندازد و جهت
یا قرض کسی با او در دعوی افتد و در عداوت پدید آید و اگر کوکب یا مقتول
[illegible] یا نحس باشد کار بد تر باشد و جمعیت او نا سازگاری کند و انبار خیانت و
[illegible] او را ماتم رسد یا آفت و از مولود در بهر این باشد یا جهت میراث غم
[illegible] در غیبت افتد یا ملکی و اگر حال بر خلاف این بود کار نیکوتر بود و احکام بر عکس
باشد و اگر با صاحب بیت بنظر مودت بود جمعیت با انباز یا خصم او سبب سود و نقصان
[illegible] عداوت ایشان و از دواب فایده گیرد [illegible] مولود را کار
اعدا و هلاک ایشان بیند و از دشمن در خوف افتد که قصد او کنند و اگر کوکبی با مقتول
یا منحوس یا نحس باشد کار بد تر باشد و مولود ملتبس رنج بسیار و غم افتد و باشد که دشمن
[illegible] از بلا با شدت بگریزد و در کار بد تر باشند و در غربت افتد و مستور او را

از دزد یا سقط شدن بیم بود یا بنهایت کشتن با مولود را از دستور یا از سپاه
فسادی رسد یا غمی پیش آید و اگر حال بر خلاف این بود دشمن بنفاق و [illegible]
پیش آید و خود را خواهش و با طاعت و نیکو خواه نماید و اگر [illegible]
بنظر مودت بود مولود از دشمنی میراث رسد یا از دوامی [illegible]
از قبل دشمنان و اگر در بیت [illegible] بود مولود را و رغبت دشمنان
یا عالمان یا استاد علم یا جهت دین و مذهب دشمنان پدید آید [illegible]
دین یا و دشمنی کند در دین و مذهب ضعیف بود که اعتقاد [illegible]
بد رای و اگر کوکب با صاحب بیت بنظر عداوت بود دین و مذهب خود
را بگذارد و اگر کوکبی نامقبول یا منحوس بود یا نحس کار زبدتر بود و بدین و مذهب
دیگر رغبت کند و از آن سبب [illegible] در غربت اختیار کند و در [illegible]
باشد و اگر حال کوکب بر خلاف این احکام بر عکس باشد دشمن او [illegible]
و با طاعت و علم با او دوست شود و دشمنی بگذارد [illegible] پیش بزرگان نیکی
گویند و دشمنان او قوی باشند با دولت و رفعت و او [illegible]
و طاعت بود و با رای و تدبیر نیکو و اگر در بیت [illegible] بود دشمنان او
بزرگان باشند با او را پیش پادشاه و بزرگان بد کنند و سخن کننده دشمنان
قوی باشند و بر دولت و قبولیت یا حرمت با عمل پادشاه و با سبب جاه [illegible]
حسد برند و دشمن شوند و اگر کوکب نامقبول یا منحوس بود کار بدتر باشد و از گذر
دشمنان از بزرگان زیان و ضرر رسد و بی حرمتی و ذلت و عداوت و بی حرمتی
بر متهم شود و دیوان معروف و مشهور گردد و بدتر آنکه کوکب با صاحب بیت [illegible]

[illegible]

عداوت بود دشمنان او از دوستان خود بگروه بیند و اگر حال برخلاف این
بود احکام برعکس باشد و دشمنان او بسبب دولت و رفعت و شهرت او
شوند و دوستان او بیش بسیار بوند و از حاسدان و دشمن فسادی نباشد اما بسیار
[illegible] مولود از اعدا دوستی بیند و کسی دوست او را
من باشد و از دوستان کم زوری بود و یا او وفا ندارد و اگر چه دوست
عاقبت دشمن شوند و باشد که جهت دوستی او را قومی دشمن شوند و
[illegible] دوستی و امیدها او را باطل کنند و نقصان سعادت او خواهند
[illegible] با مقبولان با نحوس بود کار بدتر باشد و او در تهمت افتد و [illegible]
از [illegible] بد خورد و بود دشمنان او نیز دشمنی اکثری کنند و از دوستان دشمنی
چند و اگر حال کوکب برخلاف این بود احکام برطرف ضد افتد و دشمنان او
[illegible] دوستان او شوند و با او دوستی نمایند و قوی‌تران باشد کوکب با صاحب بیت
بنظر مودت بود این دلیل دوستی بود میان دوستان و دشمنان او و نقصان
و [illegible] از دشمنان او با او [illegible] سعادت و منفعت از چهارپایان [illegible]
[illegible] مولود را دشمنان بسیار بوند و با قوت و پای برجای [illegible]
[illegible] اگر کوکب سعد بود کار قوی‌تر باشد و مردم نیکوتر و با سعادت
و اما نحس [illegible] و چون دشمنی کنند شدت رسانند و بی‌حرمت کنند اما هم
ایشان سبب شوند [illegible] احوال مولود و اگر کوکب برخلاف این بود احکام برعکس
باشد و اگر کوکب سعد بود او از مال [illegible] کرد و یا مال ایشان تصرف کند بوجهی
از وجوه و از چهارپایان منفعت گیرد و از [illegible] ایشان و دستوران او [illegible]
باشند و اگر با صاحب طالع بنظر مودت بود خیر و سعادت بیش باشد و هر کس که با او

دو دشمن گردد در عاقبت و بسبب … شود اما اگر کوکب را در خانه … امتزاج باید

داد در احکام مثال آنست در طالع میزان که چون مریخ در طالع بود …

او مطیع باشد و چون صاحب … دوم است مال او …

او بسبب جنگ بدست آید یا جنگ بسبب مال و …

ذکر رفته است از … باب ششم در احکام بودن کواکب در خانه

فصل اول در احکام زحل بوقت …

… آنست فصل اول در احکام زحل بوقت تحویل سال

… زحل در خانه خود بود مولود را با بزرگان معرفت پدید آید و …

… و خانه‌ها و باغ قدیم در امیزد و نیکیها بیند از این طبقات و در …

آید و سفر کند و در طالع روزی کار بهتر باشد خاصه که در روز … بود و در

طالع شبی … کرده رسد بسبب شغل یا رنجور گردد و اگر سعدی بدو ناظر بود کار

قوی‌تر باشد و مردم نیک رای معاونت او کنند در کارها و از طبقات

… نیکیها یابد و خرم شود خاصه که نظر سعد باشد و مقبول و اگر نحس

بود کار قوی کرده بود از طبقات … و از طبیعت …

با رستی بود … و جور و خیانت … خاصه که نظر نحس

مقبول و اگر آفتاب و قمر ناظر بود کار قوی باشد و قرب پادشاه و …

آید و زیادتی … باشد و حصول مال و دولت و اگر عطارد ناظر بود با …

و اهل فضل … رغبت کند بعلوم و … و خرم شود و از ارباب قلم

و اگر در خانه مشتری بود مولود را با … و علما و اشراف …

اختلاط شود و با مردم مشهور در امیزد و در کارهای بزرگ آید و عز و

شرف او زیادت گردد و عمارتهای عالی نهد و آبادانی دوست دارد

و قوت

بکسان و غیرها و امانت کند و درستی کند و طاعت و عبادت
در خانه مشغول شود و اگر مشتری بدو ناظر بود کار قوی‌تر باشد و
روزنه خاصه نظر سعد بود و از وقت طالع روزی بود در قوس سعادت
و کفایت و جهد قوی‌تر و حرص او بغایت بود و مال جمع کند و ذخایر
نهاده و اگر شمس بدو ناظر بود سختی رساند بمردم بجهت مال و جاه و در کتب
بسلامت یابد و بر اندازد و کسان را بخیل و در ناظر [illegible] ساکن و در
[illegible] مناظره کند و اگر تری بود قرب پادشاه یابد بعد از خطرها و سختیها و اگر
بود و حرص قوی دارد و در غیبتی کند بطلب گنج و کیمیا ساختن و خدمت مال بهر
طریق بدست دهد و نگاهدارنده بود و سازنده کارهای دینی و دنیوی و اگر
عطارد ناظر بود زیرک بود و کاردان و آنچه کند از اهلیت باشد و علم و رای و تدبیر
باشد و اگر در خانه مریخ بود مولود رایگرای کوشد و سختی کند و تعطیل ورزد
و جهل کرده و بسیار اندیشه کند و اندر دهمین و خشم آلوده و کم خیر بود و بفعلهای بد
نسبت کند و در حرص کم بود خاصه که طالع روزی باشد و اگر مریخ بدو ناظر بود و عملها
و کارهای درشت سازد و ترتیب لشکرها کند و حصنها معمور کند
و بناها آبادان کند و بعضی خاندانها بر اندازد و قومی را متعهد گرداند و اگر سعدی ناظر
بود سعادتها رساند از طبیعت آن سعد بمردم و مال و جاه او زیادت گردد و ذخایر
نهد با اجناس کند یا قاضی لشکر بود یا امام و اگر سعدی ناظر بود منصب عالی یابد
یا نیابت یا حجابت یا حکومت یا ولایتی و ضبط کارها کند و تعهد رعیت و مردم
کارها پیش پادشاه سازد و توانگر شود و بعمل دار الذهب در آید و در ترتیب لشکر
باشد و آلت حرب و ساختن سیمیا و مرصعات و اگر عطارد بدو ناظر بود بیع و شرا

البته چون [illegible] دشمن [illegible] و کارهای دیوانی [illegible]
مال [illegible] استیفا کند [illegible] آبادان [illegible] بسیار [illegible] کند
بود مولود صحبت با زنان دارد و خادمان و جمع آید با زنان [illegible]
و در روش خود را از زن بیار آید و نار کند بر روی و از [illegible]
کنیز او بیمار گردد و مادر او را کار بد شود و با زنان و خدمتکاران [illegible]
ملک در میزان بود که کار قوی‌تر باشد و افزونی رفعت بود و [illegible]
منصب نیکو و عمارتهای عالی نهد خاصه که طالع روزی بود [illegible]
عمارت و زراعت بود و کسب و زرع ساختن و باغ و بستانها [illegible]
برو ناظر بود جوشش عیش بود و برآمدن نکاح و تیزی شهوت [illegible]
و معاشرت و اگر مشتری ناظر بود حکومت یابد [illegible]
حکم خزانه داری پادشاه با معماری و در دعوای املاک با میراث خزانه
زنا شوهری و اگر مریخ ناظر بود راندن قصاص باشد با دعوای [illegible]
و جور کند ترکسان و اهل بیت و بندگان و برآمدن نکاح [illegible]
بود رفیق [illegible] و اگر زحل ناظر بود ساختن کارهای [illegible]
بود خادمان و خادمان و گرفتن ولایت و ظلمان و ضبط کردن [illegible]
رغبت و فرستادن رسول و حکومت [illegible]
بعلم فلسفه و ریاضی رغبت کند و بزرگ [illegible]
و در اندیشه و نیز [illegible]
چون ناظر بود کار قوی‌تر [illegible] و خوب روی [illegible]
کوی و اگر [illegible] ناظر بود [illegible] میراث [illegible]

[illegible]

صلحا
خود با بیع شری برده ... با معرفت و محبت
اگر مریخ ناظر بود حجت ساز دیوان و رعیت کند بحکام
بر بیماران و سلاح و سواری و ارزنده دیوان بود و مستوفی
ارزنده کارها شود و اگر مشتری ناظر بود خزانه پادشاه و ارزیادتر
شود و وکیل خرج با خرج و تجارت با کشت و زرع و جمع آورده
متعلق ... بود و بخشنده و جابر و اگر در خانه آفتاب بود مولود عز و شرف و دولت
و ... پادشاه و ... حکومت و مهتر بر قومی و کار گذار بود و سخت کوش
... و اگر ... عمل از کشت و زرع و تجارت کنند و این همه بعنایت
باشد و مشقت و نا امیدی و کار ... کند خاصه که طالع میزان ... و اگر
... ناظر بود نایب پادشاه شود و یا صاحب جاه طلبند و بزرگی بخش
و کم المنفعت باشد و مال نیکو بدست آرد و بر خصمان قادر شود و اگر
... بود و بنده ... باشد و جبار و ظالم و گردن کش و تندخوی
... و بیمار گردد سخت از ماده صفرا و سودا و خیال بیند از سباع
و اگر عطارد ناظر بود مومن و معتمد پادشاه شود و بهای و تدبیر او کار
... نیکوخواه مردم و راغب مناکحت و با فرح باشد و عاداتی کریم و اگر
مشتری ناظر بود و زیرک و منسوب شود و عمل داری دارالذهب و آنچه بجواهر تعلق
دارد و بیع و شری و تجارت کند نیکو داند و از آنجا فایده گیرد و اگر قمر ناظر بود برسالت
کند و مهتری بر عوام ... تجارت نیکو با نفع و اگر در خانه قمر بود مولود را از
... برده با جفت ... کرده از ماده برودت و مال تلف گردد
و بخشش عوام ... او زیادت شود و بر قومی سردار گردد خاصه بر مردم

صحرا و کوهستان [illegible] یا دریا و اگر قمر بد و ناظر بود [illegible]
و صدای او از بیمی یا خوفی یا در ماندن ایمن نبود و خلاص [illegible]
بود بیم جراحت بود و خون کردن و زیان و غم و تشنیع
و بدی کردن و ظلم و جور بر بنده و جفت و خواهر و مادر رسد
بود و بیماری فرزند و اگر سعدی ناظر بود ایمنی بود و فراغت [illegible]
و جاه و توانگری و فراخی معیشت بعد از فقر و فاقه و نکاح کند [illegible]
بفرزند و اگر آفتاب ناظر بود مال و معاش نیکو حاصل آید [illegible]
خجسته بسفر و دریا یا از آبی بزرگ بگذرد و با کشتی [illegible] کند [illegible]
از [illegible] بود و دولت و [illegible] و [illegible] دشمنی افتد و اگر [illegible]
بود معلول [illegible] از [illegible] و [illegible] و قصد باطل کند [illegible]
و تدبیر او قوی گردد و بیع و شری و جواهر [illegible] کند و تجارت [illegible]
در دریا و کشتی یا در رود بزرگ [illegible] ناتوان شود و باغ و بستان [illegible]
اکنون سازد و بیع و شری ضیاع کند فصل دویم در احکام مشتری [illegible]
زحل بود مولود کارهای ناستوده کند و پنهان متفکر بود [illegible]
و ترتیب [illegible] کند و درویشان و ارجمندان و اصلاح کارهای [illegible]
و بیع و شری فرمای [illegible] کند با ستور و [illegible] و کارها [illegible] بود خاصه [illegible]
روزی باشد و دشمن اکثر بود و بیمارناک و غمگین باشد از پدر و اگر زحل
بد و ناظر بود جبار بود و درشت کار بد و کشت و زرع و عمارت [illegible]
عادل بود و در صورت ظلم و در جد [illegible] عمارت زمین کند و کارها [illegible]
تعلق دارد با آنچه از حوالی سازند و [illegible] و سعادت [illegible] یابد

فصل سوم در احکام مشتری [illegible] زحل بود مولود کارهای ناستوده [illegible]

[illegible]

[illegible] دخوار بقدر شود و اگر [illegible] قصد کسان کند
[illegible] او کند با فرزند با چیزی با [illegible] او از غم و شدت
[illegible] بندی کار نیکوتر بود و امیر لشکر شود با امام یا قاضی یا طبیب و اگر
[illegible] دکار او از زنان و خادمان نیکو شود و در طرب و معاشرت
[illegible] دوستی کند با زنان و اهل طرب و برده نیکو بدست آرد و اگر
[illegible] بود تحصیل علم کند و کارهای او فوت سازد و سفر کند و از غایت نیکی
[illegible] رشید [illegible] پاک بود و گفت سید کند جهت میراث با غایت
[illegible] عالم شود و بیاموزد و علم دقیق و ناموس دار بود و بزرگ
[illegible] بیع و شری [illegible] عشرت و معاملت با نفع بود و اگر در خانه خود مولود عالم شود با
[illegible] و معروف به نیکی و خواب بیاموزد علم دین و امام مدرسه بود و محبت
[illegible] و قضات و اشراف و بزرگان بروی شاکر شوند و منصب عالی یابد
[illegible] ناظر بود مولود را دشمن بسیار باشد و قصد او بدکاران کنند و بمال
[illegible] او مکروه رسد و او از فرزند غم خورد یا از خویشی و اگر سعدی
[illegible] او را دوست دارد و او بهوا میل افتد و طالب شهوات و لذات
بود و فرح یابد از بندگان و خدمتکاران و دوستان و امید باز زود برآید
خویشان [illegible] عشق و محبت او باشد و نیکو رشید از شهوت و غذا با خوش
و لذیذ و طلب طرب و نکاح و عشرت و ضیافت دارد و اگر مشتری ناظر بود
وزیر پادشاه شود یا استاد امام و کافی بود در امور دینی و دنیاوی
و منصب قضات یا حکومت یابد و عقل و کیاست و فراست او بغایت
باشد و سفر کننده و [illegible] شود بفرزند و غایب برسد و توانگر گردد از مال پادشاه

و میراث و ایل [illegible] در دست پادشاه شود
با نایب و توانگر [illegible] و با بزرگان به بیع و شری [illegible]
بعضی کند که از آن مال و حیله او زیاده گردد و عملی نیکو کار
کار شهرت گیرد و اگر در خانه مریخ بود مولود با ترکان و
و ارباب سلاح صحبت دارد و دولت و سعادت و مال
و نیک کننده بود و منصب نهند و خویشتن نمای و در عمل و
سعادت و توانگری و مال حاصل کند بدست اگر خود با مریخ
با هدایا و سفر و بیع و شری برده و دستور و الای [illegible]
و عقد با حاسدان و دشمنان قصد کردن به مال و خوف [illegible] از مریخ بد مقام
بود کار قوی‌تر باشد و از کین دشمنان مال حاصل کند و حکومت [illegible] و همت
راند و منصب قضا یابد با اجتناب با نیابت و اتفاق کند
با حیله شرعی سازد و تزویر و اگر زحل ناظر بود توانگر گردد [illegible]
و بخیلی باشد به تعرض و هم در منصب شرع ریا خورد و رعایا با مال
و اگر سعد ناظر بود مولود با ظاهر همه خیر و نیکی بود و اما [illegible]
باطن همه فسق و فجور و حسد و خیانت [illegible] تمام [illegible]
و اگر مشتری ناظر بود توانگر شود و پادشاه [illegible] بزرگ [illegible] عنایت [illegible] کنند
و راحت رسانند و [illegible] مصالح دین و دنیا کافی بود و تمام رسانند و عملی
که به پادشاه و بزرگان تعلق دارد و اگر عطارد ناظر بود کار ارباب قلم
و اهل فضل و کار [illegible] دارد و [illegible] بود [illegible]
از بیع و شری فایده گیرد [illegible] خانه [illegible]

دولت

[illegible] ملت و بر شهوت بود و با اختلاط بازنان [illegible] کند و از
[illegible] زنان بر [illegible] مسلط گردد و او [illegible] بازی کند و او
[illegible] خلق و نویسنده [illegible] اگر زهره ناظر بود فرجها باید از
[illegible] زنان و خانها و لباسهای پاک پوشد و لطیف [illegible] زینت
[illegible] کنیزکان بار روزی [illegible] و در میزان قوی‌تر باشد [illegible]
[illegible] بود و جفت کند مطرب با او دوستی کند و عاشق شود و [illegible]
[illegible] عالم شود که حقیقت باشد و اگر مریخ ناظر بود ظلم کند با زنان و [illegible]
[illegible] بود و [illegible] کند و آن قوم را کارهای سخت فرماید و بد دارد
[illegible] دل ایشان دارد و اگر مشتری ناظر بود با ملوک و سلاطین
[illegible] معارف و طرب کند با آن قوم و دوستی دارد و از [illegible]
[illegible] او [illegible] و اگر عطارد ناظر بود [illegible] کند با
[illegible] یا بزرگان [illegible] یا صنعت شریف با وکیل [illegible]
[illegible] عطارد [illegible] بود دبیر گردد یا [illegible] یا نایب قاضی
[illegible] تجارت کند [illegible] بود دبیر گردد و دوستی دارد [illegible]
[illegible] دارد و عالم بود و عاقل و [illegible]
[illegible] با اهل [illegible] شود و با عمارت
[illegible] اگر طالع روزی باشد کار قوی‌تر باشد و اگر عطارد [illegible] ناظر بود [illegible]
[illegible] و معتمد [illegible] شود و [illegible] بزرگان بود و
[illegible] اگر [illegible] ناظر بود بیمار گردد و از
[illegible] کند [illegible] هزار [illegible]

و مستوفیان باشد و بیند و دعوی خصومت در میان آید
بود رغبت کند ! اختلاط از مالت و اضطراب و غلامان نو کند
دوست بود و قوت شهوانی بر و غالب گردد و میل و زر
و طرب بسیار باشد و بوی‌های خوش و اگر تیر ناظر بود محتشم شود
متقرب و از ایشان فایده گیرد و سفر کند و بیمار گردد و بموت [illegible]
افتد از جانب بزرگان یا میراث یا فرض بود داد و ستد و مظفر [illegible]
و قید ماند و اگر در خانه افتاب باشد مولود سعادت و قوت یابد
اکابر بسبب علم و عقل و کیاست و فراست و سکونت و توانگر بود و
پیش ملوک و سلاطین یا از جهت ایشان و کار پدر او نیکو شود و بیمار گردد
از حرارت و زود صحت یابد خاصه که طالع روزی بود و اگر افتاب
بود پادشاه او را طلب دارد و [illegible] و نایب و صاحب [illegible]
الذهب و خزینه دار و عالی همت بود و کریم و دوست گیرد و [illegible]
حاجتها و ولایتی در حکم او آید و عادل بود و مایل بامور آخرت و [illegible]
[illegible] بود و سخت کوشش کند و دست حمایت و ناموس [illegible] پوشیده [illegible]
و فرزندان او عالی قدر باشند و او بیمار گردد از [illegible] ان [illegible]
علاج نپذیرد و اگر زهره ناظر بود از قبل زنی محترمه یا مطربی کار او بالا گیرد
پیش بزرگان و او را [illegible] فرح و خوشی بود و نکاح و مجلس شور و طرب و [illegible]
و شغل و عمل نیکو و محبت و اقربا و تربیت بزرگان و از [illegible]
دوستان او اهل فضل باشند و [illegible] و مناعت و [illegible]
و شری بجواهر کند یا سکه بر کند یا نقاشی کند یا زرگری و از این جهت مال

قابل

... با بازرگانی کند و سود حاصل آرد و اگر قمر ناظر بود دشمن پادشاه
مولود و حیله کند و [illegible] از خلیفه شود و [illegible] بدست آرد و [illegible]
[illegible] با فرزند غایب برسد یا اخبار خوش و اگر زهره در خانه قمر بود مولود
[illegible] یا در زیارت باشد یا واعظ یا خطیب یا مفتی یا پدرش و نزدیک گردد
[illegible] با دولت و اهل ورع و با مال و جاه و علم و دیانت و بزرگی
[illegible] برود و ولایت و از خاصه که عطارد طالع یا عاشر بود و اگر قمر بدو ناظر
[illegible] ملک شود یا حکم راند و بزرگان بروی ثنا گویند و عقل معاش
[illegible] عظیم دارد و اگر [illegible] بدو ناظر بود مولود بیمار گردد و [illegible]
[illegible] بود و [illegible] گفت و شنید [illegible] بیش بزرگان و از
[illegible] مکروه بیند و در همه حال قوت او را بود و اگر زهره ناظر بود
بدوستی [illegible] بهوا [illegible] بلندیها برسد و در طرب و معاشرت
[illegible] بدوستی و امید [illegible] برآید و اگر آفتاب ناظر بود صاحب
[illegible] مال [illegible] زحمت بدست آید و از پادشاه و اکابر عطا بگیرد و
[illegible] بزرگان برای او کار کنند و اگر عطارد ناظر بود بازرگانی کند
[illegible] پادشاه و سودمند و منفعت گیرد و بسفر رود و بیع و شری و دبیری
[illegible] کند و طبیبی و [illegible] ساحری و از پادشاه عنایت بزینت ببیند

فصل سیوم در احکام مریخ چون مریخ در خانه زحل بود بکارهای درشت و خواهند
[illegible] سخت [illegible] بود و کم حیا و محکم کوش و کینه دارد و انتقام کند و جبار
بود خاصه که در جدی باشد و اگر [illegible] طالع بود یا عاشر و اگر زحل بدو ناظر
بود ملک و ولایت شود یا حاکم [illegible] خداوند جلیل و علم و سخت [illegible]

فصل سیوم در احکام مریخ چون مریخ در خانه زحل

بود و بردل و کافی و دلیر و با قوت نفس و با اندیشه
دخل بود و لکن ... رنده مال و مشغول بکار و با فتنین و ظا...
حل بود یا جدی و اگر زحل بمیزان بود و او در جدی دارد
دشمن و اگر در دلو بود مولود حکیم بود و سازنده احکام نجوم و
ریاضی و اگر سعدی بدو ناظر بود مولود عادل بود و مالدار و
یا پادشاه و عالم و حکیم در علوم شرعی و کلام و طب و نجوم و مناقب ...
و اگر زهره ناظر بود مولود در فسق و فجور باشد و طلب زنان و مردان
شهوت و زینت کند و بلهو مشغول گردد و نکاح کند با زنان
و هزل و بازی دوست دارد و اگر مشتری ناظر بود ...
با ... بعنایت شوند و ولایت دهند و امر و نهی کنند ...
او بسیار شود و از بازی کلی ... با جنین و گر ...
و اگر نظر بعداوت بود با پادشاه خلاف کند و اگر ...
او در وبال بود و با اهل حکمت و نجوم دوستی دارد و قیاس ...
و نرد و شطرنج دیوانه آید و بیع و شری بر ده ... کند و ...
و کارهای لشکر سازد و اگر در خانه مشتری بود مولود دوستی با اهل ...
دارد و علما و در ظاهر عادل بود و در باطن بر خلاف آن و کینه خواه بود
و انتقام کشنده و قصاص خواهنده و قاضی بود و میان لشکریان و
... بامقاومت آید و قیمت باز ... بود و اگر در
قوس بود و دشمنان بدست او در افتند و بکارهای ...
جرم کینه کری در زندان ... و در ... و اگر ...

بوده ایم

[illegible] امیر [illegible] و بازرگان در [illegible] و اگر مشتری ناظر بود کار با قوی تر بود
[illegible] مال افزونتر دارد و در عمل و منصب خود مقبول بود و ثابت و خیر [illegible]
[illegible] اگر زحل ناظر بود مال جمع کند و ذخیره کند و نهد و مال افزونتر
[illegible] باشد و جور کشنده و ساکن و موقر و [illegible] در تحصیل مال و دارنده
[illegible] و مال از [illegible] چهار پایان و کشت و زرع بدست آید و دوست
[illegible] شغل باشد و اگر زهره ناظر بود نکاح کند و در طرب شاد و شهوت
[illegible] بود و لهو دوست و معاشر و اگر آفتاب ناظر بود مولود سفر
[illegible] منفعت گیرد و توانگر بود و شناخته پادشاه و [illegible]
[illegible] ناظر بود کارها و خدمت نیکو کند و اکابر و وزرا و اهل
[illegible] بود و حیلت ساز باشد و ترساننده و داننده [illegible]
[illegible] ناظر بود سفر کند و بازرگانی و عوام خلق با او دوست بوند و
[illegible] و شکار دوست باشد و راه دارد و بدرقه کاروان و
[illegible] و اگر مریخ در خانه خود بود مولود امیر لشکر شود و سخت [illegible]
[illegible] توانگر شود و زیرک بود بسیار حیله و حیلت کننده و مکر
[illegible] که در حمل بود طالع روشنی و در [illegible] طالع با عاشر باشد و [illegible]
[illegible] بود عقرب احمقی باشد و خود را رنج دارد و اگر زحل
ناظر بود ظالم باشد و سختی کش و بدی رساند بمردم و خویشان و دل او سخت بود و
بزرگان [illegible] باشند و اگر مشتری ناظر بود باشد عالم دوست بود و عاقل [illegible]
[illegible] کار و [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] و گوینده حق و اگر آفتاب ناظر بود خداوند جلیل و علم باشد و مظفر

براعدا و خصمان کریم باشد و خبر و نیکی رساننده و مایل بکار بانی آنجهان و اگر
زهره بود بندگان و خدم بسیار بود و جهت او مطیع او باشند و با لوفا او …
براندن شهوت و مناکحت و خوردن و آشامیدن و اگر عطارد
والی بود و هنرمند و کامل در علم سلاح و سواری و صاحب عقل …
و فضلا و عاقل و مصنع بسیار و حیله و بر زبان و راغب …
قمر ناظر بود بسفر دوست باشد و لشکر دار یا بر سر عوام و انواع …
و در شکار و سواری حیلت بود و علم تیر انداختن …
با قافله سار شود یا رسالت کند و اگر در بیت زهره بود …
و عشرت و نکاح رغبت بود و دوستی صحبت زنان و اهل طرب …
خواهر و رعیت کننده باشد و شهرت یابد و زینت کننده …
بفسق و فجور و بکارت بکری زایل کند و از آن زنان …
باشد و شهرت یابد بفساد و بدکاری و یاری از اختر خیانت …
نکاح فاسد کند با زنی که او را دیده باشد و اگر در بیت …
کار با قوتر باشد و از النفس و جراحت خوف باشد و اگر زهره ناظر بود …
شهوت و طلب لذت قوی باشد و دو بال بود و رغبت کند و نکاح …
کند و با او خیانت کنند و در علم او عاجز باشد و دانند علم موسیقی
بود و بهرام از دست و خود را بریان … کند و اگر زحل ناظر بود در …
ظالم بود و جفت … باشد و …
با عیب افتد و زیان رنج باشد و دشمنان انگیزد و مال تلف کند …
انگه ناظر از طالع بود بس … کوی بود و حیلت … و اگر مشتری ناظر بود

صحبت او بعقیقه افتد و نیکنام و خود را نیکو نماید و با طاعت و سند دوست
و طالب علم دینی بود رخصت طلبد از شرع و کارهای شود خواهد و شکار دوست
ناظر بود دوستان او مردم محتشم باشد و نزدیکان پادشاه
نظر الله و عزیز شن ز امر و بیاد و لعب و عالی قدر و اگر عطارد بود شاعر
بیجو رسیار و برزت و فاصل و صناعتها نیکو داند و جامها هست کردن و
کشیدن کتابها و همه شکلها و خوش زبان بود و دوست و دشمن بسیار انگیزد
و با بود علم نجوم نیکو داند و اگر قمر ناظر بود اکابر او را دوست دارند
سپاهی بود و بسفر با بزرگان در آمیزد و او بزرگان بکاری فرستند
اندر جهت یکی جی با مصالح و اگر در خانه عطارد بود مولود عاقل باشد و دانا
و بسیار جهد و دوراندیش و فریفته کننده و حاضر جواب و دیدگان و صحبت دارد با
متصرفان و عامل و داننده علم سلاح بود و سازنده آن و امیر شکار بود
و مولود در جوزا هر فی باشد و جانور سلاح با خصومت و اگر زحل ناظر بود حکیم و
بزرگ کاره کاهی بضاعه که زحل در جوزا بود و نویسنده جزبای در روغ و گوینده
و سحر کننده باشد و خسیس و تهمت و بستان کار و دروغ گوی و اگر مشتری
ناظر بود عوان پارسا باشد و طاعت کننده و خود را نیکو نماید و بری کند و آم
جوزه و برخصت شرع و ثبات کند و مال تعرض بر و صید کند و شکار دوست
بود و جو رنده مال مردم و در رحق انبار و از دواج ظلم کند و اگر آفتاب ناظر بود مولود
مستوفی بود و امانت پادشاه و دیوان دار با وکیل و رعیت کند بمال
جمع آوردن و معاملتی کردن و کارهای بزرگ او بپادشاه ساختن و اگر
زهره ناظر بود طرب و هیبت بود و معاشرت و با لهو و زینت و بازوی و طلب شاید

و شهوت و شراب کند و بیع و شری مرده زنی [illegible]
کند و شعبده و لواط میل کند و اگر عطارد ناظر بود [illegible]
و نقاشی ولایت و رویینه و سلاح سازد و غلمان [illegible]
خواجه و [illegible] کند و بیع و شری بوجه تجارت اموال و غلامان [illegible]
رود و دو بیکار دارد آن ناراه داران با لشکریان و اگر قمر ناظر بود [illegible]
کند در عوام و خلق امیر و شحنه و کار فرمای بود و [illegible]
و سفر کند با لشکریان و راه داران و [illegible]
و بزرگ باشد و مساعدت آن و اگر در خانهٔ اقبال [illegible]
قدر و جاه او عالی شود و قربت ملوک و سلاطین یابد [illegible]
و عمل [illegible] چون [illegible] [illegible]
[illegible] و ساختن در صنعات و ضبط ولایت [illegible]
پوست و بیم بود از آهن و ضرب سلاح و آتش [illegible]
زحل [illegible] ناظر بود ظلم کند و شدت [illegible]
پوست او و خایف شود و بیمار از پوست و غم خورد از [illegible]
[illegible] فرزند شود با غایتی [illegible] اخبار [illegible] رسند [illegible]
میراث گیرد و از خوفی ایمن شود و لباس نیکو [illegible] با شریف [illegible]
کند و [illegible] نیکو حاصل شود و دوستی اهل خرد [illegible] و اگر زهره ناظر بود [illegible]
نیکو [illegible] گیرد با زنان و اهل طرب و [illegible] و دوستی کند [illegible]
و غلام و کنیزک نیکو [illegible] و در فرح بود و اگر عطارد ناظر بود [illegible]
کند نیکو و تحصیل [illegible] و دوستان [illegible] و بیع و شری غلامان و ستوران و آلات

ارکند

چرب کند و امیر [illegible] شود [illegible] شکار دوست [illegible]
و بعلم [illegible] ناظر [illegible] رغبت کردند و [illegible]
حاصل [illegible] عوام [illegible] شود و از [illegible] یا بزرگ [illegible] بود
شود [illegible] و مولود [illegible] فرزندی [illegible] ان [illegible] خورد [illegible] بزرگان [illegible]
[illegible] باشکم [illegible] جوع [illegible] و [illegible] اوزار
سلاح [illegible] ظالم [illegible] بند و حیلت [illegible] دروغگوی و لاف زننده
[illegible] شود [illegible] سفر [illegible] وجود [illegible] خصومت کننده و [illegible]
[illegible] تمام [illegible] و قصد [illegible] ناظر بود کار بهتر باشد [illegible]
[illegible] شود [illegible] دوستی کند با ارباب سلاح و ترکان [illegible]
[illegible] کند سفر دریا و سلاح و سواری و اگر زحل ناظر باشد [illegible]
[illegible] در تهلکه اندازد و بیمار شود و بموت [illegible]
حالی نباشد و یا دهرک کند و اگر مشتری ناظر بود از وزرا و علما [illegible]
[illegible] کند و از [illegible] آید و سفر [illegible]
والد [illegible] ناظر بود مال حاصل [illegible] و امیر قوی شود [illegible]
از پادشاه و معارف [illegible] حاصل شود و بزرگی [illegible] و اگر زهره
ناظر بود [illegible] دوستان در طرب و فرح [illegible] و اهل
طرب او را دوست [illegible] شاهد و عشرت و شهوت و طلب [illegible]
[illegible] خرم گردد و اگر عطارد ناظر بود بیع و شری [illegible] سفر [illegible]
[illegible] و دشمنان منقاد او گردند و خویشان خدمت [illegible]
بغلامان مایل شود و کاتب [illegible] جواهر [illegible] با عوام [illegible]

... اصلاح ... شود و اگر اندیشه و غلتی و غلط اندازد مردم کردد و نفع ...

در احکام آفتاب چون آفتاب در خانهٔ زحل بود مولود بیمار شود ...

اندیشه و کره مکش زند ارنده اهلاک ... کنند کشت و زرع و عمارت

و پدر او را رنجی رسد با خصمی بروی قدرت یابد و بیمار کردد و ...

جفت غم خورد و اگر طالع شبی بود مولود خشمناک بود و کم صبر بود و در جنگ

با مردم خدمتکار و بنده و سفله درآمیزد و ارجمند شود و ... خصومت

کند و هزیمت شود و چشم کیرد و طلب شرکت کند و اگر زحل ... ناظر بود

فساد و دلتنگی نباشد و برده نیکو بدست آید و ... بار ... در ...

با کشت و کشت و زرع فایده کیرد و خصمان بتسلیم پیش آیند و ...

حاضر شود و اگر مشتری ناظر بود مال او را و جاه او را افزاید و با ضدان خصمان

مصالحه افتد و فرزند شود و نیکی رسد از علما و توانگران و اهل ورع و مال ...

کیرد و بضاعت یا میراث و اگر مریخ ناظر بود و او در حدی غلام یا

و منصب یابد با امیر لشکر شود و بر دشمن ظفر حاصل آید و با امرا و ارباب

دوستی افتد و دلیری و مردانگی نماید و امیر ناحیه یا حاکم ولایتی شود و ...

در صحبت ترکان ماند و ملول فرومانده و ملتزم زده و قوت حال ضمان بود و اگر

و اگر زهره با او بود کنیزک سیاه حاصل آید و صحبت زنان برگزند و ناز فرو

مانده و بخور و با چنین قوم دوستی کند با نکاح شود و مهمانی و بزم شراب سازد

و طرب کند و اگر عطارد با او بود بعلم طلب رغبت کند و فلسفه و نجوم و معقولات

و معرفت اصطرلاب ... زیرک بود و سازنده انواع سحرها و طلسمات و عمارت

دوست بود و بیع و شری ... بیرون کند اگر قمر ... مولود بکار ... میل ... کند

در احکام آفتاب ... در خانهٔ زحل ...

و بطالعه

و بعمارت باغ و بستان رجوع و کار برزگری و با مردم عام و اهل صحرا او را میسّر و اتفاق بود
باشد که تفحص و فرار و سفر کند و بنده یا جفت یا شریک او را سفر شود و اگر در خانه
مشتری بود مولود عادل باشد و درست کار و صاحب منصب و معتمد و امین و با
وجاهت ... با علما و اشراف دوستی ... مصاحبت دوستی دارد و در کار
دار ... جواهر و مرصعات و ظروف افتد حاکم شود و مهر ... و کارها
... و وقف ... باید و صحبت اکابر و معروف گردد و نیکی ... باکی
... ناظر بود کار دولت او بالا گیرد و بزرگان با او عنایت کنند حاکم
... کریم با ... دستگیر و حاجت برآرنده و ... کار ...
... اگر مریخ ناظر بود قصاص خواهد و قهر بسته و انتقام کشنده و ...
... تصرف و حاکم ولایت شود و بیمار گردد از حرارت و ...
... و ارباب سلاح محب او باشد و اگر زحل ناظر بود درشت سخن
باشد و در کارها خوفناک ... با خصمان و در دعوی
... بسیار گردد از ... از بندگان و زیردستان و اگر
... زن را بدوست گیرد یا نکاح کند و خرم گردد و بسبب منصب عالی و عمل
او ... از خوشحالی شاکر بود و در معاشرت و ... خوب ... با مطربان ...
... و عدل و کاتب و قاضی و حاکم و منشی و وزیر و عالم و صاحب رای
... سخن ... و با زرگان یا خزینه دار و اگر قمر ناظر بود مولود سفر دوست
بود و ... و در هر کس از بزرگان و فرزندانش بسیار شوند
و از بنده و فرزند ... یابد و مال میراث یا رنج برده دیگران حاصل کند و
... مطیع او باشند و اگر ... مریخ بود مولود حاکم گردد و امیر لشکر و دارنده

ولایت و در حمل پادشاه خاصه که طالع روزی بود و غالب [illegible] صاحب [illegible]
و ملک گیر و مظفر و بسیار خزینه و در عقرب ضعیف بود که نام دشمن [illegible] رنج
کشش و بیمار کردد و اندر دو [illegible] با جگر با چشم و درد [illegible] سودایی بود و در [illegible]
[illegible] از [illegible] و اید و [illegible] نقصان کند و اگر [illegible]
کار تو [illegible] باشد و کار او و امرا و لشکریان نیکو شود و بر قومی [illegible] کرد و دشمن
نود [illegible] بود و دلیر ولایت گیرد اگر زهره ناظر بود [illegible] و کام [illegible]
کردد و شهر براند و [illegible] زایل کند و تهمت و معاشرت
با بزرگ و خوب یا مطرب یا خوناگر عشق بازد [illegible]
[illegible] و نیکو اخلاق و عادل و توانگر و باری گران او [illegible] و با
[illegible] و [illegible] خراف [illegible] داد و تحصیل مال کند [illegible]
باشد و ظلم کند و [illegible] صورت عدل [illegible] رخصت طلبد که مال کو [illegible]
او بد دولتی برسد و اگر زحل ناظر بود [illegible] افتد [illegible]
بازگشت باز رنج کند و مرا [illegible] هل صحرا با او [illegible]
و ولایت مال کند [illegible] کار [illegible] سخت [illegible] بود [illegible]
کارهای سخت فرماید و اگر عطارد ناظر بود [illegible]
[illegible] و با اصحاب [illegible] حکم راند و [illegible] نهد [illegible]
دیوان خوش کند و اگر قمر ناظر بود و سفر کند در کشتی یا از آب بگذرد و دولت
حاصل آید و غایتی رسد و دشمنان مراد [illegible] و [illegible]
کیرد و عوام خلق با او راه دوست [illegible] کار لشکر بسازد و [illegible] در خانه [illegible]
بود [illegible] بود [illegible] از [illegible] و [illegible] دوست [illegible]

بوده و سلیط بشهوت تیز و بشهوت بود و طالب زنان بالغه باشد و نکاح بسیار کند و در
شور با نیکان بر صحبت دارد و عمارت کند و بنا نهد و باغ و بستان سازد
و در جهان عالی نشاند و در بلدان مقوی بود و بدست خصمان و اگر زهره
و دکار قوی تر باشد و موافقت … زرو … نان … اجتماع
بود … باشد و صحبت او بر کوه گردد با اسقاط حمل کند و زنی خواهد مطربه
… از اقربای طالب بود و … مادر او را … رسد
با … اگر زحل ناظر بود در کار دهقانی و زمین و املاک حاصل شود
… او … بود و … کار قوی تر باشد و قدرت
… در شور عمارت عالی نهد و بستان سازد و … و اگر
… او و صحبت … منازعت … و کسی …
… عداوت … او … عداوت … بود و …
اگر مشتری ناظر بود … و بعلوم دینی و طاعت و نکاح
… و حریص شود … عادل باشد و …
… کند و از کار … توبه کند و … علم شود
… فضایل … عاشقانه …
… کند و معاشرت … و اگر قمر ناظر بود …
… شفقت … و دلشاد … فرزندان …
… آید و دولت و جاه او از بزرگ زادگان
… شود … طالع … خانه
… با … صاحب … در حکم او … مال

بماند و عمارت تره زرد و جوی و حوض و اگر در خانه خود بود مولود ... شود
و خالکرد بود اگر ... سکن و سخن ... و بیا گیرد کم التفات و حریص در ملک
... راز دار بود رساننده امور آخرت و سکونت و شوکت و ولایت
... سان را مطیع و منقاد ... داند ذریت
... و اند و اگر زحل ... ناظر بود متعهد و حیا و اگر ذنب ... غلیظ و با قوت حسی
... عمارت ... بیند و گردد
... شود و جور کننده باشد و ثابت ... خود ... بسیار
... ناظر بود عادل باشد و خوش خلق ...
... فرزندش با خاندان بزرگان و علما دوستی کند و مال جاه ...
... ذخیره کننده و میراث گیرد و اگر مریخ ناظر بود قتال باشد و دار
... انتقام کننده و متعصب و مغضوب و بر اندازنده اعدا و کم عاقبت بود
... اطاعت جوید بر کسان و کارهای ... و امرا و لشکریان او را محبت نمایند
... قصد بزرگان ... و جواهر کند و بدکنشان ...
... ظالم بود بر جفت و بر ده و سخت شهوت بود و ...
جفت او بیمار ... چنانچه ... و دوستی ...
... خود و نهنده قانون و قواعد در ولایت ... امید
... برابر و جور کند با دوستان و اهل فضل و مال ذخیره نهد و بیمار ...
... و اگر ... شعاع مولود با علت دماغ بود ...
... و اگر ... ناظر بود مولود را ... خدمت کننده و مطیع او گردند
... بار ... و اگر ... بود مولود با تمیز بود و در عقد

وسلطان قوی سازنده مصالح خلایق و باجاه و حرمت و نیکو رای [illegible]
در کار ملک و رعیت و متواضع باشد و کریم الطبع و آمیزنده با [illegible] مردم
و ملک بهتر قوام الناس گردد و اعدا خایف باشند و [illegible]
گردد اگر قمر [illegible] ملک شود [illegible] جمیع خواهان آن
در کار معاونت [illegible] و او را ستور بسیار بود و انواع مرغان [illegible]
بستان و بوی آنها [illegible] و اگر زحل ناظر بود [illegible]
کرده سفالی و کشت و کار عمارت و [illegible]
جبل و شراکت کند [illegible] و بسیار کرده از [illegible]
[illegible] بود تربیت بزرگان ملک یا وزیر پادشاه یا به عالم و
[illegible] و معلم پادشاه گردد و ناصح و سفر کننده و [illegible]
کننده و اگر مریخ ناظر بود [illegible] زیان به خدمت [illegible]
کند و مال حاصل آید [illegible] قبول کند و اگر [illegible]
شود و به کاری و ظلم و خیانت [illegible] کارهای مردم [illegible]
و دشمنی انگیزد و اگر زهره یا او بود [illegible]
او بیماری [illegible]
تشریف [illegible] باشد و او رغبت کند مجلس [illegible]
آب و باغ با سود و سفر کند و [illegible] حاصل آرد و اگر عطارد [illegible]
در کشتی سفر کند و زیرک بود و دانا و [illegible]
و کاتب [illegible] شود با بازار [illegible] سفر کند و غلامان [illegible]
و دشمنان [illegible] او [illegible] رغبت باشد و خویشان [illegible]

[illegible] در احکام زهره چون زهره در خانه زحل [illegible] بود با
[illegible] کند با نکاح و آن زنان ناستوده بود و بر آن ظلم کند
[illegible] سیاه [illegible] بود و [illegible] کند [illegible] بود و
[illegible] باشد [illegible] شود [illegible] و تجارت کند و اگر
[illegible] ناظر [illegible] قوی‌تر بود و از هر دو جانب [illegible] بود و رنج بار بسیار کند
[illegible] فرزند و مولود [illegible] دوستی نماید و حکم [illegible] همین باشد و اگر مشتری
ناظر [illegible] باشد [illegible] شود و در صحبت سلامتی [illegible] و اگر
[illegible] باشد [illegible] و از [illegible] شود و اگر آفتاب
و زن توانگر باشد و بگیرد مولود [illegible] نیکی باید [illegible] شود [illegible]
[illegible] بزرگی و زن [illegible] کرده و به موت رسد و حکم [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] ناظر بود با [illegible] باشد و [illegible] زبان [illegible] بسیار
[illegible] رنج [illegible] فرزند [illegible] نقصان [illegible] و اگر قمر ناظر بود
[illegible] نقصان پدر و مادر [illegible] بیمار گردد و به موت رسد و فرزند
[illegible] گفت [illegible] افتد [illegible] زن او از خانه [illegible]
[illegible] و اگر در خانه مشتری [illegible] مولود را عزت و دولت [illegible]
[illegible] حاصل شود [illegible] کند [illegible] توانگر از اصل [illegible]
[illegible] باشد و شریف بود و مالدار و اهل نسبت بود و فایده [illegible]
[illegible] رنج [illegible] از بزرگان و فرزندان و اگر [illegible] بخشد
[illegible] زهره [illegible] مشتری [illegible]
[illegible] توانگر [illegible] خاندان [illegible] و بالعکس

[illegible] در احکام [illegible]

مریخ و مبارک روی بود مبارک قدم باشد و فرزند شود و نیکبخت و اگر زحل
بود مولود با پیرزنان آمیزد و با کنیزکان با کسانی که اصل نیک
بوده باشد و زنان نابرده بیمار گردد یا در وضع حمل رنج
افتد و اگر مریخ [illegible] ناظر [illegible] مولود حرام گردد و در فسق و فجور
سلیطی کند و فتنه انگیزد و بخشم رود و دل راست [illegible] مولود [illegible]
رغبت کند و اگر آفتاب ناظر بود با بزرگان معاشرت [illegible]
محفل اکابر ماند و صحبت او گرد [illegible] کنند [illegible] انتقال [illegible]
پادشاه با بزرگی مال و جاه یا دست گردد و اگر عطارد ناظر
دشمنان تا همه یک جمع آیند در سور یا نکاح یا پوشیدن خلعها و
بود و کار زنان سازد و نرد کلاه و بیع و شری و [illegible]
و اگر قمر ناظر بود با درد و حرام [illegible] را کار نیکو شود و خیر و صلاح بود و فرح
بفرزند حرم گردد با مال و اگر در خانه مریخ بود مولود با زنان بد
آید و در فسق و فجور افتد و در بدکاری و شراب و دلیری کند
ناستوده و شهوت حرام و بدخلقی پدید آید و از دشمنان خوف بود و
گردد با قوت جهت بوده با زن و بیم هلاکت باشد و مریخ [illegible]
عقرب قویتر باشد اگر مریخ بد و ناظر بود بنکاح دشوار بود و معاشرت [illegible]
و زایل کردن بکارت و ظلم بر زن و برده و خادم و شوخی [illegible]
زنان و نزدیکان و اگر زحل ناظر بود مولود زن [illegible] کند [illegible]
بود و پرده سیاه حاصل کند [illegible] غم خورد و کاهل بود و [illegible]
بزنان و مردکان و جهت او بدخلقی پدید آید با زحمتی تا آفت [illegible]

و شه تبار و محبوب و معاشر و طالب شاهدان و لذت و فتنه انگیزنده

و مزاج دوست و با فرح بود و اگر آفتاب ناظر بود جهت [illegible] کار کرده

با برده با مادر او و بزرگان مولود را طالب [illegible]

با رزو می باشد [illegible] برآید و اگر با عطارد بود [illegible]

و عالم و فاضل و شاعر و شاهد باز و دانندهٔ علم موسیقی [illegible] کننده

و ظریف و حریف و سخن گوی از دواب [illegible] خوش [illegible]   بارورتی

بهره برد و آمیزنده با همه و ندیم و زیرک [illegible] و اگر قمر ناظر بود

نیکو باید و از مادر پرورش و دولت و جاه او قوی [illegible]

[illegible] با خویش فرزند [illegible] نزدیک شود و عوام خلق او را

دوست دارند [illegible] و اگر در خانهٔ عطارد [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible] دارد و مال و معاش ایشان حاصل

و بیع و شری [illegible] انواع [illegible]

[illegible] باشد و [illegible] خطاطی و نقاشی [illegible]

و شاعری و موسیقی [illegible] بیع و شری [illegible]

کند و اگر عطارد [illegible] بود [illegible]

و در [illegible] حاصل [illegible] و غلام نیکو حاصل [illegible]

باید و [illegible] و بیع و شری و جواهر [illegible]

[illegible] خوش طبع و لطیف بود و خوش [illegible]

[illegible] ناظر بود [illegible]

دارد و [illegible] شود و از وی غم خورد [illegible]

کند

بصحبت و اگر مشتری بدو ناظر بود مولود از مال زن او شریک توانگر شود و از
بزرگان منفعت بیند و بعلم و دینی رغبت کند و در عقب زندگانی
اندوه و آسوده خاطر بود و با مردم نیکوکار صحبت کند و اگر مریخ ناظر بود
از راهی پنهانی بگذارد و مال حرام حاصل کند و بلیات بسته دهد نفقه کند
... بزن و کنیزک و غلام و بدنام شود و تهمتی از قبل زنان یا
خادمان و اگر آفتاب ناظر بود یا در او را بیم بیماری بود یا
... و اگر زهره راجع بود مادر او نسازد با پدر او و ظلم کند مولود
و مال حاصل کند از بیع و شری و انواع پیرایه و مرصعات و لباسهای
... و اگر مشتری دوست بیند و امثال این و از بزرگان عنایت
و تربیت یابد و اگر قمر ناظر بود مادر و خواهر مولود دلشاد و خرم شوند
و زن ... با مستور با نکاح با ضیافت با تماشا و باغ و بستان ...
... پیرایه و بتجارت زر و بیع برده کند و علم بیاموزد و اگر
آفتاب بود مولود حریص شود بزنان و طلب لذت با دارد و نکاح
کند با زنان محترم و توانگر و سلیط و بزرگ باشد و عالی همت و متکبر و ...
... شیر بنهاد پدر او بجز کرده و با جفت و کنیزک با خادم
و بزرگ صحبت برده فهم او کند و اگر آفتاب با او بود پدر او در پنهان
... مادر او کند با مادر او بیمار گردد و بموت رسد و مولود توانگر شود
... صفت با برده یا دوست و خویش و انواع پیرایه با جواهر با
... با اثواب قیمتی حاصل کند و از طرب و شراب با شهوت رغبت گردد
... نکاح کند بزور و رنج و اگر زحل بدو ناظر بود زن پیر یا زشت صورت

با فرومایه یا سیاه بادی دوست شود و بر وی نارکند چیز خوی [illegible]
فرزند بد شکل شود و او بر آن قوم ظلم کند و ترش روی و [illegible] مشتری
ناظر بود جهت وی کنیزک و مادر خود را اطاعت کند و بچشم در
کند و فرزند بدش شود و او را مردم نیکو کنند و از مال میراث [illegible]
گیرد و ترتیب پوشد و توانگر شود و اگر مریخ ناظر بود مادر [illegible]
نا برده با جهت نا معشوق و از غضب [illegible] با گرسنگی
و از جهت شاهی مکروه بیند و اگر عطارد با او بود مولود
و مکر و نغو بند و گوی معتبر در بهای مکر و حیلت و بدگوی باشد این
این اجناس کند و توانگر شود و دوست انگیزد و با اهل فضل عشرت
کند و بر شعر و موسیقی و طرب و بیغم مشغول گردد و تربیت اکابر یابد و
قمر ناظر بود دشمنان با پدر و مادر او دو جنگ کنند و کار خواهر او دست
شود و دو اسب نیکو حاصل آید و عوام الناس با او دوست شوند
و بزرگزادگان نیکی و سعادت یابد و اگر در خانه قمر بود مولود
بود و دیر و زنی خواهد بحیلت و گاه غم خورد از قبل زنان و او را
بدگویند و از جهت زنی سفر کند و بیمار گردد و شهوت یابد و
و اگر زحل مرد ناظر بود با زنان بزرگ و جمع آید و با کنیزک و با غلام و ضعیف
شهوت شود و جهت او بیمار گردد از ماده برودت و اگر مشتری
ناظر بود زنی محترم با او آشنا شود و سفر کند با زنان و بزرگان
دارد و زن عفیفه مستوره باشد و توانگر و ساز کار و اگر مریخ ناظر بود
کند بشترم و سیط و با لشکریان و ترکان دردستی دارد و کنیزک بخرد و

و صحبت با امرا و لشکریان دارد و با ایشان تجارت سفر کند و در بیع و شری
مستور بود و در دل او اهتمام نیکو دارد در بیع و شری برزده کند [illegible] و امرا
فرومایه در آمیزد و اگر آفتاب در طالع بود با او نوز دعلم الهی و معرفت
بزرگان دارد و اگر زهره با او بود با ناظر رغبت کند با نوع عطرها و
و بیع و شری لباسها و اگر در دلو بود بعلم موسیقی میل کند و [illegible] سازد
شعر و فصاحت و بلاغت و جفت کند شوهر کرده با بچه در شکم
خود تا خادمی بدست آید نویسنده و اگر قمر ناظر بود شرکت و
سفر رود و عوام خلق او را دوست گیرند و منهی خود [illegible]
منفعت گیرد [illegible] از راه کسی سعد او را رسالت کند و معتبر نزد بزرگان
شود و رنجور گردد و اگر در خانه مشتری بود مولود [illegible] شود بفقه و تفسیر
احادیث و صحبت با اهل ورع دارد و عزیز اکابر بود و [illegible] وزیر پادشاه
شود و راست کار بود و نیکو پیوند و عمل با نایب قاضی و در قوس [illegible]
بیع و شری مستور فایده گیرد و در حوت خدمت علما کند و قضات
و در [illegible] اگر مشتری ناظر بود کار قوی‌تر باشد و سعادت و مال [illegible]
و حاکمان و معروف گردد بنیکی و دیانت و راست کاری [illegible]
علما و قضات و حاکمان و توانگران و اشراف [illegible] ناظر بود [illegible]
آلوده شود مانده بدست قومی جهت علم یا شری و کوشش بود [illegible]
و فرزندانش بسیار شوند و دشمنانش بشند خاصه که در حوت بود و از علم [illegible]
خود فایده کم گیرد و بیمارناک بود و اگر مریخ ناظر بود مولود کاتب دیوان
شود و عوان و سازنده کارهای امرا و لشکریان و بیع و شری و آلات حرب [illegible]

بنده شکار دوست باشد و در قوس و اگر در حوت باشد در کشتیها شود یا
سفر دریا کند و اگر با آفتاب بود وزیر پادشاه بود و صاحب بستر بزرگان
[illegible] بر کارهای بناها و قریها نهاد و حاکم گردد بر ولایتی و مال نیکو حاصل کند
در قوس [illegible] تر بود و افزونی برده و اسبان قیمتی و غلامان خوب [illegible]
و اگر زهره با او بود یا ناظر مولود مهتر شهر بود و نکاح دوست و سازنده
با دشمنان بود و اغلب با مردان و از مال دشمنان و داشتن چهارپایان
[illegible] گیرد و فرزندش بشود و کارهای فرزندان سازد و اگر قمر ناظر بود
دولت بزرگ [illegible] دکان یا مسافران یا عوام خلق و با مردم سفله
[illegible] او را دوست دارند و سفر کند با خیر و تیز شهوت بود و از کسان
سبب مردم که بضاعت فایده یابد و اگر در خانه مریخ بود مولود مکر و حیله
کند و تیز و تیره و نوشتن خط دروغ رغبت دارد و بدین سبب مکروه بیند
[illegible] با بخیل سازد و با ارباب سلاح دوستی کند و بداند علم سلاح و ساختن
آلات حرب و در عقرب کامل‌تر باشند و تدبیر ما طبیعی داند و سفر با دریا کند و
اگر با عطارد باشد در آلت شهوت یا بر نشستگاه و در رحل و در [illegible] یا سردی
[illegible] زنان و خلق آزار شود و اگر مریخ بد و ناظر بود سردار سپاه شود و بر ترتیب
[illegible] کار [illegible] بود و کاتب امرا و تند و تیز و بسیار حیله و دروغ زن و
[illegible] بخش و بیمار گردد از خون یا زخم بر سر و در روی و با اسهال و موی بد
[illegible] که از آن زیان بیند و اگر زحل ناظر بود مولود سخت ظالم بود
و [illegible] کننده و تهمت نهنده و دلیر و سخت روی و خواب کننده و عقرب و در
عمارت حوض و جوی و کاریز و آبگیرها و صیادی دوست دارد و در حمل اندا

چهارم با ایام بود و بیع و شری ستور و الات حرب کند و اگر مشتری با [illegible]
بود توانگر شود و از کار بزرگان و حاکمان و قضات و نجات [illegible]
قضات و امرا و ارباب امر و نهی و سفر کند با نفع و تجارت و شرکت
کند و اگر از خاندان معارف با امیر و نفاق کننده و [illegible]
بود امیر لشکر شود و بهره دار ارباب سلاح و سرهنگان و حاکم بود و حرفت
نماند در کارها زود و صلاح پذیرد و توانگر شود خاصه که در زحل [illegible]
نیکو در آید و بیاموزد ساختن جوش و خود و کلاه و اگر زهره با او
معاش بروی فراخ باشد و خصمان و ضدان مطیع او [illegible]
و فرص [illegible] و آب و معاش با دوستان و دشمنان در گفت [illegible]
خصومت در بزم شراب جهت شاهدی فتنه برپا آید و اگر [illegible]
مولود سفر کند و ملول شود از کارهای و سنگدل و محبوب با در [illegible]
و عاقبت اندکشی کند و عوام الناس دوستدار او بوند و بیع و شری [illegible]
کند با انواع شرابها و [illegible] و بهاء و اگر در خانه زهره بود مولود با [illegible]
طرب و زنان و خادمان صحبت دارد و بزرگ باشد و داننده علم موسیقی
و متحرک بود در رقاص و سخن خوش کند و شاعر و غزل گوی و بهار [illegible]
و لهو دوست بود و بسبب نشاط و راغب بعلامات و خوش خواند و [illegible]
و اگر زهره با او بود با ناظر کارها قوی‌تر بود و در آنچه گفته شد [illegible]
براند و معتقد دین و اسلام باشد و عالم بود و بیع و شری برده کند عطرها
و عیشها کند و لباسهای خوش پوشد و ندیم و حریف و یار و دستگیر [illegible]
قوی‌تر بود و در فور عمر کین باشد از دشمنان و در عمارت بستان و داشتن چهار

بایام

وشهوت وقرب پادشاه بیشتر باشد واگر زحل ناظر بود در علم
نیکو باشد و زیرک بود و دوربین و باریک نظر و در سنبله [illegible]
و صاحب فراست و صاحب اندیشه و زرع و دواب جمع آرند و مال [illegible]
خاصه که در سنبله بود در جوزا متکلم و شاعر و طبیب و منجم و صانع
با فراست و خطاط و نقاش و اگر مشتری ناظر بود عالم باشد و [illegible]
و فقیهای نفسانی و مدرس و پارسا بود و با طاعت و خواهنده
و امانت دارد و معتمد بزرگان و توانگر شود از [illegible]
و معاملات و اگر مریخ ناظر بود مولود شکسته بود از کار زمین
و صحبت دارد با امرا و لشکریان و در کارهای دیوانی آید [illegible]
مال پادشاه کند و محاسبه و کلا و تربیت لشکر [illegible]
و اگر با آفتاب بود صاحب ولایتی شود و حکم راند و کارها [illegible] کند و مال
پادشاه جمع آرد خاصه در سنبله و منصب وزارت یابد و توانگر
رای بود و کریم و در جوزا دشمنان را برکند و خویشان یابد [illegible]
معاونت کنند در کارها و اگر زهره با او بود یا ناظر و در جوزا بود
مولود نقاشی و صورتگری کند و در خط و صناعتها و [illegible] نیکو بود
فصاحت و بلاغت دارد و با موسیقی آشنا بود و با دوستان خصومت
کند و در سنبله مال جمع آرد و [illegible] بود و برده و چهارپایان [illegible]
آرد و اگر قمر ناظر بود دوستانش بسیار شوند و در کارها معاونت کنند
و [illegible] بود و [illegible] مال حاصل شود و رعیت کند بسفر و محبت عوام
[illegible] کودکان و در کارها معاونت او کنند و [illegible] زود [illegible]

[illegible]

خود و بکارهای شتاب کند و حرکت نماید و بخوم گردد و بفرزند و قرب
پرنرسد • فصل ... در احکام قمر چون در خانهٔ زحل بود و مولود جفت
حلال و خرد و نیکو صواب یابد و حاصل کند و آنکس مطیع او بود در
... زحمت دهد و اگر ماه ناقص النور
... و در سفر خوف و بالا ... دو ره یا معده یا سپرز ... در طالع
... باشد و اگر زحل ناظر بود جود را دوست دارد و بابرده
... شود و کارها سخت پیش آرد و در رنج افتد و اگر نظر عداوت
... برسد و اگر مشتری ناظر بود مولود را کارها از قبل جفت
... نکان با او عنایت کند و جفت عفیفه بود و دستور او توانگر
... بیع مشتری برده و چهارپایان فایده گیرد و اگر مریخ ناظر بود جفت
... خاص ... ناساز کار و بدگوی و خصومت کننده و بدحمایت
... و سلیطه و جفاکار و بنده گریزنده باشد و اگر آفتاب بود ناظر جفت
با ... بزرگی کند و مولود را مال بدست آید و جفت دیگر کند و ظلم
... رساند با زواج و بندگان و مال گیرد از میراث جفت یا انباز یا بعضی
... سبب و اگر با زهره بود ... بزرگی جفت و برده بزرگ دارد انباز را
و بزرگی او ... دهند با کنیزک ... و را فرزند شود و شهوت و معاشرت
مشغول گردد و اگر بعطارد ناظر بود مولود سفر کند و بکار شود و در بیع
مشتری یا برده آید و تجارت کند و میل کند بعلمی یا بخط یا باحکام نجوم و
طب ... و با او نشیند و ... عضوی که زحمت دهد و اگر در خانهٔ مشتری بود
... بود منفعت یابد و سفر کند و غایب بیاید و فرزند شود و مردم او را

فصل ششم در احکام ...

ثنا گوید و با مهذب به ادب بود و در خاندان خود مشفق و [illegible]
گردد و در حوت قوی‌تر گردد و بازرگانی کند و علمی بیاموزد [illegible]
و در قوس ضعیف‌تر بود و ترسنده و بیع و شری برده و [illegible] — حوت
اگر مشتری ناظر و عالم شود و سفرش نیکو بود. راه ایمن باشد و [illegible]
سفر دریا کند و بیع و شری جواهر آبی و اگر مریخ ناظر بود و کار [illegible]
کند و غضب کننده بود و سخنان سخت گوید و بر بزرگان افتد [illegible]
و لشکریان در آمیزد و با مردم منازعت کند و با سفر
و فرزند او بیمار گردد و اگر بآفتاب ناظر بود مولود عالی همت
اختلاط با ملوک کند و از مردم معروف و توانگر شود.
مال در خدمت بزرگان یا امیری و بزرگی او را تربیت کند
ناظر باشد بگرد اکابر و خاتونان گردد و دوستی کند با زنان محتر[illegible]
نسب و نکاح کند با زنی مستوره و عفیفه خاصه که در حوت بود [illegible]
رود و بیع و شری جواهر آبی کند و در قوس بیع و شری چهارپایان
و بیاموزد علم دینی و پیرایه سازد و اگر عطارد ناظر بود عملی کند [illegible]
یا دزد را با قضاء [illegible] برسالتی رود یا بازرگانی و [illegible]
معاملات و قوت رای و تدبیر در کارها و اگر زحل ناظر بود [illegible]
و نگهدارد و بسختی و رنج کوشا بود در کسب و دخل و جفت او با بهره
او بیمار گردد از ماده برودت و برده از وی و در افتد و او ریاست
ستوران کند و اگر در خانه مریخ بود مولود کارهای فرزندان با خواهران — ترکان
سازد و با پیش بزرگان رود و دوستی طلبد با جوانان و لشکریان و [illegible]

دهلی

که به نجوم تعلق دارد و تجسس کها کند و در عقرب مکروه بیند از
بدان و اجبار بد عشق بود و در حمل صحبت امرا و لشکریان و اگر
[illegible] ناظر بود کار بهتر بود و با مردم معروف و لشکری و صناعت و زان
[illegible] و یوز و ازان جانورداران و در امیر دو سفر کند
و صید روز و علم سلاح و سواری بیاموزد و اگر زحل ناظر بود
[illegible] کند و خوفناک و خطرات نماید و خود را رنجه دارد و دوستی
[illegible] و مردم ستور دارد و مزارع و اهل جبال و بیمار شود و از بنده
[illegible] ستور [illegible] بیند و اگر مشتری ناظر بود مولود را فرزند شود
[illegible] با خبر خوش رسد و سفر کند با بزرگ و توانگر شود و معاش [illegible]
[illegible] و علمی بیاموزد و اسپان و غلامان قیمتی بدست آورد
[illegible] و اگر آفتاب ناظر بود با نزدیکان پادشاه و حاکمان برادران
[illegible] امیر [illegible] و طلب مال دارد و شغل کند که برد و جواهر تعلق دارد
و سلاحهای قیمتی و از لشکرهی بیرون آید و اگر زهره ناظر بود در رفتن [illegible]
[illegible] و معاشرت افتد و دوستی کند با زنان و
[illegible] و اهل طرب و امید [illegible] و بزودی بر آید و عمارت بستان
کند و دولت [illegible] عزیمت باید از خاتونی با بزرگ زاده یا دوستداری
نماید و یا مادر و یا خواهر و اگر عطارد ناظر بود عمل دیوانی کند و متصرفان
عمل شود با اصحاب حرف و ضمان عمل کند و با زرگانی رود یا راه دار
شود یا بدرقه کاروان یا رسول و بیع و شری سلاح و چهار پایان
کند و شکار دوست بود و جانورداری کند و در حمل قوی‌تر باشد و اگر

۲

خشمت

در خانه زهره بود با زنان و اهل طرب دوستی دارد و با [illegible]
عشق و شهوت و هوس عیش و با فرح بود و سفری بزودی [illegible]
و جرم کرده بر روی فرزندان و در طرب و تماشا گذارد [illegible]
و مال و قدر او زیادت شود و بستان سازد و عمارت
و در نور ملک شود و حاکم خداوند ضیاع و عقار و بنده و [illegible]
و عالی قدر و مالدار بود و اگر زهره ناظر بود کار قوی‌تر باشد و
بیشتر خاصه از خاتونان و اهل نسب با جرم با کنیزک قیمتی
بدست آورد و مال و جواهر و نکاح کند با غیر زن [illegible] عقیقه بند
ناظر بود عمارت دوست دارد و جایهای خوش سازد و
بزرگ سال و خاندانهای معروف دوستی کند و [illegible]
باشد و طرب کننده و معاشر و با بندگان سازگار و اگر [illegible]
ناظر بود اختلاط کند با اهل خیر و علما و نایبان قاضی و توانگر [illegible]
و رغبت کند بطاعت و عبادت و علم شریف اسلام و مشایخ
بر طریق و سماع و رقص خاصه که در میزان بود و اگر مریخ ناظر بود [illegible]
شاهد و معاشرت کند و با زنان بدنام بیامیزد و [illegible] خیانت
و بدعهد و بیوفا شود و خصومت کننده و شراب خوار [illegible] و اگر
با عطارد ناظر بود در نکاح و سود مهمانی و تماشا نشیند یا بشادی [illegible]
فرزند و غایب جرم کرده و بیکار با دشخانه و حرم او مشغول [illegible] نور
ملک و حاکم و بکامران [illegible] گردد و توانگر کند پدر و مادر و خویشان [illegible]
و در میزان خیر کمتر بود مگر [illegible] از اتفاقات و اگر ناظر بعطارد [illegible]

مولود

ظریف و خوش محاسب بود و شعر و داستانها و حکایات عاشقانه
گوید و خطها بیاموزد و بازی و در میزان چیزی بسازد و مایل
حلوا و بخور و زینت کند و عطر با بهار دارد و باغ و بستان دراَمیزد و اگر
زحل ناظر بود مولود تجارت کند و بیع و شری کاغذ و کتاب و چیز
دور امیزد با تاجران و صناعت داران و باغبانان و مهندسان
مایل و دبیر اهل را زر شود با صناعت و زنان با امیران با سفرهای
دور معاملت گذارد و اگر عطارد ناظر بود و دبیر بود و فصیح و سخن
ظریف و خوش محاسبت و بشعر و داستانها و حکایات عاشقانه را
دوست و فصیح و سخن بیاز و و در سنبله کشت و زرع کند و خطاط بود و
مایل و خوار نده بیع و شری غلام و کنیز و عاقل و فاضل بود و در جوزا
مایل بود و در زحمان بنشاند و مرکب کند بعضی بر بعضی و بیع و شری
چهار پایان الی زمین بکرد زیرک باشد و در میزان زراعت کند
زمین کارد و کاهل کند و اگر مشتری ناظر بود مولود نیک رای و نیکو تدبیر
بود و رغبت کند بعلوم دین و شرکت و بضاعت دادن و با قاضی و
[illegible] دوستی کند و سفر رود با منفعت و مال و معاش جمع آرد و اگر مریخ
ناظر بود و صنعت کند و بطلب فساد کند و بواطه و حیل و دروغ گفتن و
نوشتن خطهای دروغ و مزد و غوغا کردن و تسلط و رهزنی [illegible]
کردن و جانور داری و طلب شکار و تاختن و اگر با آفتاب ناظر بود حاکم
گردد و با وزیر یا صاحب پادشاه یا خزینه دار و رسول پادشاه و
سفر رود و ضایع مال کند و جاه و رفعت از زیادت کرده و چهار پایان

بادشاه را تعهد کند و اگر بزهره ناظر بود دوستان شریف بسیار
رعیت کند بنکاح و سور و تماشا و کار خواهر و برادر رساند و
بدوستی گیرد و امید باشد بزودی برآید و ایمن باشد از مکر حاسد
دشمنان سعادت تها بیند و اگر در خانه شمس بود مولود قرب بادشاه
بادشاه طلبد و توانگر گردد و معروف شود و اختلاط کند با
بزرگان و بکار بادشاه مشغول شود و جوانمردی کند و نیکو
و بیگانه بود و محبت پدر و عالی همت قدر و اگر شمس ناظر بود مال و جاه
و حرمت او زیاده شود و در کارها قوی آید و مال نیکو حاصل شود و [illegible]
بکرم و به نیکی در کار دینی و دنیوی جد و جهد نماید یا بادشاه
یا از جهت بادشاه اگر بزحل نگرد در کار حرم شاه آید و دیگر
بندگان و خدمتکاران شاه کند بکرم و معمار در بیش املاک بود [illegible]
بمشتری ناظر بود عالم شود با توانگر و با دیانت و امانت و بشمار
و دارنده کار دار الذهب و انواع جواهر الی و صحبت وزرا و علما
و معارف چو بود فرزندش شود و مال خرج کند جهت گرفتن میراث نامال
غایب بنده با فر و رفته و پیش حکام و قضات افتد و اگر بمریخ ناظر
علم اگر طلب کند و ساختن حرب قتل و صید و شکار و سواد [illegible] و قتل
سباع و نخچیران بزرگ و دوانیدن سگان و یوزان و ساختن انواع
سلاح مرصع و تجمل خانه و آلات سفر چون خیمه و خرگاه و ستوران محکم
و جمع کردن آلات سلاح و اگر بزهره ناظر بود کارهای خاتونان و بندگان
و خدمتکاران بادشاه از انجه ترتیب [illegible] زبان شاید ۱۲ از زند

جواهر و مرصعات و آلات مجلس شراب یا چهار دختران با شور با عقد یا انواع
عطر او بکی بهای قیمتی و برسد و در عشرت شود با پادشاه بهوایل
[illegible] را امید باشد برآید و اگر عطارد نگرد سکه برکند و طشت و افتابه و طبق
[illegible] مصارعت و کبر و انواع مرصعات سلاحها تفحص کند و طلب مال پادشاه
دارد و ذخایر نهد و توانگر شود و مشهور بکتابت و کار روانی و بیع و شری
ملاهای کند و اختلاط کند با اهل دیوان و عرنیه و ازان و دفابیان و مال
[illegible] محافظت کند و اگر در خانه خود بود مولود از پادشاه و بابیان
[illegible] فرزندان و بندگان سعادتها یابد و در صحت سلامتی باشد و
جاه و منزلت بود و بر قومی سرور گردد و سفر کند با منفعت و در سفر
و قوت عقل و معاش بود و دخل مال خاصه که طالع شبی بود
و اندر آن ماه و در معده زحمت دهد باقی و در دگلو و اگر زحل ناظر بود
[illegible] بطالع و از خوفی با برکت با اندیشه باشد و پیرانی گیرد و بنکاحی
رغبت کند و انکس بود رغبت کند و مایل بود و بزرگ سال باشد یا بنده
بود و اگر مشتری ناظر بود و بمقدم غائبی یا فرزند خرم شود و بعمل رغبت کند
و در طاعت بیفزاید و منصب نیکو جوید و برسید و بسعی بزرگی جاه و
منصب و مال او زیاده شود و بر بخور گردد از روی یا بادی و بنده نیکو
حاصل کند و اگر مریخ ناظر بود از امرا و لشکرکشان دولت و منزلت یابد
و فرزند بیش آید و در بزم شراب غم کین شود و از طرب بهوایل بر بخور گردد
و بزرگی یابد کاری را بدوستی گیرد و اگر افتاب ناظر بود توانگر شود از قبیل
پادشاه و اکابر و در کارهای بزرگان او را معاونت کند و جوهری بدست

او افتد یا مال ناگاه و فراخ معیشت باشد و خویشی خوار دارد و اگر زهره
نگرد و زن او را دست گیرد یا مطربی و خنیاگری او را قوی گرداند و امید بیش
بر آید و نظر بکار مادر و خواهر دارد و از جواهر آنچه فایده گیرد و قوت
جاه و رفعت او باشد و ترتیب و لهو و فرح نماید کار کند و طلب لذت
و شهوت و نشاط و عشرت دارد و لباسهای لطیف و بوی خوش [illegible]
و آرایش کند و آسوده خاطر بود از جهت برده و فرزند و دوست حیله
و عقار و اگر عطارد ناظر بود سفر و بار رود و تجارت کند [illegible]
جواهران و خویشان با او بعضی دوستی و بعضی دشمنی کنند و در امر
معاملت و داد و ستد بود و نقل از جایی بجایی دیگر و رغبت کند
و او را کتاب نیکو پسندیده و کسی را علمی بیاموزد اما واجب
نیکو و کوکب ناظر و مقابل بدتر از مسبع تر دو و باشد یک خطی [illegible] در
موضع خود یا مقبول است یا غریب و غافل نباشد و اگر آنچه
قدر آنچه گفته ایم [illegible] الکتاب چهارم در مقاله اول گفته ایم که نظر مقبول ناظر
آنست یا مر دو و [illegible] و تدر طالع نظر است یا بایل الوعید یا خواسل الود
یا از سوت ساقط و نقل النور و جمع النور و انتکاث [illegible] را اعتبار کنند
و نیکوتر آنکه کوکب ناظر بدیگری میکرد یا کوکب متعلق بدیگری نظر است
و آنچه گفتیم آن درست در بینه نایل کند و از آن میان احکام بیرون
آورد و هر گاه که کوکب را قوتها ذاتی باشد حکم سعادتها باطنی کند و اگر
قوتها عارضی بود حکم سعادتها ظاهری اما نظر سعد از کوکب سعید دلیل
خیر و سعادت و راحت باشد و یافتن مطلوب و اگر آن نظر مقبول

باشد

باشد بر آمدن حاجات باسانی تر وجوه لها اگر از وتد ناظر بود دلیل بسیاری
انقلاب بود و مدت بقای آن و اگر در آنچه گفته شد ضد آن بود احکام
بر عکس باشد و از زایل الوتد خیر کمتر بود و از زایل هیچ خیر نباشد و از ساقط
بر نیاید و توقع خیر نباشد و اما اگر آن کوکب دلیل در طالع بود مولود بجهت خود
کار سازد و اگر در عاشر بود کارها او بزرگان سازند و اگر در حادی عشر بود
با [illegible] پادشاه و دوستان سازند و قیاس بیوت دیگر همین است بنظر
نحس [illegible] کوکب سعد چیزی از حاجات بر آید لیکن به ترشرویی و دادن وعدها
و وقوع بسیار و زحمت اما بنظر سعد از کوکب نحس چیزی از مقصود حاصل آید
و اگر [illegible] تشویش و سختی و ذلت و خجالت و بنظر نحس از کوکب نحس فساد افتد
خصومت افتد و لوبندی و خسارت باید [illegible] در احکام نظرهای کواکب
[illegible] خود و اتصالات خداوندان بیوت طالع بعضی بر بعضی بود
[illegible] در وقت سال مولود فصل [illegible] در نظرهای زحل چون زحل بموضع
اصل خود نگرد و ببوت مولود متفکر بود و گرفته خاطر و دلتنگ از دشمنان و
طبقات زحل و پیران و مادران و بزرگان و بردی تهمت افتد و اگر نظر نحس باو
بود ضرر و زیان باشد و خصومت و بیماری و شدت و عداوت و خوف و اگر
نظر سعد با او بود ضرر و زیان نباشد و از طبقات آن سعد نیکی رساند اما اگر
نظر عداوت بود مولود در تلخندی و عداوت و خوف و اگر نظر سعد با او بود
ضرر و زیان نباشد و از طبقات آن سعد نیکی رساند اما اگر نظر عداوت بود
مولود در شدت افتد و نیکی و فقر و عجز و چاره جوی و بیماری و علت و رسیدن
بموت و [illegible] املاک و قصد اعلا و مکروه بد و گران کاری و اگر نحس دیگر

فصل [illegible] در احکام نظرهای کواکب [illegible] چون زحل بموضع اصل خود نگرد

بود و کار بد تر باشد و نکبت و موت رسد و هلاکت او و اگر نظر سعد بود
دفع فساد او کند و اگر عطارد ناظر بود مضرت رسد از مزاج عطارد در عمل
و اعمال [illegible] بزرگ دارد و باو برات بزرگ دیوانی و اگر نظر
مشتری بود صحت و سلامتی باشد و عنایت پادشاه و اکابر و بنظر بعداوت
مکروه رسد فصل ثانی در نظرهای مشتری چون مشتری نظر مودت
دارد بموضع اصل خود مولود سعادتها یابد از وزرا و حاکمان و قضات
و علما و اشراف و اهل ورع و خرم شود بنفع رسد و مال و جاه و اگر [illegible]
بود کار تو بیشتر باشد و جاه فزون تر و خوشی عیش بود مولود و نکاحی کند و فرزند [illegible]
بیند و اگر زحل ناظر بود خوف از [illegible] از بزرگان و زیان [illegible] و از پدر
و کسان با خشنودی بود و کراهیت اگر نظر بعداوت باشد و اگر سعد
دیگر ناظر بود کار بهتر بود و راحت رسد اگر عطارد ناظر بود [illegible]
[illegible] مشغول شود و سفرها سازد و راحت رسد و اگر عطارد [illegible] از مریخ و
سعد و اگر زهره ناظر بود صحبت پادشاه یا بزرگی یابد و توانگر شود و از
جاه و حرمت بود فصل ثالث در نظرها مریخ چون مریخ بموضع اصل خود نظر
مودت دارد سفر پیش آید از ترس یا خوف یا بخشم [illegible] و خصومت کند
دیگر را زماده صفرا یا جراحتی شود یا ریش و اگر زحل دیگر ناظر بود بیماری سخت
و آفت بود و دشمنان قصد او کنند و اگر سعد ناظر بود ایمن باشد و فرج از
مزاج طبقات [illegible] اما اگر نظر بعداوت دارد فساد ظاهر شود در آن موضع
از [illegible] و بدکاران و دشمنان و از مزاج مریخ و طبقات او و اگر سعد ناظر
بود فساد نباشد و [illegible] و اگر [illegible] بود و اگر عطارد ناظر بود عنایت

فصل ثانی در نظر مشتری [illegible]

فصل سوم در نظرها مریخ [illegible]

مکروه